

# انقلاب جاویدان ما

(رجوع به صفحات ۳ و ۲)



هفته هفتگی  
شنبه ۲۱ میزان ۱۳۵۲

## شماره ۳۰۵



پاک لباس محلی افغانی  
که در نمایش موزیومین میروند  
از طرف میزین فوزیه نمایش داده شد.  
نگاش: شیدا



# انقلاب جاويدان ما

نمونه ديگر از اعتراضات اين خائنين در اين صفحه به نشر سپرده شده است از اعتراف نامه ميوند وال اعتراف نامه خان محمد سابق والي ننگرهار واضح ميگردد كه ميوند وال نخست ميخواهد آواز همكارانش را بشنود و مي شود ، سپس ميخواهد آنها را ببندد و مي بيند و در اين هردو حالت وي مي نويسد كه در مقابل شهادت اعراض ندارم .

تريدي بر خود باقي نهيگذازد آنوقت است كه ميگويند اي مردان دني، اي انسانان پست، اي وطن فروشان، اي قاتلان بيرحم تسليم شويد ديگر انقلاب بر شما حكو مت ميگردد و اين انقلاب است كه جاويد مي ماند و اين شما وارتجاع شماست كه محكوم ميگردد و ايست ميشود ايست كه همه اعتراف ميكنند زيرا كه آواز هاي شان ثبت و استناد شان ضبط شده بود .

چاره اي مي سنجند تا اعتماد، هم بستگي و وحدت انقلابيون را برهم زنند به انقلابيون نزديك ميشوند، وعده ها ميكنند و دسيسه ها ميسازند - بي خبر از اينكه بين انقلابي و وطن فروش فاصله است كه با پول و جاه و مقام نمیتوان آنها را از بين برد. انقلابيون با اينها نزديك هرازو همدست ميشوند، همه چيز را مي دانند و همه تاريخي هارا روشن ميسازند ديگر هيچ نكته تاريخي و ياشكو

هميشه نمیتوان اينچنين استادا جمع آوري كرد هر وقت دسيسه هاي اينگونه كشف نميشود مگر آنكه انسانهاي شريف بعد از اينكه انقلاب ميكنند تاكه زنده اند انقلابي بمانند. دوستان انقلاب در افغانستان سر مشق برازنده و جاويدي براي پاسباني و حفاظت انقلاب ميباشند داد و دهه خائنين وقتي كه ميخواهند انقلاب را واژگون سازند و وطن پرستان را نيست و نابود نمايند

طبق اطلاع نماينده باختر از يك منبع وزارت داخله هيأت تحقيق موضوع بروز نامه ها وعده داده اند تا آنجا بيهك پاليسي ايشان اجازه ميدهد بعضي از اوراق و فيته هاي تب شده اين دار و دسته را بنشر مي سپارند .

سوال :

شاعلي خان محمد خان :  
شما در جوابات قبلي خوش

تعبير كرديد كه اين كودتا را كه ما براه انداخته بوديم در آن محمد هاشم ميوند وال ، عبد الرزاق خان وغيره اشخاص سهيم بود و در رأس ما محمد هاشم ميوند وال قرار داشت، كه مي گويد كه از محمد هاشم ميوند وال انتظار داشتيد عبارت از چه چيزها بود ؟ «امضاء»

۵۲۷۴

جواب :

محترما :

در مجلسي كه باشمول ميوند وال صاحب منقذ شده بود آقای محمد هاشم ميوند وال گفت كه يك مملكت خارجي حاضر است به ما كمك پولی و اسلحه از قبيل اسلحه خفيف يعنى تفنگچه ، تفنگ ، ما شيدار، راکت انداز و هواون خفيف ميكنند و بدست رس ما باذرايع ممكنه گذاشته ميشود و البته بعد از آنكه همه چيز بدست رس آمد در آنوقت كودتا را براه مي اندازيم ، مراوده ما با اين مملكت فعلا جاري است . «امضاء خان محمد»

خان محمد اعتراف ميكند كه ميوند وال كه يك كشور خارجي رايه آنها وعده داده است .

محترما !  
در مجلسي كه باشمول ميوند وال صاحب منقذ شده بود آقای محمد هاشم ميوند وال گفت كه يك مملكت خارجي حاضر است به ما كمك پولی و اسلحه از قبيل اسلحه خفيف يعنى تفنگچه ، تفنگ ، ما شيدار، راکت انداز و هواون خفيف ميكنند و بدست رس ما باذرايع ممكنه گذاشته ميشود و البته بعد از آنكه همه چيز بدست رس آمد در آنوقت كودتا را براه مي اندازيم ، مراوده ما با اين مملكت فعلا جاري است .

شاعلي خان محمد خان :  
شما در جوابات قبلي خوش  
ما بر آن انداخته بوديم در آن محمد هاشم ميوند وال ، عبد الرزاق خان وغيره اشخاص سهيم بود و در رأس ما محمد هاشم ميوند وال قرار داشت، كه مي گويد كه از محمد هاشم ميوند وال انتظار داشتيد عبارت از چه چيزها بود ؟ «امضاء»

محرور  
۵۲۷۴



۱۳۵۲/۷/۸  
 بنام علی محمد هاشم میوند وال !  
 چون شما فرمودید که از اشخاص متهم شهادتی علیه من موجود است  
 و می توانید آن را بمن بشنوانید من به شنیدن آواز ثبت شده این شهادت  
 اعتراض ندارم .  
 و در محکمه اعتراض خود من بوده است .  
 (امضاء محمد هاشم)  
 میزان ۸  
 تمام صفات مکمل شهادت بود استماع نمود  
 که اگر شهادت یکتن دیگر از رفقاهم  
 خود را استماع نماید اینک به اثر خواهش شما  
 خواسته شما حاضر است و شما باید تحریر نمایید که این موضوع را به  
 تلقین خویش در محکمه ارائه نکرده بلکه آرزوی خود شما است پس به این  
 اساس باید سند تحریری در زمینه تحریر نهانید ؟  
 (امضاء)  
 ۷

### متن سوال و جواب

سوال :

بنام علی محمد هاشم میوند وال :

طوریکه شما ها خود شما اظهار داشتید که دلایل کافی غرض اثبات  
 علیه شما موجود است و علاوه نمودید که باینکه شهادت محمد اکرم پیلوت  
 و اگره دارای تمام صفات مکمل شهادت بود استماع نمودید که اگر شهادت  
 یکتن دیگر از رفقاهم خود را استماع نماید اینک به اثر خواهش شما  
 خواسته شما حاضر است و شما باید تحریر نمایید که این موضوع را به  
 تلقین خویش در محکمه ارائه نکرده بلکه آرزوی خود شما است پس به این  
 اساس باید سند تحریری در زمینه تحریر نهانید ؟  
 (امضاء)

جواب :

محترما :

چون شما فرمودید که از اشخاص متهم شهادتی علیه من موجود است  
 و می توانید آن را بمن بشنوانید من به شنیدن آواز ثبت شده این شهادت  
 اعتراض ندارم .  
 و در محکمه اعتراض خود من بوده است .  
 (امضاء محمد هاشم)  
 میزان ۸

محاکمه جنرال عبدالولی شروع شد

کابل ۱۳ میزان (ب) :

محاکمه جنرال عبدالولی سابق قوماندان قوای مرکز پس از اینکه  
 دوسیه های نسبتی وی تکمیل و به دیوان حرب سپرده شده بود  
 از طرف دیوان حرب شروع گردید .  
 (ب)



## ختم قرآن کریم با اشتراک شایع علی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم در مسجد ارگ ریاست جمهوری صورت گرفت

ختم قرآن عظیم الشان که هفته گذشته در مسجد ارگ ریاست جمهوری با اشتراک شایع علی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم، دکتر محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی، اعضای کابینه، بعضی از صاحب منصبان ارشد ار دو، یکصد علما و بنابر وال کابل به امامت قاری محمد عمر بهمن سبت ماه مبارک رمضان آغاز شده بود خاتمه یافت.

در ختم بری سعادت و رفاه تمام مردم افغانستان تحکیم و تثبیت دین و اعتدای کشور عزیز و جهان اسلام دعا شد.

## به منظور تهیه و توزیع چوب و زغال در ایام زمستان مطالعاتی روید سمت گرفته شد

بمقصد تهیه و توزیع چوب و زغال در ایام زمستان بنادوالی کابل ریاست تهیه ارزاق وزارت مالیه مطالعاتی را رویدست گرفته است.

یک منبع بنادوالی کابل گفت دوکتور غلام سخی نورزاد بنادوالی کابل و شایع علی محمد آصف رئیس تهیه ارزاق و احتیاجات عامه وزارت مالیه قبل از ظهر دیروز دوسالون بنادوالی راجع به تهیه و توزیع چوب و زغال به شهریان مذاکره کردند.

در این مذاکره تصمیم گرفته شده تا بنظر تهیه یک مقدار کافی چوب و زغال در زمینه با مراجع مربوط تماس حاصل گردد در مذاکرات دیروزی بنادوال کابل و رئیس تهیه ارزاق و احتیاجات عامه که نماینده چوب فروشان نیز حاضر بود و به موافقه وی تجویز شد تا عموم چوب فروشان چوب مورد ضرورت مستهلکین را مطابق به نرخ تثبیت شده بنادوال عرضه نمایند.

منبع افزود متخلفین قانونا مورد بازخواست شدید قرار میگیرند.

## دست یکصد مامورین متهم به سرکوت از کار گرفته شد

کندزب ۱۶ میزان: هیات تفتیش صدارت که موظف به بررسی امور سپین زر شرکت میباشد دست یکصد مامورین استفاده جواز نوسه را که در موضوعات مختلف مسئولیت دارند از کار گرفت.

شایع محمد زمان کریم زاده رئیس تفتیش مرکزی صدارت که ریاست هیات را به عهده دارد گفت در اثر مطالعه و بررسی هیات تفتیش معلوم گردید که اشخاص آتی در مورد مجرائی کسرات پخته با کمیتی های خارجی و هم دیگر موضوعات مسئول شناخته شده اند.

وی علاوه کرد این عده مامورین که به اداری شرکت اهمیت قایل نشده و با اثر مجرائی های نام حق شرکت را متضرر ساخته مستوجب بازخواست شدید میباشند.

بنام سرور ناشر سابق رئیس انجمن محمد نعیم عرسابق معاون اداری، محمد ایوب اودین معاون تجارتی، محمد بسم الله مدیر عمومی تجارتی محمد صاحب اشرف آمر نمایندگی سپین زر در کندز حاجی دوست محمد مدیر کنترل، خواجه نظام الدین مدیر عمومی تفتیش، عبدالله مدیر عمومی محاسبه، محمد اعظم مدیر عمومی اداری.

وی افزود دست دو نفر اول الذکر قبلا از کار گرفته شده بودند سایر مامورین نسبت استفاده سوء در وظیفه دیروز از کار گرفته شد.

طبق یک خبر دیگر هیات تفتیش صدارت در اثر مطالعه و بررسی امور سپین زر شرکت یکصد مامورین دیگران و سسرها در دوسه های کمبود پخته و غیر صورت که خریداری نموده اند و همچنان دیگر موضوعات مسئول شناخته و دست هایشان را از کار گرفته است.

محمد یوسف بهروز آمر نمایندگی سپین زر شرکت در کابل، مولاداد آمر نمایندگی ارچی عبدالجلیل آمر نمایندگی در تالقان عبدالمحمد آمر نمایندگی در قلعه زال، عبدالجلیل آمر نمایندگی بغلان قدیم، محمد قسم آمر نمایندگی بنکی قلعه و امام قل آمر نمایندگی خواجه غار، شایع کریم زاده رئیس تفتیش گفت همچنان از یکصد مامورین متقاعد که معاش تقاعد شانرا میگیرند و توان کار را نداشته در دست های مختلف در سپین زر شرکت گماشته شده بودند از دوام کارشان معذرت خواسته شد.

## مسجد جامع گل غندی افتتاح شد

جاریکار ب ۱۴ میزان: مسجد جامع گل غندی شهر نو چاریکار با آغاز ختم قرآن عظیم الشان افتتاح شد.

این مسجد که کنجایش پنجاه نمازگزار دارد و بیش از سه صد هزار افغانی مصارف ساختمان آنرا حاجی شمس الدین بکت از شهریان چاریکار مساعدت نموده است.

مولوی عبدالرزاق نائب رئیس محکمه پروان و چندین از علمای کرام افتتاح مسجد بنایه های پیرامون ارزش دین مقدس اسلام و اماکن متبرکه ایراد کرد ضمن دعای دسته جمعی و اذیت شایع محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم و تحکیم نظام جمهوری افغانستان و از بارگاه ایزد تعال کراز نمودند.

## قیمت گوشت گوسفندی کیلو چهل و پنج افغانی تثبیت شد

نرخ مواد ترافی و محروقاتی و سایر اجناس ضروری در پانزده روز دوم ماه میزان توسط کمیته مختلط مرکب از نمایندگان وزارت های داخله عدلیه زراعت و آبیاری احصایه مرکزی صدارت عظمی و بنادوالی کابل تعیین و تثبیت گردید نرخنامه های دواذ متذکره دیروز توسط نواحی مربوط مقتضین سیاه بنادوالی و بهیکاری عده پالندویان و خاندنویان بدکانداران توزیع گردید.

در نرخنامه پانزده روز دوم میزان گوشت گوسفندی کیلو چهل و پنج افغانی گوشت بز فی کیلو چهل و دو افغانی درج گردیده است.

همچنان چوب بلوط فی هفت کیلو بطور پرچون شکسته شده هشت و نیم افغانی نان خاصه بوزن سه صد و شصت گرام دواذ افغانی و اجوره یقین نانای قرص بیست و پنج پول نوبده شده است.

یک منبع تفتیش بنادوالی کابل گفت به اثر شکایات بعضی از اهالی شهر در قسمت عدم موجودیت نرخنامه در برخی از دکانها تجویز میگردد تا نرخنامه هایی که بصورت دایگان توزیع میگردد در مقابل ازهر دکاندار تسلیم گرفته شود.

منبع گفت به عملی ساختن این امر ادعای دکاندار میثی بر عدم توزیع نرخنامه قابل سمع نبوده و هیچ دلیلی حق تخلف از نرخنامه برایش باقی نمی ماند.

فراریک خبر دیگر در دیروز گذشته دو صد و بیست و هشت نفر دکاندار که هشتاد و دو نفر آن خباز میباشد بجرم گرانفروشی و تخلف از مقررات بنادوالی جریمه نقدی شده است.

## بمقصد رفع سرگردانی مردم جرایم ترافیکی در محکمه ابتدائیه محل وقوع جرم مورد رسیدگی قرار میگیرد

شورای عالی قضاء در جلسه اخیر خود که تحت ریاست دوکتور عبدالحمید وزیر عدلیه ولوی خاتونال دایر شده بود تصویب نموده است که بنظر هم آهنگ ساختن هر چه پیشتر عملیات و موافق قضایی کشور با اصول مندرج قانون تشکیلات و صلاحیت قضایی دولت جمهوری افغانستان و بمقصد رفع سرگردانی و مشکلات مردم در مراجعات شان به محاکم و بالا تر تأمین رفاقت به خلق الله از اهداف عالی نظام نوین بشمار میرود سر از اول ماه عقرب ۵۲ جرایم ترافیکی که عموما بر وفق فقه حقی شوعیت اسلام محل و فصل میگردد مانند سایر جرایم عادی ابتداء در محکمه ابتدائیه محل وقوع جرم و مراجعات دیوان جزا و معاملات محکمه ولایت مربوط مورد رسیدگی قرار گرفته و تمیز آن به پیشگاه دیوان جزا و معاملات مقام عالی تمیز صورت بگیرد.

نظر به کثرت جرایم ترافیکی در شهر کابل و سرعت عمل لازم و دیگر ایجابات خاص آن دیوان ترافیکی موجوده محکمه ولایت کابل هر دین دیگر محاکم جزایی ابتدایی مرکز ابتداء دیوان ترافیک محکمه عالی استیفاء مرکز افتا به جرایم ترافیکی حوزه قضایی مربوط رسیدگی نماید.

آمریت عمومی اداری فضا تدابیر لازم را جهت تعمیم این تصویب اتخاذ و موضوع رسیدگی به جرایم ترافیکی را بصورت یک کل در روشنی اساسات علمی و ملاحظات عملی مطالعه و چین تجدید نظر به تشکیلات قضایی پیشین سادات مقتضی در زمینه به شورای عالی تقدیم نماید.



## مقررات تنظیم تورید فلم ها و تدویر موسسات طباعتی تصویب شد

کابل ۱۹ میزان پ: یک سلسله مقررات برای تنظیم و تهیه امور تولید و توزیع فلم ها و تنظیم فعالیت های فلم بردارهای خارجی در افغانستان و تدویر موسسات طباعتی تنویری و هنری اخیراً به تصویب مجلس وزراء رسیده است.

یک منبع ریاست نشریات و وزارت اطلاعات و کلتور گفت که هدف مقررات مذکور تطبیق اهداف کلتوری تربیوی و انتباهی دولت جمهوری افغانستان بوده و به مقصد جلوگیری از سوء استفاده هایی که قبلاً صورت گرفته تدوین گردیده است.

منبع افزود که تولید تمام فلم های خارجی که قبلاً توسط یکمده تاجرو اشخاص انفرادی صورت میگرفت به اساس مقررہ تولید و توزیع فلم های خارجی در انحصار موسسه افغان فلم فراد داده شده است تا موسسه مذکور طبق شرایط و مقتضیات نظام جمهوری افغانستان به تولید و نمایش فلم اقدام موثر نماید.

منبع علاوه کرد که مقررات تولید و توزیع فلم های خارجی شامل هفت ماده بوده و نصب العین ملی و ادراکست برداخت محصول کمرکی مالیات تجارتی و مالیات بر عایدات تثبیت نموده است.

مقررات فلم برداران داخلی و خارجی در افغانستان که نیز تصویب مجلس عالی وزراء رسیده است که شامل چنان موادیست که از یکطرف به منفعت ملی افغانستان بوده از جانب دیگر تسهیلات لازم برای آن عده از قلم برداران خارجی که به افغانستان به مقصد فلم گیری سفر مینمایند فراهم میکند.

منبع افزود مقررات تدویر موسسات طباعتی تنویری و هنری مطابق ماده هفت فرمان شماره اول جمهوری تدوین گردیده و شامل موادیست که خلاهای قانونی مطبوعات و ادراکست تدویر تنظیم امور چنین موسسات رفع میکند.

این مقررات شامل چهار فصل و هجده ماده میباشد که فصل اول آن مطبوعات و مطابع را در فصل دوم آن فعالیت های موسسات طبع کتب کتاب فروشی ها و فروش مطبوعات را احتوا میکند.

فصل سوم تدویر سینما های کشور را تنظیم می بخشد.

فصل چهارم شامل مواد متفرقه است.

مقررات تدویر تیاترها سرکس ها و کنسرت ها شامل هفت ماده بوده و نمایشات مختلف النوع فرهنگی را مطابق ارزشی های نظام جمهوری افغانستان تنظیم و تسهیل مینماید.

همچنان به موجب مقررات جداگانه افغان فلم موضوعات مربوط به حق الزحمه و ضمایم معاش ممثلین و تولید کنندگان فلم را مطابق مقتضیات امروز تنظیم مینماید.

## فلم (اندروز مادر) به نمایش گذارده شد

فلم اندروز مادر که توسط افغان فلم تهیه شده طرف استقبال مردم علاقهمندان قرار گرفت. نمایش فلم اندروز مادر که به بنیت وودری توسط افغان فلم تهیه و تولید گردیده در کابل در سینما های آریانا، پارک، کابل ننداری و در جلال آباد به نمایش گذاشته شد.

یک منبع وزارت اطلاعات و کلتور گفت فلم اندروز مادر اولین فلم هنری است که یک ساعت و نیم دقیق و ادویر میگیرد.

و تخنکی افغان فلم حصه گرفته و تقریباً یک میلیون افغانی در آن مصرف شده است.



## دور و سستی تو طشی شریکان ز مو نر او پنبه تو نستان شریک د بنه مان دی

کابل دتلی ۱۶ (ب) دشمالی آزاد پنبه تو نستان مو مندو مشرانو چه ښاغلی میراجان سیال، حاجی عبدالمتمین کورخایل، ملک خیر خان عیسی خیل، ملک میر آغا خان، ملک حسن خان، ملک سردار خان، اوملک ظفر خان بابازی پکینی شامل دی.

دافغانستان جمهوری حکومت ته په بوه پیغام کی دهغی ورو سستی خائینانه او ناخوان مردانه دسیسی په خلاف دځوتو خا یینینو اودوطن دښمنو عناصرو له خوا تر تپیشوی وه اود افغانستان دجمهوری دولت دو یش حکومت له خوا کشف او شننه کړی شو. خپله سخته کر که څرگنده کړی او ددغه ملی خیانت او نه پخپنونکی جرم هر تکبیر یی دپنبه تو نستان او افغان نستان داو لسو نو گم دشمنان بللی دی.

دمو مندو مشرانو پدی منا سبت چه دافغان او لس په همدغه خا یینا نه عمل خشی کړی شویدی خپله خوښی څرگنده کړی ده، دغو مشرانو دافغانستان دجمهوری دولت رئیس او صدراعظم ښاغلی محمد داود به قیادت باندی خپل اعتماد څرگند کړیدی اود خپل ورور هیواد افغان نستان دجمهوری دولت سره یی دخپلی هر ډول مرستی، قر با نی او ملاتړی چمتو والی څر گند کړیدی.

## یک فلم مسنده ساخت افغان فلم در مسکو نمایش داده شد

مسکوب ۱۴ میزان: اخیر در عمارت دوستی باملل کشور های خارجی در مسکو یک فلم مسنده ساخت افغان فلم مربوط به اعلان جمهوری در افغانستان نمایش داده شده که در آن عده از شخصیت های دولتی دانشمندان و اعضای انجمن دوستی شوروی و ارتباط کلتوری با افغانستان شرکت ورزیده بودند. این فلم صحنه هایی را از استقبال گرم و بی سابقه مردم افغانستان از نظام نوین در نقاط مختلف کشور منعکس می ساخت.

حصة اعظم مصرف فلم را قیمت مواد خامیکه از خارج وارد گردید تشکیل میدهد. تمام قسمت های فلم اندروز مادر که توسط ښاغلی عبدالخالق علیل رزی و دایرکت شده ذریعه معهد نوری فلم برداری گردیده است. در ترتیب صحنه های آن از مناظر کابل و اطراف







شماره ۳۰ شنبه ۲۱ میزان ۱۳۲۵ - ۱۶۱۳۵۲ - رمضان المبارک ۱۳۹۳ مطابق ۱۳ اکتوبر ۱۹۷۳

## د روژي مبارکه میاشت

روژه د اسلام د سیمخلی دین د پخواړکانوڅخه یو مهم رکن دی چه د نړۍ په څه دیاسه دینڅو ملیو نو مسلمانانو باندی په کال کی یوه میاشت فرض شویدی او د خدای "ج" متدین او متواضع بندگان ددغی فریضی په ادا کولو سره هم د خدای اوامر په ځای کوی اوهم دکال په یوه میاشت کی دخپل نفس د تزکیی په لاره کی له یوی ستری آزمویشی سره مخامخ کیږی .

دروژي فضایل دومره ډیر دی چه په دغه مختصره یادو نه کی قلم دهغو له شمیرلو څخه عاجز دی . خو دومره باید وویل شی هغه څوک چه روژه نیسی او خپل وجودله مادی لذایذوڅخه له یوه ټاکلی وخت نه تر بل ټاکلی وخت پوری لیوی ساتی په حقیقت کی هم د نفسانی خوا هشاتو سره مبارزه کوی او هم خپل نفس او خپله روح د هشتیانو او حرامو په مقابل کی ځوښی ساتی . ښکاره ده څوک چه واقعی روژه نیسی یعنی دخوراک اوچنباک څخه دخان ژغورلو په څنگ کی د بدن نور غړی مثلا لاسونه او پښی ، سترگی ، زبه او غوړونه له ناوړه استعمال څخه ساتی او دهغو په وسیله گناه نه کوی او دروژی په یوه میاشت کی له گناهو نو څخه ځان لیری ساتی ، په حقیقت ځان د سیمي لاری ځوانه دینو اعمالو په وسیله عادی کوی او کیدای شی چه د ژوند تر پایه پوری همدغه مثبت اعمال تعقیب کړی .

علاوتاً دروژی په اوږدو کی د ډیگې تښت ساتل او لوړه زغم ، مونږ دهغوڅواوانو او بیوزلو له لوری څخه خبروی چه د ناداری په وجه شیی او ورځی ډوډی نلری . په نتیجه کی زمونږ له خوا په دغو بیوزلو او لوړو باندی زده سوی او دهغو لاس نیوی نه یوازی دوی سره زیاته مرسته شمیرله کیږی بلکه په دی ډول به مو یوه ستره ایمانی او اخلاقی وظیفه هم سرته رسولی وی .

دلوی څښتن (ج) له دربار څخه هیله کوی چه د افغانستان متدین ولس ته توفیق ورپه برخه کړی چه دروژی د نړی یضی په ادا کولو سره لوې معنوی افتخار وگټی .

## اولین فلم مگمل داستانی ما

دراړن هفته اولین فلم مگمل داستانی ساخت موسسه افغان فلم ، د رسه سینمای کابل و سینما های ننگرهار به نمایش گذارده شد و مورد استقبال گرم و صمیمانه هموطنان قرار گرفت .

نمایش این فلم درواقع سرآغاز تحولاتیست که درپرتو ارزشهای عالی نظام جمهوری در ساحه کلتوری کشور پدید می آید و استقبال بی سابقه هموطنان ما از این نخستین محصول مگمل هنری افغان فلم ، این حقیقت را ثابت ساخت که همگان آرزومند ایجاد دگرگونی مطلوب درمساحه سینما توگرافی و ایجاد زمینه های تولید و تهیه فلم درداخل کشور هستند .

خوشبختانه همزمان بانمایش فلم ، اندرزمادر ، خبرتصویب یک سلسله مقررات پیرامون تنظیم و تهیه امور توریستو توزیع فلم ها و تنظیم فعالیت های فلمبردار های خارجی درافغانستان و سایر مسائل اطلاعاتی و کلتوری ازطرف مجلس عالی وزراء تشریف و عملاً ثابت کرد که یک سلسله اقدامات اساسی و مطلوب درجهت تطبیق اهداف فرهنگی دولت جمهوری آغاز گردیده است .

این اقدامات درفرجام چنان میکانیزی را درزمینه های مربوط کلتوری ایجاد میکنند که مطابق به خط مشی سیاست فرهنگی دولت جمهوری و اقتضا آت خاص فرهنگ افغانی ماست .

فعالیت های سالم موسسات فرهنگی درتشکیل سلیم ذهنیت عامه و آموزش راه و رسم زندگی و ایجاد زمینه های تحول اجتماعی نهایت موثر است و از این جهت امر و از دکتورهای روبانگشای تمام وسایل ارتباط جمعی بصورت عام و هنر سینما بصورت خاصی درتثیه روح و بیداری شعور اجتماعی توده هادارای موثریت زیادی شناخته شده اند و مخصوصاً اهمیت سینما بهیث وسیله بصری و سمعی ملامحه کلتوسی به علت پائین بودن سطح سواد ، بیشتر میشود .

امانتاسانه درگذشته هیچگونه التفات دقیق درساحه های مختلف تولید ، توزیع و نمایش آن بعمل نیامد و این گوشه ازحیات فرهنگی مانظیر سایر ساحه های اقتصادی و اجتماعی دستخوش نا بسامانی های زیادی بود .

اکنون که اساسات قانونی فعالیت های فرهنگی ما بخصوص مسایل مربوط به فلم از طرف وزارت اطلاعات و کلتور مطرح شده است امیدواریم موسسات فرهنگی ماتوانند درپرتو ارزشهای نظام مترقی جمهوری و پرمیانی این مقررات فعالیت های خویش را تنظیم نموده و بر مطلقیت و موثریت اجرات خویش بیفزایند .

صرف تحولات انقلابی  
واقعی کشور را قادر  
خواهد ساخت استقلال  
ملی خویش را تحکیم  
نماید و با اطمینان بیاری  
خداوند بزرگ (ج) در  
شاهراه ترقی اقتصادی  
و اجتماعی گام نهد .

محمد داؤد

رئیس دولت و صدراعظم افغانستان

## نامه به مردم

اولین محصول مگمل هنری موسسه افغان فلم را با وجود یک سلسله نارسائی های که این موسسه از لحاظ وسایل تکنیکی ، پرسونل و عدم تجربه و سر مایه کافی بوجود آمده است دیدیم گرچه این فلم که بزبان دری و پښتو تهیه گردیده با مقایسه ممالک دیگر که ازسالیان درازی دراین راه تجربه کافی دارند کمبود های دارد ولی میتوان این کمبودها را به دیده اغماض نگریمست .

ما امید داریم که بزودی درپرتو تحول جدید که درکشور رونما گردیده فلم های بهتر و پرمتمحوی تری کشور خود را به بینیم .

نکته قابل توجه اینست که با ساختن فلم های بیشتر و عالی تر خود را از ورود فلم های مبتذل بینیم سازیم .

## ژوندون

### ژوندون مجله خانوادها

### ژوندون هر هفته با مطالعه

### نو و خواندنی راپورتاژها

### و مضامین علمی و هنری

### منتشر میشود .

### با خواندن ژوندون هر

### هفته بر دانش خو

### بیفزایید .

### اشتراک ژوندون درشهر

### ماه دوم سال بنفع شما

است .



بقلم محمد بشير رفیق

● اعراب برای احقاق حقوق خویش جز جنگ راهی ندارند.

● مصر و سوریه در جنگ کنونی پیروز هستند

همگان آگاهند که علت بوجود آمدن اوضاع کنونی سیاست توسعه جویی اولیای امور

اسرائیل است.

شوروی از رای حق بینی مسؤولیت این جنگ  
رابدوش اسرائیل انداخته و چنین تذکار  
داده است .  
همگان آگاهند که علت بوجود آمدن اوضاع



امور اسرائیل است .

اسرائیل با استفاده از حمایت حلقه های  
قدرت خارجی، بوسیله تجاوزهای مکرر خود

سازمان ملل متحد و فیصله آن وزیر پاگزاردن  
حقوق بین المللی تجاوز دزدی دریایی و قانون  
شکنی را بحیث سیاست دولت خسود درآورده  
است .

اعلامیه شوروی درجای دیگر مشعر است  
تحریرات و فتنه گری‌های نظامی اس‌اِیل علیه  
کشورهای مصر، سوریه و لبنان وضع نگران  
کننده درین منطقه بوجود آورده بود درروز های  
اخیر این کشور باتمرکز دادن قوای عظیم جنگی  
خود درخطوط اُوربند سوریه و مصر فضای داغ  
و تب آلود عملیات عسکری را بوجود آورد.

در این اعلامیه تذکر گرفته است که مسئولیت

حوادث کنونی شرق میانه و نتایج وخیم آن به صورت کامل و مستقیم به شانه های اسرائیل و حلقه های خارجی که داریم آنها را اهداف

تجاوز کاری تشویق می نمود سنجینی میکند ،  
تحد شوروی رویهم رفته درین اعلامیه مسؤولیت

این جنگ را بدوش اسرائیل انداخته و این حقیقت دارد زیرا اسرائیل همین اکنون که جنگ به شصت دوام دارد نیز از مقام زور حرف می زند و مانند کیستنجر میگوید که باید عرب ها به خطوط قبل از جنگ به عقب بروند .

مساعی ایالات متحده امریکا در شورای  
میت به نتیجه نرسید و امکان ندارد که تلاش  
تا وقتی که این یادداشت تحریر می گورد  
از دای تقیم نظر شوروی نیز به نرسد .

هشام روز سه شنبه « اوضاع جنگ به نفع عرب  
 هاست ولی اگر عرب هادرین جنگ نیز آنچه را  
 آرزو دارند بدست نیارند چیزی را هم از دست

مسئمی کنند این کشور متجاوز رابه رعایت فیصله  
نامه مورخ ۲۲ نومبر ۱۹۶۷ وادار سازند قاضسته  
اختلاف ازین برورد وضمنه برای یک صلح پایدار  
درین گوشه جهان فراهم گردد . صلحی که در  
آن حقوق مردم فلسطین نیز کاملاً رعایت شده  
باشد و تأمین گردد .

میخواهند نگاه دارند .

شرایطی که امروز برای عرب ها وجود آمده خیلی اذیت کننده است. ۱۹۶۷ مساعد تر است زیرا از یک طرف وحدت عرب ها تاحد زیاد تأمین گردیده و از جمله کشورهای مهم عربی عربستان سعودی حمایت کامل خود را از پیکار مصر و سوریه ابراز داشته است از طرف دیگر بحران لوزی در این کشور تاحد زیادی ایالات متحده را اقدام فوری در این مورد باز داشته است.

اگرچه کیستنجر سعی میکند تا اتحاد شوروی را تهدید از بین رفتن دینات و ادار سازد تا نظر آن کشور را قبول کند ولی اعلامیه که اتحاد شوروی پیرامون جنگ کنونی صادر کرده است برخلاف نظرات امریکا است درین اعلامیه اتحاد

بالاخره حالت نه صلح و نه جنگ ازشرق  
میان که طی تقریباً دو سال جریان داشت درآی  
لجابت کشور متجاوز اسرائیل دردم آساده  
شدن برای حل این بحران اذطرقت مسالمت  
آویزخانه یافت و درعوض جنگ خونین درپن  
گوشه حیان آغاز گردید

کشور های عربی پس از جنگ سال ۱۹۶۷ که قسمتی از خاک خود را از دست داده اورپندی را که از طرف شورای امنیت پیشنهاد شده بود بپذیرد این قبول کرد که اسرائیل به ازای از دست دادن اراضی اشغال شده شمالی خارج شود. راهی برای خاتمه دادن این بحران پیدا گردد. متعاقب آن شورای امنیت بتاریخ ۲۲ نوامبر ۱۹۶۷ فیصله نه صادر کرد که اسرائیل

میخواست از تمام خاک عرب هابون قیدو شرط خارج گردد تا مذاکرات بغرض حل سایر موضوعات متنازع فیه آغاز شود. دما اسرائیل که از حمایت ایالات متحده امریکا برخوردار است هیچگاه برای حل این بحران حاضر نگردید.

و باوصف اینکه فیصله نامه مورخ ۲۲ نومبر ۱۹۶۷ شورای امنیت و قبول کرد معنای از عملی ساختن آن سر باززد تا آنجا که مساعی و اجزای و زیر خارجه سابقه امریکا و گوینا ریونگ و سایر قدرت های صلحدوست برای حل این ویران ناکام گردید.

اسرائیل اذھان آغاز پیدایش تا امروز صرف  
یک سیاست رادیکال میکنون توسعه غیرقانونی  
کشورش بقیمت ازدست دادن سر زمین های  
عرب می باشد.

ایالات متحده آمریکا از یکطرف بیوسه اعلام داشته است که در شرق میانه طالب صلح است ولی از جانب دیگر همیشه موازنه قوا را در این منطقه به نفع اسرائیل که چون پایگاهی برای آن کشور خدمت میکند حفظ کرده است.

در حالت نبودن يك پلان صلح و داشتن حامي بزرگي چون امريكا اسرائيل يك شش ساله ميست و به قلمرو عرب حايه در زمين و چه در هوا تجاوز كرده حريم سياسي لبنان را زدين چا كشته و در بيروت و قتل و كشتار پرداخته نگاهداري وارد شده و بعد يكباره رايه قتل رسانده و حتی به ترور بين المللي و امپراطور و بان كره خود را قتيق ميكرد دست زده است و در هيچ مورد نه به فيصله نامه هاي موسسه ملل متحد و قمي كشيده و نه قوانين جاري بين المللي و منشور ملل متحد را مراعات كرده است در چرچي و شرايطي كه هاي را اي احقاق حقوق خويش و هدايه سرزمين هاي كه از طرف اسرائيل اشغال شده است را همي چيز كنگ نداشتند

مصرف و سوریه در جنگ کنونی تاکنون پیروزی  
های بدست آورده و ولی این پیروزی حامیان  
اسرائیل را آشفته ساخته است چنانکه آنها  
شمار می آرند تا عرب برده خطم قبل از جنگ  
کنونی به عقب بروند درحالیکه برای این کار  
هیچ مجوز قانونی و حقوقی در دست نیست زیرا  
عرب بارباری و مکرری زمین های ازیست داده  
خود جنگ می کنند و اسرائیلی مناطق اشغالی







بقلم : هیا

## روزه

طی این مضمون روزه را ازدو نگاه یعنی هم از نگاه لغوی و هم از نگاه شرعی مورد بحث قرار می دهیم .

اعراب قبل از اسلام کلمه «صوم» را که مفهوم روزه را افاده میکند در معانی و موارد متعددی استعمال نموده و از آن در اشعار و نثر خویش استفاده میکردند و مابطور اجمال ازدو مفهوم آن نام میبریم که اولی عبارت است از عدم حرکت مطلق در انسان ، حیوان و جماد و دومی عبارت از موضوع و نقطه ظهور سیاره تریا ویا پروین در فضا می باشد و اعراب روزه را بر این دو مفهوم اطلاق میکردند .

چنانچه می گفتند «صامت الریح» یعنی باد رکود اختیار کرد و از حرکت باز ماندن و این کلمه که «صامت الشمس» یعنی آفتاب در نقطه نصف النہا و قرار گرفته و امرا- القیس شاعر معروف عرب هنگامیکه ازدوای شب بستی می آید لب به شکا پت می کشد و درین فرد خود .

«کان الیریا علفت فی معامی بامراش کتانی صم جندل»

تحلیل میکند که تمام سیاره های تریا چنان در جاهای شان بدون حرکت مانده اند که گوی باریسمان های محکم کتان بسته شده اند . در قرآن کریم نیز روزه باین معنی لغوی استعمال گردیده و لی حقیقت شرعی آن در نظر نیست آنجا که می فرماید (انی نذرت الرحمن صو ما لکن اکلکم الیوم انسیا) و روزه درین ایام مبارکه عبارت از ترک سخن و حرف زدن است . روزه در معنی و اصلاح شرعی عبارت است از نیت و تصمیم قلبی و برکنار شدن از حرکت خوردن و نوش و تماس جنسی که بدین اساس یک رابطه بین معنای لغوی و شرعی روزه موجود می باشد .

بروی او شادات اسلامی همچنانکه اتمام حقیقت روزه وابسته به تمایلات ناچایز است هکذا تمام پذیرفتن و کمال یافتن روزه نیز بدون اجتناب نمودن از امور نا مشروع اخلاقی تصور شده نمیتواند چنانچه حضرت پیامبر اسلام می فرماید .

(آنکه از دروغ گفتن و پیروی کردن از دروغ باز نه ایستند دیگر خداوند نیازی ندارد که او بخورد و نوش خود را ترک نماید )

پیامبر بزرگ واد اسلام می فرماید که خداوند فرموده عبادت روزه خاص برای من بوده و من خود بنده روزه دار را اجرو باداش میدهم . این اختصاص روزه برای خداوند «ج» بالاتر کلیه عبادات خاص برای خداوند و بمنظور اطاعت و ابراز بندگی او تعالی اجراء میگرد . روی دو دلیل صورت گرفته است که این دو دلیل در سایر عبادات بنام معنی وجود ندارد ، نخست آنکه روزه ، روزه دار را از همه لذایذ و شبهوات مانع میشود و دوم اینکه روزه یک سرو و از میان

بند و آفریدگار او است ، زیرا در دیگر عبادات بخاطر اینکه مشهود بوده و دیگران نیز آنرا مشاهده میکند امکان ریا و تظاهر موجود است و چون روزه از این امکان بدور است و جز روزه دار خداوند احدی از آن آگاه نمیشود لذا از عبادات خاص خداوند به حساب آمده است زیرا روزه دار میتواند در خفا به خورد و نوش بپردازد و در حضور دیگران بداشتن روزه متظاهر نماید .

آفریدگار جهان می فرماید : « روزه بگیرد تا پرهیز گار شود ، مسلما امتثال فرمان های الهی آلتود که مورد رضای او واقع گردد ، عادات شاق و دشوار به نظر می خورد و طبیعی است هر چیزی که برای انسان تکلیف آور باشد ايجاب میکند . تا اراده و اسخ قوی و عزم صادق و خلل نسا بزیوری دینی اجرای آن نیز موجود باشد ، زیرا اگر تصمیم متخیر در میان نباشد هیچگاه انسانی این قدرت را نخواهد یافت تا هنگام شب در سر می شنید از بستر را حتر بخیزد و دست خود را در آب وضو تر سازد و یاد طول یکما متوالی روزه دار در سر سنگی و تشنگی بسربرد .

همچنان نفس و خوا هشات سر کش او نقطه توقف و قناعت را نمی شناسد ، همه چیز قابل تلاطم است که امروز در جهان هستند

را بخودش می خواهد و باکی ندارند که دیگری را می آزارد حقوق انسا نها پامال و نابود شود و یا عملی ضد گرامت بشری انجام یزیرد حال اگر عزم و اراده آهیتی موجود نباشد هیچگاه انسان موفق نخواهد شد این دیو لجام گسیخته و غارتگر هوا و هوس را منکوب ساخته حد و قیودی بر تما یلات بی پایان آن تعیین نماید ، ازینرو اگر انسان بصورت قاطع تصمیم نگیرد و اراده شکست ناپذیر دروی و چون ندارد و بدون تردید از آن نباید انتظار داشت که از او امری خداوندی اطاعت و از نواهی او اجتناب خواهد نمود .

از همین جاست که دین مقدس اسلام اراده و عزم راسخ و امللا اوزش کلیه اعمال اعم از امور این جهان و آن جهان دانسته هیچ عمل و کرداری را جز در پهلوی یک اراده محکم مدار اعتبار واقعی نمی شناسد .

روزه ماه مبارک رمضان تمام مسلمان های اکناف جهان را در هر نقطه و محلی که هستند مانند یک فامیل واحد در یک وقت معین بدور سفره غذا می نشاند و همه بدون تفاوت زانیه و ذاقیق به صرف غذا شروع میکنند و شعار دینی خویش را نیز در یک وقت ادا می نمایند .

قابل تلاطم است که امروز در جهان هستند

سجیعت های بزرگ اسلامی را سر قی میکند

بقلم : قاری عینی

## آل یاسر کیست؟

ازدواج نموده صاحب چند فرزند شد که از آنجمله «عمار» معروف است این خاندان یعنی یا سر همسرش سمیه و پسرش عمار در تاریخ اسلام بنام آل یاسر (خاندان یاسر) معروف اند .

پیغمبر اسلام در بدو امر مردما در نهان به اسلام دعوت میکردند این خبر به سمح فامیل یاسر رسید قلبا به آن تمایل شدیدی پیدا نموده نزد رسول خدا «ص» رفت و بگفتارش گوش داده همان بود که خداوند قلب

قبل از ظهور دین مقدس اسلام در بلاد یمن مدعربری که بنام «یاسر بن عامر» معروف بود زندگی میکرد سپس آن مرد دینی برادر مقفود شده اش بکه رفته و در آنجا اقامت گزید و در حالت فقر و تنگدستی امرای حیات میکرد از فرط غربت نزد شخصی بنام «ابو حذیفه» یکی از رؤسای بنی محروم رو آورده باوی پیمان بست که در حالت صلح و جنگ با او هم دست باند .

یاسر یابکی از کنیزان حذ یفه بنام سمیه

مللی که عرف و عادات خویش را نسبت به دیگران ملل قابل قد و دانسته بدان افتخار مینمایند چنانچه ازین جمله مردم بریتانیا به خاطر اینکه ایشان اعم از دارا و نادار خورد و پزورک هر روز سه وقت بیست و شش ساعت معین صرف غذا می پردازند و مردم آن سامان بعضی این شیوه را افتخار آمیز می پندارند که حتی ملل دیگر نیز آنان را حق بجانب میشمارند در حالیکه دین اسلام از چهارده قرن بانیسو این افتخار را داشته و ملل اسلامی را با وجود جغرافیایی و باوصف تفاوت نزادها و قبایل باز هم همه را در شام و سحر در یک وقت خاص مشغول خورد و نوش می نمایند و اگر افتخاری در دین کار باشد ازین اسلام دسلامیان است .

پس آنهاییکه در کشور ها یاسلا می تحت عنوان اسلامیت زندگی میکنند بایستی بادر نظر داشت اوامر و نواهی خداوندی دارای اراده و تصمیم راسخ بوده بقرارت اسلامی از ته دل معتقد بوده امور زندگی خویش را در پرتو ارشادات حیات بخش اسلام به پیش ببرند و خاصه درین ماه پر فیض و ماه امون بزرگ خدا پرستی روزه بگیرند و خویش را در شرایط زندگی دردمانگن و تنی دستان قرار بدهند و با درک الام گرسنگی ببارداری محتاج خود از عفوالت و دستگیری پیش آیند و به یمن این ماه بزرگ تصمیم بگیرند که دیگر نفاق و بدینی را نایستند برای تأمین سعادت و آرامش خود و هموطنان از هیچگونه تلاش بیازنه تشبیه و غوغا شیطانی خویش را جز در ما یه خوشبختی و سر فرازی جامعه جستجو ننمایند .

او را باز و بشرف ایمان نایل شد .

عمار نزد پدر و مادرش بازگشت و آنچه که از حضرت محمد (ص) شنیده بود به او نشان باز گفت و آن دو تمایل شدیدی به دخول دین اسلام ، دین توحید و حق و دین مساوات پیدا نموده پدر و مادر عمار اسلام آوردند . بدینصورت خاندان یاسر هم از زمره مسلمانان اولی که تعداد شان در آنوقت از چهل نفر تجاوز نمیکرد محسوب میشوند .

قبیله قریش از اسلام آل یاسر اطلاع نموده از جرات این فامیل ضعیفتر تعجب شده به تادیب و اهانت آنها پر داخند آنها را در صحرا بیرون میکرد ند و در افتاب سوزان در ریگ های داغ به پیلومی خوا باندند و آن ها را آن قدر داغ کردند که آنرازان همیشه به پشت آنها دیده میشد .

بقیه در صفحه ۶۳



# شاعری از دیار فرخی



از من مطالعه نمود .  
میان حرفش درویدم و گفتم :  
- شما آدم نا بلدی بودید با اینهم در  
پایتخت شما را فریب نداده اند ، از گونه  
سنگی تا رادیو افغان نستان فاصله زیادی  
است و من که بچه کابل هستم همین فاصله  
را در بدجله افغانی ذریعه تکسی پیموه ام  
او می خندد و میگوید :

- شاید این هم از برکت جمهوریت جوان  
مایاشد که تکسی در یورنخواست است برادر  
نابلد و اطراف خود را فریب بدهد و اغافه  
ستانی کند  
او لختی خاموش می ماند و بعد میگوید :  
- در رادیو افغانستان با جوانان نشنیدم  
و مهربانی بنام دوکتور اگر عثمان برخوردم  
خیلی با ملائمت و مهربانی بامن به صحبت پرداخت ، اشعارم را برایش خواندم ،  
اشعارم را در قفیه ای ثبت نمود .  
گفتم :  
- اجازه بدهید اسم تان را ببرسم .  
گفت :

- اسم حاجی عبد القدوس یعقوبی است . قریه ام تیوسک نام دارد که مربوط ولایت  
فراه است  
شاعلی یعقوبی بعد از مکت کو تاهی ادامه داد :  
- من تاصنف ششم در س خوانده ام و بعد بصورت خصوصی تفاسیر ، علوم دینی  
ریاضی و حکمت را مطالعه نموده ام و به توسعه معلو ماتم پرداخته ام ، بیست و پنج  
سال قبل به شعر گفتن آغاز نمودم ، قبل از آن به مطالعه اشعار بخصوص آثار مولوی  
حافظ و دیگر شعرای معروف سخت علاقمند بودم . هنوز هم مطالعه ام دوام دارد  
و هیچوقت از مطالعه شعر سیر نمیشوم ، همین علاقه به مطالعه شعر ذوق شعرگویی  
را در من بیدار کرد .

اشعارم را در دیوانی بنام «نسخه عشق» آوری کرده ام .  
ازین شاعر پر سیلم :  
- چگونه اشعار بیشتر سروده اید ؟  
پاسخ داد :

- من بیشتر اشعار اجتماعی را که حاوی نکته ها و انتقاداتی باشد خوش دارم و اشعار  
خودم انتقاداتی است ، از همین سبب فکر نمیگرم امکان نشرش وجود داشته باشد  
ولی حالاکه مردم ما از آزادی بر خورداشته اند شاید روزی به چاپ کردن اشعار خود  
اقدام بکنم

یعقوبی مضامین و مقالات زیادی به زبانهای پستو و دری نوشته ، که در جریده  
سیستان چاپ گر دیده است . او آرزو دارد بعد ازین حد اقل بعد از هرسه ماه یکبار  
یکبار بیاید و با اشخاص منور و اهل ادب از نزدیک صحبت کند . یعقوبی شش پسر و پنج  
دختر دارد ، پسر انش در مکاتب فراه درس میخوانند  
او آرزو دارد با مطبوعات مرکز تماس داشته باشد و در ضمن برای محکم ساختن  
رابطه مطبوعات با مردم منطقه خود همت بگمارد

بقیه دو صفحه ۵۸



- بیشتر خوش دارم اشعار انتقادی بسرایم

## شاعر مسافر و اشعار اجتماعی او

### بعد از پنجاه سال برای اولین بار بکابل آمدو...

من تعجب کرده ام می پرسم :  
- چرا درین پنجاه سال عمر تان قبلا  
بکابل نیا مده بودید ؟  
میگوید :  
- در سالهای گذشته راه درستی وجود  
نداشت ، در سالهای اخیر که راه درست  
شد مصروفیت ها نمیگذاشت دیدارم را ترک  
کنم ، زمین مختصری دارم و به زراعت و قلمرو  
میگذرانم و از همین طریق امرار معاش میکنم .  
می پرسم :  
- پس حالا چطور د فتنه ترمیم گرفتید

د ر و ا ز د فتر مجله با ز میشود  
مردی با چین و دستار بدخل اتاق جلسوی  
مجله داخل شده می ایستد ، نگاه های  
سطحی کار کنان و مراجعین مجله را با نگاه  
باسخ میدهد ، از کسی چیزی می پرسد...  
و را به اتاق مدیر مسئول مجله رهنمایی  
میکند ، بعد در اتاق مدیر تهیه رو بروی  
من قرار میگیرد ، به دوطرف میز هر دو نشسته  
سخن آغاز میکنیم «ظاهر» عکاس مجله چند  
قطعه عکس می بر دارد ، گفتگو یم هر لحظه  
با او جالب تر میشود



یعقوبی : مجموعه اشعار خود را نسخه عشق نام گذارده ام .

او شاعری است که از راه دور آمده  
از فراه ، از ولایتی در میان ریگستان هساو  
جنب نمکزار ، از آنجایی که مردمش مثل  
ردم بدخشان و چند نقطه دور افتاده دیگر  
سخت فقیر هستند ، از سر زمین فروخی  
سیستانی آمده ، سرزمینی که روزگاری آباد  
بود و در حال خیزی نظیر نداشت ،  
سیلاب های مدهش و دیگر آفات طبیعی ،  
قناب سوزان و ریگستان تفتیده این گوشه  
دور افتاده مردمش را از مزایای زندگی کاملا  
تخلی دور نگه داشته ، با همه این نابسامانی  
ها که محصول بی میلای های حکام ، والیان  
امورین مستبد رژیم فردی بود ، مردم این  
نقطه خو تگر ، مهربان صمیمی و علاقمند  
طن شان و علم و دانش هستند .  
مردیکه با چشمان نافله قد نسبتا بلند  
کشیده و معاسن سیاه و سپید مقابلم  
نشسته میگوید :  
- من پنجاه سال عمر دارم ....  
آنگاه می خندد و اضافه میکند ، بعد از  
پنجاه سال به کابل آمده ام ، اولین بلاوست  
که بکابل آمده ام .

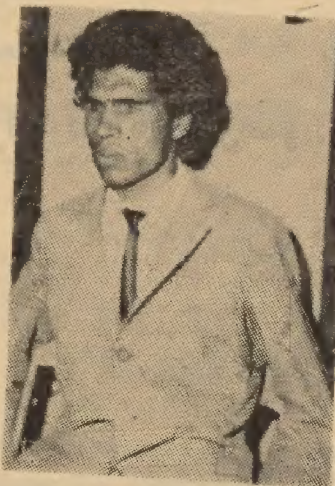


فایمناى روشن دلی

ساخته بود.

ضمیاء محمد از کو چکی چشم از  
زیبائی های طبیعت بست و دیگر  
نتوانست ازین زیبایی ها لذت برد  
او دیگر عضو عاطفی شده بود پدر و  
مادرش نسبت به آینده او خیلی نگران  
بودند، ولی ضیاء محمد هیچگاه با  
و ناامیدی را بخود راه نداد و از تلاش  
و کوشش باز نایستاد. آرزو  
داشت با وجود نداشتن قدر  
بینائی بازهم عضو فعال جا  
خویش گردد وی علاقه مند بود که  
خواننده شود ولی چندی بعد آرزوی  
بزرگتری بدلش راه یافت و آن این  
بود که باید نه تنها با سواد شو  
بلکه تحصیلات عالی خود را با  
پایان برساند همان بود که دست  
بکار شد ابتدا از پدرش خوا  
نمود تا او را به دار الحفظ شام  
سازد. پدرش که شخص روشنفکر  
و متدین است، ضیاء محمد را با  
دار الحفظ برد و در آن جا قرآن  
کریم را حفظ کرد و بعد از آن بازم  
آرام نه نشسته و به کمک پدرش  
شامل مکتب نابینا یان شد و دو  
شش ساله ابتدائی را در سه سال  
خواند. صنف هفتم را در مکتب  
سید جمال الدین گذرانید.

ضیا محمد می گوید: و قتم  
امتحان صنف هفتم را موافقا  
گذشتاندم شوق و علاقمندیام بیشتر  
شد و تصمیم گرفتم بهر وسیله  
باشد لیسه را به پایان برسانم  
و همان بود که شامل لیسه حبیبی  
شدم و پنج صنف را یکی بعد دیگر  
بامو فقت گذراندم ازین به بعد روز  
بروز غطش درس و تعلیم در مدرسه  
افزوده شد و عزم کردم پوهنتون  
را نیز بخوانم چون علاقه زیاد  
به مسایل حقوقی و سیاسی داش  
پوهنخی حقوق و علوم سیاسی  
برگزیدم و اکنون شاگرد صنف او  
این پوهنخی میباشم و آرزو دارم  
تا رشته قضائی را بپایان رسانم



## نامینای روشن دل

طفل نه ساله بیش نبودم که  
 گرفتار چشم درد شدم ما در پدرم  
 از این موضوع رنج می کشیدند،  
 حتی همسایگان ما به نو به خود  
 لوسوزی میکردند. دواهای بو نانی  
 به کثرت برای معا لجه چشمنا نم  
 تطبیق شد که هیچ نتیجه نداد  
 سر انجام یگروز تصمیم گرفتند  
 نزد داکتر ببرند. پدرم مرا با خود  
 نزد داکتر چشم برد، داکتر چشمرا  
 دید و بعد از معا ینه نسخه نو شت  
 و تر تیب استعمال دوا را مطا بق  
 هدایت نسخه به پدرم توصیه نمود.  
 پدرم خوشحال بود که حتما چشمم  
 بعد از چند روزی بینایی خود را باز  
 خوا هد یافت اما نتیجه بر عکس شد  
 در اثر اشتباهی که داکتر چشم در  
 قسمت تشخیص و تجویز دوا مرتکب  
 شده بود چشمان من قر بانی این  
 بی مبالائی گردیده و کور شد و هر قدر  
 پدرم توسط دکتو ران دیگر به  
 تدوای ام پر دا خست نتیجه نداد و  
 بالاخره بینایی ام را از دست دادم.

... وقتی اعلامیه جمهوری را از رادیو شنیدم افسوس نمودم که کاش چشم می‌داشت‌م و صحنه فداکاری و جان بازی جوانان غیور اردو را مشاهده می‌کردم.

اعلام جمهوریت ، حقیقتاً يك اعلامیه جان بخش بود .  
و باشنیدن آن احساس كردم يك بارگرای از دوشی  
مردم نجیب افغانستان برداشته شد و مردم ما بعد از  
قرن ها وسایلیان متمادی دارای حقوق و امتیازات مساوی  
نشدند .

ضیاء محمد ندرت علاوه از زبانهای پرتغالی و  
 بزبانهای آلمانی و انگلیسی مکالمه و  
 میتواند و نیز بزبانهای اردو، عربی، فنلندی و یونانی  
 آشنایی دارد.



با دوستان خارجی خود به سیستم بریل مکاتبه می‌کنم



حقیقتاً اعلام جمهوری یک اعلامیه جان بخش بود و باشنیدن آن احساس کردم که یک بار گرانی از دوش مردم نجیب افغانستان برداشته شد

# در پی دانش



مصارف تحصیل را از راه تدریس خصوصی تهیه می‌کنم

نواختن بعضی آلات موسیقی مهارت دارم. وی علاوه بر نود، بعضاً با رفا از باغ و حش و موزیم کابل هم دیدن میکنم و یکان بار سری به تفرج گاهای شهر می‌زنم. پر سیلم رفتن به باغ و حش و موزیم برایت چه کیفی خواهد داشت؟ وی که انتظار داشت چنین سوالی مطرح می‌شود گفت: از باغ و حش و موزیم استفاده زیادی نموده‌ام. در باغ و حش از تشریحاتی که راجع به حیوانات مختلف و طرز حرکات و غیره آنها در نزدیک قفس شان شنیده‌ام و نیز از موزیم کابل که راجع به آثار باستانی برایم شرح داده شده و بعضاً توانسته‌ام آنها را با دست لمس کنم معلومات زیادی اندوخته‌ام و طر حش در پارک ساختمان آن اشیا در ذهنم وجود دارد.

ضیاء محمد ندرت روشنی دل نابینا بجواب این سوال که مصارف تحصیل خود و خانم خود را از چه راهی تهیه می‌کند. مخصوصاً مصارف تحصیل خودش که ایجاب مصرف بیشتری را از نگاه تهیه فته های سیپ ریکار در و کتب مخصوص می‌نماید گفت: من در پهلوی تحصیل در پوهنتون کابل خودم نیز شاگردان زیادی دارم که به آنها در اوقات فراغت بعد از درس، زبان و غیره مضامین را تدریس می‌کنم و از این مدرک پول زیادی بدست می‌آورم.

بقیه در صفحه ۶۱

در خانه لازم که در آن اضافی از هشتصد جلد کتاب علمی و تعدادی مجله وجود دارد این کتابها و مجله ها را که تماماً به سیستم بریل تهیه شده دوستانم که با آنها مکاتبه دارم برایم ارسال نموده‌اند. و در اوقات فراغت از آن استفاده می‌کنم.

ضیاء محمد ندرت می‌گوید: من دوستان زیادی در کشورهای خارجی دارم که آنها نیز مانند من از نعمت بینائی محروم اند اما اکثر شان در اثر سعی و کوشش و مجاهدت بدرجات بزرگ علمی رسیده‌اند مثلاً در جمله این دوستانم یکی هم قاضی القضاات در آلمان مصر و خدمت است. این دوستان همیشه داکتر آلمانی است که اکنون بحیث بامن ارتباط مکتوبی دارند و کتابهایی برایم می‌فرستند.

گفتم با این دوستان خارجی بکدام زبان مکاتبه می‌کنی تبسمی نمود و گفت بزبان انگلیسی و آلمانی مکاتبه می‌کنم. علاوه بر این دو زبان، بزبانهای اردو، عربی، فنلندی و یونانی باستانسوی نیز مهارت دارم و این زبانها را در طول دوره مکتب آموخته‌ام.

ضیاء محمد ندرت که سال گذشته از دواج نموده و خانمش نیز مصروف تحصیل است عقیده دارد که در پرتو سعی و کوشش هیچ کاری ناممکن نیست. در مورد ازدواج و زندگی زناشویی می‌گوید وظیفه یک زن در برابر این امر بیشتر اینست که محیط خانه را یک محیط دلپذیر و دوست داشتنی بسازد.

ضیاء ندرت بجواب سوالی راجع باینکه اوقات بیکاری خود را چگونه سپری می‌کند گفت: لحظاتی بیکاری ام را در خانه به مطالعه و شنیدن موسیقی و صحبت با دوستان و رفقا می‌گذرانم خودم نیز به

گفت این تیپ ریکار در در زمان مکتب خریده بودم و تا حال از آن کار می‌گیرم. تمام در مسهای استادان را درین تیپ ریکار در بروی فیسته ثبت می‌کنم و در خانه می‌شنوم و باشنیدن آن مطالب را از یاد میکنم و خود را برای امتحان آماده می‌سازم.

علاوه بر آن کتابخانه کوچکی

بحیث یک حقو قدان بوطن خود خدمت کنم.

وقتی پرسیدم در مسهای استادان را چگونه فرامی‌گیری و بجه وسیله خود را برای امتحان آماده می‌سازی برای جواب دادن باین سوال دست بسوی بکسی که در پهلویش قرار داشت برده از بین آن تیپ ریکاردی را با فیتنه هایش بیرون آورد و



تمام در مسهای استادان را درین تیپ ریکارد ثبت میکنم و آنرا بخانه می‌شنوم



# خارندویان ترافیک در

● وظیفه خارندویان تنها با چند ساعت در سرک  
ها انجام نمی یابد  
● در گذشته از استعداد جوانان در راه خدمت  
به مردم کمتر استفاده میشد

مردم است دوشا دوش مسئولین ترافیک پیش میبرند .  
شباغلی عبدالقیوم (شیان) لیدر خارندویان ترافیک مکاتب ذکر کابل ضمن مصاحبه در مورد تشکیلات ، طرز فعالیت و اوقات کار این دسته از خارندویان اظهار داشت .  
بلوک خارندویان ترافیک که اکنون دارای ۱۳۵ نفر عضوی باشد متشکل از خارندویان همه مکاتب شهر کابل می باشد که بعد از تعقیب نمودن در کورس درین خدمت داوطلبانه شامل شده و مصروف می باشند .

در روز های نخست کار خود ، نسبت عدم آشنایی مردم بوظیفه رهنمایی های ما چندان موثر نمی افتاد اما خوشبختانه در ظرف همین مدت کم ما ب مشکلات فایق آمده و برای مردم تفهیم کردیم که ما برای خدمت درین جاده میباشیم نه به کدام منظور دیگر به این اساس امروز مشکلات ازین ناحیه نزد ما موجود نیست .

وظیفه اعضای خارندویان ترافیک با یک ساعت آنهم رهنمایی پیاده رو ها باموتور رانان انجام نیافته بلکه برای خدمت به مردم همیشه و در همه جا آماده هرگو نه خدمت میباشند بطور مثال چند روز قبل موقعیکه تعداد از رفقای ما میخواستند بعد از انجام وظیفه به خانه روند در راه انباری از (انی) آتش گرفته و هر لحظه بر شدت شراجه آن افزوده می شد ، دفعنا این عده خود را به محل واقعه رسانیده وبا وسایل اولیه که بدست آوردند قبل از رسیدن اطفائی به محل واقعه آتش را خاموش نمودند این کار شان تقریبا تا نزدیکی هفت شام دوام کرده و در شادوش عمده اطفائی تا آخرین مرحله با آتش مبارزه کرده و آنرا بکلی خاموش ساختند تا آنکه مدیر ترافیک کابل آنها را بعد از ساعت ۷ شام بخانه های شان رسانیده و از ایشان تشکر نمودند .

طرز کار این دسته جوانان به شکلی است که از طرف صبح از ساعت هفت و نیم الی هشت و نیم و از طرف عصر در ماه مبارک رمضان از ساعت ۱۲ تا شام به همکار ی ترافیک پرداخته در رهنمایی مردم بذل مساعی می نمایند .  
وی افزود : در اوقات صبح اکثرا در دهن مکاتب و چار راهی های نزدیک آن به فعالیت خویش پرداخته و بعد از ظهر در جاهای پر از دحام شهر فعالیت خویش را دنبال می نمایند .

گرچه از تشکیل این گروه پ چندین سال می گذرد ولی نسبت آنکه در گذشته کمتر از نیروی جوانان در خدمت عامه استفاده می شد ، جوانان خارندوی نیز به جز از چند روز آنهم بشکل تشریفاتی دیگر خدماتی را انجام نمی دادند اما باوجود آمدن نظام جمهوریت جوان در کشور این حقیقت مسلم که سهمگیری همه مردم در بر آورده شدن اهداف عالی ملی ما خیلی مهم و موثر است مدیریت ترافیک کابل از ما دعوت کرد تا درین راه خدمتی را انجام و در بهتر شدن وضع

درین روزها سر و صورتی در وضع ترافیک شهر کابل بمیان آمده که در سابق کمتر نظیر آنرا همشهریان ماییده بودند پس ها در اوقات معینه حرکت می کنند اطفال خرد سال اذیت نمی شوند مردم در پیاده رو ها میروند ، تکی ها در جا های ممنوعه نمی ایستند و امثالهم مخصوصا این همه نظم و دسلس در اوقاتی که عبور و مرور آن این خدمت را که عبارت از رهنمایی



لیدر خارندویان ترافیک با دو تن از اعضای فعال آن



# خدمت مردم



در همه جا از ترافیک کمتر کار نمی کنند

با من همکاری نموده باشد مانع بردن مجروح به شفاخانه گردیده و نمی خواست من از آن جا بروم و میگفت انتظار میکشم تا امر از مدیریت برایم بیاید اما من که وضع مجروح را وخیم دیدم به گفتار ترافیک مذکور وقتی نگذاشته و به شفاخانه رفتم و موتر سیکل سوار مذکور از مرگ نجات یافته و تا امروز حیات دارد.

امروز ترافیک روش گذشته را فراموش کرده و همیشه چنین گوشزد میشود که اگر چنین واقعه رخ میدهد باید از همه اولتر مجروح به شفاخانه انتقال داده شده و بعد از آن دنبال سایر موضوعاتش باید گشت. در اخیر اعضای خازندوی ترافیک عقیده خویش را چنین اظهار کردند

بقیه در صفحه ۶۱

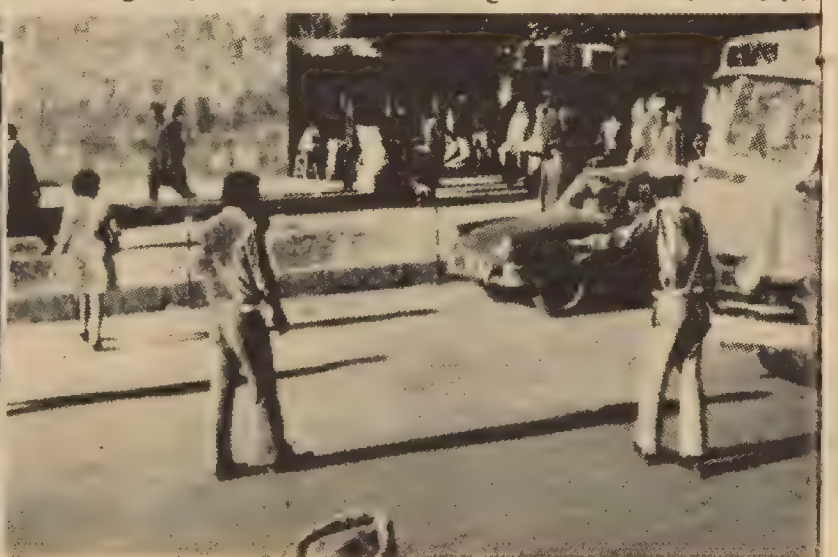


خازند و یان ترافیک کراچی هاراهنمایی می کند.

بودم که در نزدیکی لیسه حبیبیه رخ داد آن هم تصادم یک موتر سیکل بایک موتر بود که در اثر آن موتر سیکل سوار شدیداً مجروح شده بود من که میخواستم مجروح را به شفاخانه ببرم اگر چه ترافیک هم در آن جا موجود بود بدون آنکه ترافیک مذکور

استفاده بعمل آید و بدون اینکه مشکلاترشی را پیشه خویش سازد به خدمت مردم می پردازند. درین مورد یکتا از خازندویان که لیدر کنونی خازندویان لیسه حبیبیه است چنین گفت: چندسال قبل من شاهد یک واقعه ترافیکی

در مورد اینکه ترافیک با این گروپ چه کمکی می نماید؟ لیدر خازندویان ترافیک چنین گفت: در سابق وضع ترافیک تا امروز خیلی فرق نموده امروز ترافیک در خدمت مردم بوده و میخواهد از بهترین وسایل در بهتر شدن وضع



با زبان پر از لطف به وهنمایی می پردازند.

پیاده گرد هارا موقع عبور ازجاده می دهند



# عشق نفوس



## چرا آنها زندگی را بدور افگندند؟

والدین آنها و پولیس از مرگ آندو معما ساخته اند.

ساعت ۶ صبح بر نارد ورش ۶۳ ساله که شغل فروشندگی داشت از وسط شکار گاه خود در نزدیکی مارکت هایدن فیلد میگذشت. از روی چمن هامه صبحگاهی بر میخاست یک روز چهارشنبه بر دو چنان مینمود که یک روز قشنگ باشد هنوز ۵۰۰ متر از راه موتر رو (فرا نکفورت ورسبورگ) مارکت هایدن فیلد دور نشده بود که ورش یک موتر را در راه مزرعه متوقف دید.

او توانست از دور نمبر موتر را بخواند این او - جی او ۲۶ - به روی سینه ها در کنار موتر مردی را دید که تفنگی در دست داشت. ورش شکاری گمان برد کدام دزد فاشی باشد.

از آن محل به سرعت دور شده به پولیس محل مارکت هایدن فیلد از

آخرین تمنای ما:

ما میخواهیم مانند یک جفت

زن و شوهر در کنار هم

بخاک سپرده شویم

امضای کلاوس ویترا

موضوع خبر داد مامورین پولیس، سینه ها دو جسد افتاده بود یک مرد جوان در پتلون بلوجین و جاکت رهدار و یک دختر جوان در پتلون و بیراهن فیروزه رنگ. پولیسها تفنگ را هم یافتند یک تفنگ کالیبر خرد دوربین دار هم در کنار اجساد افتیده بود، در طول بکس موتر کنار دست درپور ورقه وجود داشت که نوشته بودند آخرین تمنای ما. ما میخواهیم مثل یک جفت زن و شوهر در کنار هم بخاک سپرده شویم.

امضای کلاوس ویترا  
در سمیت موتر یک روان ۱۵  
سلسله «از یکا» دیده شد. اما  
صدای زنگهای کلیسا برای عروسی  
آنها به صدا در نیامد.  
در ماه جنوری کلاوس موتر خرید  
تا احتما لا زود تر نزد ویترا باشد  
در همین ۴ شنبه اخیر در حدود  
ساعت ۳ صبح طوریکه کالبد شکافی  
سناثر ثابت کرد، جوان ۱۹ ساله  
شاگرد نجار پسر کلاوس ورنر و



والدین کلاوس ویترا مطابق وصیت نامه فرزندان شانرا در کنار هم بخاک سپردند.



یگ جوان ۱۹ ساله بامعشوقه ۱۵ ساله اش مشترکاً به استقبال مرگ شتافتند

# فهرست جام

احصائیه ها میتوانند تناسبات را نشان دهند اما نمی توانند جواب گوی این سوالی درد آلود باشند آن دلالت بکدام مریضی برای طفل که چرا جوانان اقدام بخود کشی میکنند! پسر جوانان کلاوس ورتو معاون امور پستی در حاشیه جنگل غربی بزرگ شد. کلاوس در کودکی در کارهای دستی مهارت داشت و از چوب مجسمه ها و مودل های کشتی میساخت پس از تکمیل مکتب متوسط کلاوس به شاگردی یک نجار

کشی در بین سن و سال و (سویزیت در کودکی و جوانان) نام گذاشته اند. در هر دو جنس مخالف زن و مرد جوان مشاء جرات عشقی مقدم بر همه چیز قرار دارد در دوران مکتب و اشغال وظیفه نیز مشکلات بیشتری بروز میکند این است معلومات جمع شده از روی احصائیه ای که در مورد ارزش آن را نشناس امریکا ئی بنام زاید ن بس از یک فعالیت دامنه دار (سوی سیاست آمانگ بوت) نام داده است

تثبیت نشده و آنگاه کلاوس خود شراهم هدف قرار داده فیر اول به قلب نخورد بلکه شمش را پاره کرده است. متعاقباً کلاوس میل تفنگترا به دهن خود گذاشته بار دیگر آتش نموده است. تحقیق در اوضاع ظاهری مرگ آیندو نفر هیچگونه روشنی در زمینه نمی افکند و فهمیده نمیشود که چرا کلاوس و پیترا اقدام به خود کشی کرده اند در یک اشاعه علمی انستیتوت طب عدلی پوهنتون دوسلدورف خود جسد کلاوس و پیترا در کنار هم به روی سبزه ها پیدا شد

پیترا کوره ۱۵ ساله از وستر والد به روی سبزه های چمن به زندگی شان خاتمه دادند. به اثر تشخیص اطباء محکمه ورسبورگ شعبه جنای پولیس محلی بایر دو سیه پی به این شرح ترتیب کرد: کلاوس و پیترا بلا واسطه پیش از مرگ شان یک قوتی کوکا کولا را مشترکاً نوشیده اند سپس کلاوس تفنگش را بر داشته مستقیم به روی قلب پیترا سه بار آتش کرده است آثار و مقتضات متعلق از طرف دختر

بقیه در صفحه ۵۷



بنا  
جاکت  
لون و  
لیسبا  
کالبر  
جساد  
کنار  
ت که  
زن و  
وده  
ن ا  
ام  
روسی  
خرید  
باشد  
حدو  
شکاف  
سال  
سری



# کریستال های دطب



داکتران خرنگه ددغه عنصر په وسیله

ناروغی تشخیصوی او ځایونه یی پیدا

کوی ؟

دمايع کر پستالو نه چه څه دپاسه له یوی

پیړی څخه راهیسی دعلومو په نړی کښی

پیژندل شوی دی په طبی لابرا توار ونو

کښی دحیرت وړ عنصر په حیث پاتی شویدی.

داکتران په دغه وسیله سره دسپرو دالتهاب

دوماغ دتومور او یا په شرائینو کښی ډوینو

دیو ځای کیدو برخه تشخیصوی.



په دغو عکسونو کی «له پورته څخه ښکته خوانه» دستونی او دگوتو دهلو گو پر سوب دتو دوخی له لاری دتشخیص په وسیله ښودل شویدی.

اود تو دوخی دبد لون په مقابل کښی ډیر زیات حساس دی.

ددغی در جی دلوړ یدو یا ښکته کیدو په صورت کښی دمایع

دکر پستال رنکو نه هم بدلېږی .

دمايع دغه کر پستالو نه چه څه

دپاسه له یوی پیړی راهیسی

دعلومو په نړی کښی پیژندل شویدی

په طبی لابراتوارو نو کښی دحیرت

وړ عنصر په حیث پاتی شویدی.

په ۱۹۵۰ لسیزه کښی امریکا یی

پوه «جیمز فرگوسن» دمایع کریستال

عکس العمل دانسان دبدن په داخلی

تحوالاتو لکه تو دوخی، مقناطیسی

ساحه او فشار کښی دآزموینی

لاندی و نیو او عقیده یی څرگند

کړه چه دغه عنصر دطب په خدمت

کښی دنو رو عناصرو په لاست

باندی زیاتیدای شی .

داکتر در نک کولو پرس اخلی

ودیوه ناروغ سپری لاس په توره مایع

پتوی . کله چه مایع و چه شی

داکتر په بل پرس سره یو پیړنگه

تر کیب دناروغ په لاس کښی

تطبیقوی . وروسته تر دی لاس

خلاصوی چه رنگا رنگ داغو نه

پکښی لیدل کیږی .

داکتر ددغو ټپونو په لیدلو سره

فیصله کوی چه دلاس پیوند زیانمن

شویدی .

دمسکو داپوانوو په طبی پوهنځی

کښی پرو فیسر پوری کیرو سوف

پخپل کلینیک کښی په دغه ډول

دنا روغیو تشخیص کوی . دمایع

کریستالونه دنا روغیو ښی پخپله

لومړنی مرحله کښی څرگندوی .

که څه هم دغه مایع ظاهرا داوبوپه

شانده خود کریستال کلک مواد لری



# بیمه خد مت کنبی

شوروی اتحاد کنبی جوړ شویدی. کوم فلم چه ددغو عناصرو څخه اخیستل کیږی، تردی زیات هم دډاکترانو د پاره آسانتیاوی برابروی، په دی معنی کله چه ډاکتر دغه فلم دناروغ په بدن باندی ږدی سمدستی دقا کلی ځای څخه یوعکس لاس ته ورځی چه دبدن دتو دو ځی برخه څر گندی . ددغسی فلمونو یوه وړه سلسله ډاکتر دمیز دپاسه دتشخیص دکر- اونوچکو نو رو طریقی ځای نیولای شی.

کوم خطر متوجه نه دی، مگر که کړ یسنا لو نه دتو دو ځی درجه نښکته و ښی، دا دخطر نښه ده. دتشخیص ددغی طریقی سادگی اوصراحت دډاکترانو پاملرنه ځانته اړولی ده. دایوانو و دطب دپوهنځی دآزموینو په تعقیب یو شمیر نور کلینیکونه په مسکو، لنینگراد او خارکوف کنبی هم دمایع کړیستال په استعمالولو لاس پوری کړیدی . دمایع کړیستال دراز واژ تر کیونو ډولونه اوس اوس په

په خونو کنبی دکر یستال دمایعو داستفادی په زړه پوری امکان لاس ته روپیدی. دناروغ حالت دعملیاتو په میز باندی دهغه دبدن دتو دو ځی دزیاتوالی یا کموالی په وسیله دډاکترانو له خوا از زیابی کیدای شی. په دی معنی چه دنا روغ پنبی دمایع دکر یستال په یوه ترکیب سره پتیری. که ددغو کړیستالونو رنگ و ښود چه دتو دو ځی زیاتیدل او کمیدل پخپل عادی حال کنبی دی، نو معلومیری چه دناروغ ژوندته

«جیمز فرگو سن» اشتباه نه وه کړی. دطب نړۍ دده داژموینو او څیړنو سره علاقه و ښودله چه په زیاتو طبی لا براتوار و نو کنبی یی رواج او دوام و موند. په شو روی اتحاد کنبی دشوروی علومیو داکادمی دکر یستال پیژندلو دانستیتوت دمایع کړیستال دادراری رئیس چیستیاکوف دمایع کړیستال دجوړولو دپاره یو فورمول برابر کړیدی چه دتکنا لوزی او علومیو په زیاتو څانگو کنبی تطبیق شویدی. پرو فیسر «گیرو سوف» چه له «چیستاکوف» سره یی خپله را بطله

ساتلی ده له څه مودی راهیسې دراز راز ناروغیو دتشخیص په برخه کنبی له دغو حساسو عناصرو څخه داستفادی دامکاناتو په لټه کنبی دی.

معمولا دیوی ناروغی په برخه کنبی که یوه ساده او جزیی سوب وی او که یو خطرناک تو مور دبدن دیوستکی په تو دو څه کنبی لږ لږ زیاتوالی محسوسیږی. ددغی تو دو ځی ځای دمایع دکر یستال په وسیله په نښه کیدای شی. مثلاً که دغه مایع دهغه سړی دشنا په یوه برخه کنبی خپور شی چه دپښتورگی دالتهاب سره مخامخ دی، دهغه رنگ په دنا روغ ځای دپوستکی په برخه کنبی سمدستی تغییر وموی. په همدغه ترتیب سره کیدای شی چه یو ډاکتر دسپرو دالتهاب، ددماء دتو مور او یا په شرا ئینو کنبی دویو دیو ځای کیدو برخه تشخیص کړی. دجراحی ډاکترانو هم دعملیاتو

تور رنگ د ناروغ په بدن کی د کړیستال مایع درنگونو دبدلون نښه تړا څرگند وی .





# حالت روانی مسافران

اژدرین

متوجه سن، ع

یک روان شناس معروف حالت روانی

مسافران را در شرایط دشوار مورد تحلیل

قرار داده و نتایج جالبی ازین تحقیقات بدست

آورده است.

هوانوردی شده اند. مخصوصاً  
این سوال که آیا ازین طیاره جا ن  
بسلامت خواهند بردیا خیر -  
همیشه ذهن مسافران اعم از زن و  
مرد و پیر و جوان را احتوا کرده  
است.

باوصف اینکه مدتی از انفجار  
جمبو جت خط هوا نوردی جاپان  
دورود گاه بنغازی سپری گردیده  
بود باز هم سایه ای از تار یکی  
وبلاتکلیفی برین حادثه افتاده بود  
و مسافران نمیدانستند که انگیزه  
اصلی این اختطاف ها چیست چار  
روز تمام این جمبو جت جاپانی  
بدون آنکه هدفی در پرواز خود  
داشته باشد بین ارو پاو خلیج  
فارس و افریقای شمالی در حال  
پرواز بود بدو ن آنکه مسافران

که یکتن از مسافران طیاره  
جمبو جت اختطاف شده جاپانی بود  
بنگاز نجا تش از بنغازی لیبیا اظهار  
داشت:

- برای مسافران طیاره مارنج  
آذر ترین لحظات بلا تکلیفی است  
زیرا اختطاف کنندگان در مورد -  
نقشه آینده شان کو چترین حرفی  
نزدند. لهذا ما ذریک فضای بسی  
خبری و بلا تکلیفی مطلق بسر  
میدردیم.

آنچه یورگن لاستین المانی  
مسافر طیاره جمبو جت جاپانی  
احساس میکرد سایر مسافرین نیز  
در چنین احساس شریکند. البته  
مراد من از مسافرانی است که در  
طی یک دهه اخیر به حیث مسافران  
طیارات ربهوده شده تحویل تاریخ

راتحت مطالعه قرار پدهند که  
مهمانان چنین طیارا ت بوده اند.  
آنچه از خلال این کاوشها و بررسی  
بدست آمده فوق العاده جالب و  
خواندنی است.  
یورگین لاستین اهل دو سلدورف

اختطاف یک طیاره جمبو جت  
لین هوایی جاپان درین اوا خیر و  
انفجار آن در میدان هوایی بنغازی  
روان شناسان را بران واداشته  
است خارج از محدوده سیاسی این  
قضیه حالات و هیجانات مسافرانی





ترس، وحشت و آینده مجهول سر نوشت سر نشینان طیارات ربوده شده را تشکیل میدهد

# در طیارات ربوده شده

برای نخستین بار با هیجان زیاد این موضوع را تحت مناقشه و مباحثه قرار دادند که اعضای خانواده های آنان در حالیکه در میدانیهای مخلف هوایی چشم براه عزیزان خود دوخته بودند وقتی از اختطاف طیارات اطلاع حاصل کردند چه عکس العملی از خود نشان خواهند داد.

همچنان مسافران طیاره شک دانسته که به دیدار یاران و وابستگان خوش بویق خواهند بود با فکری

بقیه در صفحه ۵۶



سر نشینان طیارات ربوده شده دچار سر نوشت مجهول میشوند

حقیقت این است که اختطافهای مکرر و بیهم سال ۱۹۷۰ مایه آن شد که سیاستمداران اطباء و علمای اجتماعی در اطراف عکس العمل ناشی از اختطاف طیارات که بر مسافران وارد میگردد مطالعاتی بعمل آرند. دکتر سن سلویا سوسیو لوگ امریکایی، در عرشه طیاره تی د پلوی ای-ششش روز تمام رادر صحرای اردن سپری کرد تا مبرده در طی مطالعاتش تشریح میدهند که مسافران یک طیاره اختطاف شده در چه شرایط و حالات روحی قرار میگیرند.

نخستین عکس العمل در برابر اشغال طیاره تی دبیلو ای از طرف کوماندو ها که در آن سلویا کوبین قرار داشت مانند طیاره جاپانی که یوزگن المانی مسافر آن بود روی هم رفته عبارت بود از ترس و وحشت هیجان، احساس شکست و ناتوانی و بالاخره مجهول بودن سرنوشت. وحشت واضطراب مسافران- درست موقعی روبه کاهش گذاشت که کوماندوها به محلی که ناگزیر به فرود آمدن بودند نزدیک شدند

داخل طیاره بفهمند اختطاف کنندگان ازین پروازهای جنون آمیز چه مرادی در دل دارند. ازین لحاظ میتوان تنها فشار- فوق العاده روحی ایرا که بر مسافران طیاره جاپانی وارد آمده با موقف و شرایط مسافرانی تشبیه کرد که در سال ۱۹۷۰ با طیارات شان- شش روز تمام در میدان هوایی متعلق به کوماندو ها واقع اردن تحت نظارت نگهبانان شده بودند.

در آن وقت کوماندو های فلسطینی سه طیاره مر بوط شرکت تی دبیلو ای مر بوط شرکت هوا نوردی سوئیسی و بی ای او سی را در میدان هوایی ریگستان کشور- اردن متوقف ساخته بودند.





# کاکا و انیا

ترجمه: ص رهپو

● نمایش نامه معروفی از چخوف بر وی

پرده سینما

نویسنده و کارگردان: آندری چنی لکف، کنچالو و سکی

فلم بردار: مریگوری برگوی-گسلینکی

ساز: الفرد سنینک

بازیگران: سرگی بندر چوک، انتو کنتی، ارینا کیچنکو و ور میر

ژلدین

این خود مشکلی را در پیرا پر کارگردان می سازد و حل این مشکل، تا وقتی که کارگردان فلم، در عمق و ژرفای دور نمایه داستان فرو نرفته و پیوند منطقی حوادث را، سر هم بندی نکند، امکان پذیر نیست. در اینجاوی باید دارای عمیقترین دید هنری باشد تا بتواند به هدفش که تمثیل واقعی تم و جا نمایه داستان است، برسد. زیرا بروی پرده آوردن يك نمایش نامه و شکل بخشیدن آن به صورت سینمایی، با حفظ رنگ و بوی اصیل، کاری است بس دشوار. بختی طری که بیننده باید هیچگاه در طول تمام نمایش، بین درامه بودن داستان و سینمایی شدنش احساس دوگانگی ننماید. در غیر این صورت برداشت مذکور، يك برداشت انتزاعی و خشک خواهد بود.

این ها همه بستگی کاملی به دید و بینش هنری کارگردان، که بمنزله نویسنده چیره دست و موشکاف همه جوانب حرکات شخصیت ها و قهرمانان داستان را هر کدام برای افاده منظور خاصی ایجاد و خلق شده اند، در نظر بگیرد.

به همین اصل، کارگردان تلاشی و کوشش ندارد تا نمایش نامه چخوف را فقط به شکل سینمایی اش «نقل» دهد. بلکه سعی می ورزد که بروی حالات مختلف روانی و یئستکی کاکا و انیا و دیگر ساکنین محل که خواه نقش دایمی و یا گذرای در نمایش نامه دارند انگشت گذاشته و آنها را آنطور که هستند بروی پرده سینما به نمایش گذارد.

اگر به نظر عمیقتر و ژرفتری بنگریم، چنین نتیجه بدست می آید که کارگردان نمی خواهد کلمه

بسیار اتفاق افتاده باشد که نمایش نامه ای را مطالعه نموده و آنگاه که فلم آنرا بروی پرده سینما به بینیم در راه برابری داستان فلم به آنچه خوانده ایم، بر خیزیم. ولی ناگهان، بر خلاف انتظار ما حادثی که روی پرده جان می گیرد و ما را بدنبال خویش می کشاند، کاملاً چیز دیگری سوای آنچه ما خوانده ایم، بدون تولید کوچکترین احساسی دوگانگی، در برابر دیدگان ما بگذرد.







### ایریناکو پچنکو در نقش سو نیا

عظیم بسنده و کافی ندا نسته ، اییزود ( حوادث ضمنی ) های فلم دریجه دور بین فلمبرداری اش را بروی و قایع تکان دهنده، بصورت زنده و گویا باز مینماید . نا بدین وسیله از هر تماشاجی ساده، يك داکتر آستورف ، بو جود بیاورد . بدست آید و یا حنا نیکه، اگر به نظر دقیق بنگریم حتی



کارگردان اندری میخائیلوف کونچالوفسکی  
انوکنتی در نقش کارگروا

جلال و شکوه برویت ، برق میزند . او با صحنه های کوتاه ، و لی عمیق فلمبرداری ، زمان گذشته را دوباره روی پرده سینما جان داده و تصویر روشن از شیوه زندگی آنوقته ، در برابر دیدگان زوایای تاریک و غیر مریی زندگی برمینایش کشانده و قایع و حوادث پشت پرده را که در ستیز تپا تر فط باکم کلمات ، میتوان به آنها جان بخشید و تصویر شان کرد ، رهنمایی مینماید ، مثلا هنگا میکه داکتر آستورف به پرستار پیسر دیدگی های رقت آور و تائرانگیزش را از منطقه تیفس زده، و قربانیان بیشمارش، از اینکه بطور دچپری های محقر رو ستایی اجساد متعفن مردگان روی هم انباشته شده و با حیوانات خانگی یکجا می پرستند، حکایه میکند ، کارگردان در اینجا کلمات را برای تصویر چنین مصیبت

به کلمه نمایش نامه را بروی حلقه فلم، ثبت نماید.. بلکه میخواهد مجموعه ای از نکات چرخشی و عاطفی داستان را که به اصطلاح هنری نم یا جانمایه مینماید، در مقابل دیدگان تماشاچی قرار داده و بدین وسیله حادثه را بار دیگر بازگوید .

برای چخوف زمان حادثه که عنقبر اساسی نمایش نامه است صیغه حال دارد مگر از دیدگاه مردم امروز مخصوصاً جوانان ، زمان یاد شده نه تنها دیگر به گذشته متعلق بوده و جز تاریخ گردیده بلکه از جوهر و ماهیت آن نیز بوی کهنگی و مانده گی شنیده میشود .

بهین دلیل کارگردان چیره دست با استفاده از اسناد گذشته توسط کمره فلمبرداری اش ما را به زمانی رهنمونی میکند که زندگی متضاد اجتماعی بر آن سایه افکنده ازسوی فقر و تیرگی واز جانبی



# بخوانید و باور کنید

## اصلاح سروریش در هوای آزاد

در حدود ۲۵۰۰ فروشنده سر با زار که خارج از کنترل فعالیت می کنند بناموالی شهر نایرو پی را بر آن واداشته تا به مبارزه علیه آنها برخیزد. در جمله این کا میان آزاد چند صد تن از سلمانی های سر بازار شامل هستند که رنگ محلی پایتخت کینیا را دارا میباشند و خار چشم مؤسست صحنی و مو عطان بشمار می روند.



نر کردن ریش ازان کار گرفته می شود. يك پارچه پلاستیک هم بصورت سقف و بمنظور جلو گیری از تابش آفتاب مورد استفاده قرار گرفته به روی چهار پایه نصب می شود.

اگر خلیفه کدام جایی خوب برای کار و بارش پیدا کند، شروع به کار میکند. عموماً دلاکان سر بازار و معابر عام، کنار کلیساها و توقفگاه های موتورهای سرویس و مراکز خرید و فروش مارکیت ها را انتخاب کرده، بساط شانرا پهن میکنند - در جور یونیورسیتی هم بقیه در صفحه ۶۰

مبارزه ای که در جریان آن غربا رنج بیشتری می برند، بناموالی شهر، يك وزیر و حتی رئیس دولت کینیا را سخت بخود مشغول ساخته است. با و صف آنکه یازده تن از سر تراشان سر بازار را به علت نداشتن جواز کار به جزای نقدی محکوم کرده اند، بسیاری امیدوار هستند که سختگیری های مقامات رسمی علیه این پیشه وران کاسته شده و برای توریست ها این دیدنی جالب آزاد گذاشته شود.

آن سلمانی های که عادت به دادن کرايه دوکان ندارند، مخصوصاً افریقای ها میباشند

## از دنیا هر شخص میتواند بقدر کافی بهره بردارد

پسرش با تر يك همینگوی که در کازاس سیتی امریکا تولد یافته يك شکارچی حرفه ای از ده هاهزار حیوانات و حشی در حواشی کوه بامافریقا مراقت میکند. او بصفت استاد در کالج ویلد لایف در مویلیکا اشتغال دارد.

او از پدرش اینطور یاد میکند: «پدرم همیشه در پاره افریقا در منزل حکایت می کرد. بنا بر این قاره افریقا پیش ازینکه به اینجا سفر کنم در خونم وجود داشت. من فیر کردن و شکار کردن را آموخته ام البته آموزش بصورت نظری بوده که به حرفهای پدرم گوش میدادم.» پاتریک در سال ۱۹۵۲ برای نخستین بار به افریقا قدم گذاشت.

پس از آن جواز شکار حاصل داشت و برای خود يك فارم بزرگ در ناحیه اروشا واقع در نزدیکی يك شاخه از کوه کلیما نجارو خرید. بصفت يك سفیدپوست شکارچی حیوانات بزرگ بانام مشهور از مهمانان نروتمند ما و رای بحار پدیرا نسی میکرد. معهداً در سال ۱۹۶۱ جایداد خود را فروخته به اصلاح متحده امریکا برگشت. زیرا همسرش شدیداً مریض شد. چندی بعد تنها به افریقا مراجعت کرد. و شغل پیشین را بحیث معلم در کالج ویلد لاف تدریس نمود. در ویگال کتابهای روان های وجود دارد که خاطرات پدرش را زنده نگه میدارد. در الماری، کتابهای مثل «برفهای کلیما نجارو» «پیر مرد و دریا» و «تبه های سبز افریقا» چشم میخورند. پاتریک از پدرش متواضعانه صحبت میکند: والدین نام آور حتمی نیست که فرزندان نام آور داشته باشند. تصور میکنم که من نمی توانستم زندگی خود را از طریق نویسندگی و ماشین تحریر رو براه میساختم. آخرین بازیرا که با پدرش یکجا بوده اینطور تشریح میکند: من آخرین بار که بقیه در صفحه ۵۹

در پای قله پوشیده از یرف کلیما نجارو در تانزانیا، افریقای شرقی، آنجا که يك وقتي نویسنده امریکایی ارنست همینگوی به شکار بیل می برد، امروزی پسر ۴۲ ساله اش پاتریک همینگوی زندگی میکند.

ارنست همینگوی که در اثنای پاک کردن تفنگ شکاری بدست خودش کشته شد بسیار خوش داشت بحیث يك شکارچی حیوانات و حشی بزرگ در افریقا زندگی کند.





# استاد سلیم سر مست

پیرسون گفنه "های ظاهر هویدا اظهار نظر میکنند"



استاد سلیم سرمست رهبر ارکستر بزرگ رادیو افغانستان

اصیل افغانی و دیگران خرابات هستیم که

تأخیر ظالمانه بالای آنهاییکه هر کدام اشان با تحمل هزارها در هزار مایوسیت و ناامیدی های روزگار در حفظ موسیقی اصیل کشور ما پاسبانی نموده اند گناهی است بس بزرگ. درباره آهنگ های فولکلوریک نوشته اید: آهنگهای فولکلوریک هرگز نتوانستند موسیقی اصیل را نمایش دهند چه در آن دست کاری بعمل آمده بود.

آقای محترم. وقتی مصاحبه تانرا در اولین شماره روزنامه نام نهاد اصلاح - انیس خواندم که شما موسیقی فولکلوریک را به یک حربه کپته زنگ زده نسبت داده تحویل نمودن آرایه و تبرین موزیم پیشنها و پروژه جمع آوری و آرمونیزه آهنگ های فولکلوریک یک عمل نادرست خوانده بودید من آرایه عدم معلومات شما درباره فرهنگ و ثقافت ملی تعجب نمودم و نتوانستم جواب شما را بنویسم وقتی مصاحبه اخیر تانرا در ژوندون خواندم از اینکه در این مصاحبه حتی در اصلات موسیقی فولکلوریک هم دچار شک و تردید بوده نوشته اید. آهنگ های فولکلوریک واقعا فولکلوریک نبوده اند و به شدت خنثی می گردید متأسفانه این اندیشه درست نیست آهنگهای فولکلوریک هرگز نتوانستند موسیقی اصیل را نمایش دهند. آقای ظاهر هویدا. اگر نیک مطالعه کنید و خود را آگاه بسازید آثورت می فهمید که آهنگ ها نیز که بنام آهنگ های فولکلوریک افغانی تنظیم و آرمونی بالای آنها گذاشته ام تمام آنها آهنگهای اصیل افغانی بوده و در قسمت حفظ اصالت آنها شیوه خاصی بکار برده شده و معصومیت تبع و تجربه سی ساله بقیه در صفحه ۵۹



استاد سرمست در حال رهبری یکی از آهنگهای فولکلوریک

کاپی نمودن آهنگ بیگانه گناه نیست بلکه گرائیدن به آن به سر حدیکه موسیقی ملی را تهدید نماید نادرست است.

مجله ژوندون این نوشته را بعنوان آخرین پا سخ دوبار گفنه های شماغلی ظاهر هویدا نشر میکند، ما این بحث را خاتمه یافته تلقی کرده از ادامه آن معذرت میخواهیم.

بدانرا محترم مجله هفته وارژوندون ! در شماره ۲۳ و ۲۴ مجله ژوندون مصاحبه ظاهر هویدا را خواندم که بکمال غرور خود را فیلسوف جهان موسیقی تصور نموده بالای هرگز پ ناخت و از هر جمعیت و با خدمات انجام داده ایشان چنان بید انتقاد قرار داده است که درواز تصور بود. دور از تصویری آنکه نمی دانم آقای ظاهر هویدا این حق را از کجا حاصل نمود تا در مورد موسیقی ابراز نظر کنند ؟

آقای هویدا ! شما میدانید که آموختن موسیقی از طریق تئوری گادیست بس مشکل دانستن حنجره برای خواندن مساعدتی است از طبیعت. در حالیکه شما با استفاده از بوردس موسیقی در خارج "با وجود مساعد بودن شرایط تعلیمی نتوانستید علم موسیقی را آموخته دیپلوم بدست آورید. عوض آنکه ما شما را مورد انتقاد قرار داده بپرسم. شما در این مدت که بصرف این ملت ستم دیده مصروف تحصیل بود اید آیا برای هنر و نفاذ این مملکت گنجینه علمی اندوخته وبا خود به ارمغان آورده اید و یا صرف بگفته معلم تان که گفته ظاهر و سمعت صدای توغیر قابل باور است اکتفاء و طوریکه رفته بودید بعد از گزشتان مدت چند با دست خالی مراجعت نمودید.

(طوریکه ظاهر و هویدا است در ایام تحصیل با خز دیپلوم موفق شده نتوانستید ) برعکس شما با استفاده از اداری حنجره که آنهم خدا داد است همه هنر متدان را مورد تنقید قرار داده می نویسید :



استاد سرمست در حال رهبری ارکستر بزرگ رادیو افغانستان

بخش آن مرتکب دو گناه بزرگ هنری شدید. ۱- آهنگ کمر باریک آهنگ فولکلوریک افغانی نبوده بلکه یک آهنگ ساخته شده آهنگ ساز فیکد تاجکستان شوروی (غلام جیدر غلام علی یف) بنام یاروسجایی است که در سال ۱۳۳۷ همراه با اولین گروه هنرمندان شوروی در افغانستان یکبار آمد و در سنج صحنه بهاری چمن مقیم جان جوهر یف آنرا خواند و شما در ایران آنرا آهنگ فولکلور افغانی معرفی نموده اید.

۲- شما تصنیف آنرا غلط خوانده معنی آنرا از بین برده اید. شما خوانده اید. کمر باریک من. شام تاریک من. بیانزدیک من. صلح و صفائی در حالیکه اصل آن چنین است.

۳- بتاجیک من. بیابه نزدیک من. شام تاریک من. صبح صفاکن نمی دانم موقع ثبت چرا از شما نپرسیدند که کلمه شام تاریک در بین کمر باریک و بیانزدیک چه مفهومی را افاده می کند. و این صلح و صفائی نمودن با مشوقه شام تاریک چه معنی دارد ؟

باز نوشته اید. خواننده های ما تحمل پرست اند و این تحمل پرستی مانع رشد موسیقی سلیم است.

آیا فراموش نمودید قبل از آنکه هوش

۱- ما نباید تفاله موسیقی غربی را باور دیگر بردن بگذاریم.

۲- خواننده های ما تحمل پرست اند و این تحمل پرستی مانع رشد موسیقی سلیم است.

۳- موسیقی خرابات بیشتر یک حرفه است برای امرار معاش تا تلاش برای ارتقای هنر موسیقی.

۴- آهنگ های فولکلوریک هرگز موسیقی اصیل را نتوانستند نمایش بدهند چون در این موسیقی دست کاری بعمل آمده بود.

آقای ظاهر هویدا، دو مورد چهار جمله انتقادی فوق شما میخواهم به تفصیل ابراز نظر کنم. هرچه در مورد سه جمله اول حق ابراز نظر در اندام چون شما در مصاحبه تان این حق را در نظر نگرفته بیرحمانه هر طرف حمله نموده اید من هم حق ابراز نظر را بخود میدهم.

شما نوشته اید ما نباید تفاله موسیقی غربی را باور دیگر بردن بگذاریم.

نوآوری برای خواسته های مردم دو تمام جهان معمول است از آنجاکه موسیقی زبان تمام ملل جهان است و سرحد ندارد کسانی نمودن آهنگ بیگانه گناه نیست بلکه گرائیدن به آن به سر حدیکه موسیقی ملی را تهدید نماید نادرست است. آقای هویدانی دانم شما از کی با اینطرف مخالف تفاله موسیقی غربی



# مها و خبرها

## بخاطر هوای شهر

چون در کوجه های کانگرتی لاس انجلس امکان غرس نهال هاو ایجاد سرسبزی میسر نیست لذا هوای شهر مذکور در اثر دود فابریکات و وسائل نقلیه خیلی خراب است، آخرین چاره در شبر مذکور برای ایجاد سرسبزی اخیرا سنجیده شده و آن اینکه در کناره های سرک بمندان های پلا ستنکی گذاشته اند و در آن نهال غرس نموده اند تا در اتریمان آوردن سرسبزی اندکی هوای شهر را بهتر بسازند.

## انتقاد از سمنجش غلط



برای ساختمان ستدیوم های ورزشی موشن جهت اجرای مسابقات اولمپیک هفده میلیون مارک پیش بینی شده بود ولی ۱۷۰ میلیون مارک مصرف گردید. حال مطبوعات آلمان دایر کنندگان مسابقات و مسئولین این پروژه راست زس انتقاد گرفته اند و عدم سنجش دوست آنها را تقیح میکنند در ساختمان های مذکور برای ۲۰ میلیون نفر اضافه تر جاهد نظر گرفته شده که خالی مانده است.



## نیرنگ صاحبان فابریکات سگرت سازی

تلویزیون فرانسه از نشر کردن اعلانی سگرت و مشروبات الکلی کاملاً منع شده است، این مطلب باعث گردید تا تلویزیون به خساره مادی مواجه شود، اما صاحبان فابریکات انواع سگرت ها و مشروبات الکلی دست به بُرنگی زدند که خیلی قابل دقت است. آنها که بروی لوحه هادرنفاط مزدهم از جمله ستدیوم های ورزشی اعلانی داشتند بآدن رشوت به آبریش های تلویزیون به بهانه های مختلف کارمه تلویزیون را بروی لوحه های اعلانات عیار میکردند و بصورت غیر مستقیم اعلانات خود را از طریق تلویزیون بخش می نمودند.

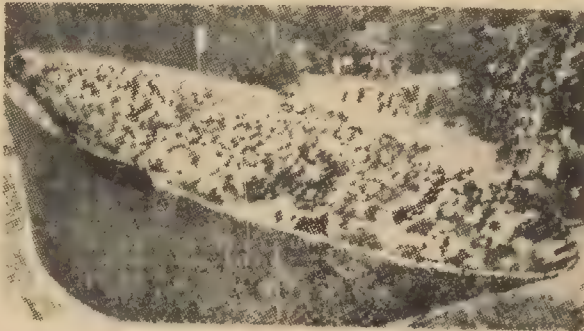


## جرایم زنان بیشتر شده

طبق احصائیه گیری هایی که اخیرا در امریکا بعمل آمده جرایم در میان زنان نسبت به مردان بیشتر بوده است دولاس انجلس ده فیصد مجرمین را مردان و ۲۳ فیصد را زنان تشکیل میدهند. متهمین جرایم سنگین ۶۱٫۳ فیصد مردان و ۱۰٫۴۲ فیصد زنان بوده اند.

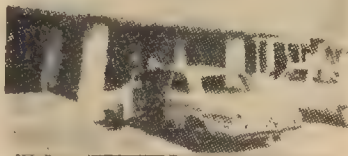
## سالون متحرک بعوض ستمیج متحرک

یک مهندس فنلندی تباری شکل اینکاری ساخته است، طوری که سالون تباری بشکل کاسه ای است که تماشاگران در آن می نشینند، هنگام پایان رسیدن هر قسمت نمایش این سالون کاسه مانند که متحرک است با تماشاچی یکجا دور خورده متوجه سمت دیگری میشود و درین فرصت کارکنان تیاتر دیکور صحنه را تغییر میدهند بعد دوباره سالون جرخ خورده با ستمج روبرو میشود و پوره دوم نمایش آغاز می باید.



## شهر کوچکی برای تفریح

در ساحل بحیره سیاه نزدیک سوچی شهر کوچکی برای تفریح ساخته اند که با ستمجا تباری، کتابخانه و میدان هایی برای انواع سمیورت ها و مجیزات، این شهر کوچک گنجایش هفت هزار نفر را دارا و تمام این اشخاص صرف برای سیری کردن تعطیل به آنجا میروند. در عکس یکی از هتل های این شهر کوچک مشاهده میشود که یک هزار بستر دارد.



## برف مصنوعی



## تعمیر عجیب

این تعمیر رهایش که با ساختمان عجیب توجه را بخود جلب میکند در هسانیه ساخته شده هرابارتمان آن برای یک فاضل اختصاص مهندس هسپانوی ای که این ساختمان را نقشه کرده است، خواسته با این تعمیر فاضل های بزرگ و عنعنوی واه یعنی جمع شدن سه نسل یک خانواده را گرد هم، از هم بیاشد.



دوشبر «بات راشینگل» آلمان تباریدن برف نمیتواند مانع سکی بازی شود، چون سکی بازی دوشبر مذکور شکل یک ورزش عنعنوی را دارد، زمانیکه برف تبارد توسط ماشین جدیدی که ساخته اند بصورت مصنوعی برف می بارانند.

ماشین مذکور که در عکس در حال فعالیت دیده میشود آب را به برف تبدیل ساخته دو سیر حرکت سکی بازان می باشد، این ماشین دوزخرف صد ساعت میتواند فاصله طول ۳۰۰ مترا برفیاشی کند، آنهم برفی که ده تا پانزده سانتی متر ضخامت دارد.



## برگزیده



## آشپزخانه

اثر ویلاوی اف

مترجم - ح، نیرومند

کپتان مایک گلتن آمر شعبه پولیس جنایی که زیر دستان او را «پیرمرد» میخواندند، به معاینه جسد بهروی زمین مطبخ پرداخت جسد پیران خواب ویلاپوش اذلالین آبی به تن داشت و مانند کمدی از کاررفته در آنجا افتیده بود. رنگ پوستش نسواری بود و ۳۳ سال از عمرش می گذشت و غالباً ۲۰ کیلو از وزن معمولی چاقتر معلوم میشد.

اینکه او در سابق قشنگ بوده باید شکل اکنون تثبیت آن مشکل مینمود زیرا چهجهاش را خرد کرده بودند. آله قتاله که یک میله سربی بود در کنار جسد بنظر میرسید. یک پاکت کلان کاغذی مملو از خوراکی باپ در پهلوی میز آشپزخانه قرار داشت و دروازه عقبی مطبخ بطرف حیاط منزل باز بود.

«پیرمرد» از معاون جوانش ویلیام دنیس پرسید: «عکاس دروازه است؟»  
«بلی رئیس ما موران طب عدلی هم پرسند.»  
«پیرمرد» چرخ زده به اتاق نشیمن داخل شد و انگشتان دستش را بهم کره زده چیزی را در دهانش میجوید. یک مامور دیگر که یونفورم پوشیده و در انتهای اتاق بچستجو مشغول بود به هیجان درآمده سعی نمود هیجانش را پنهان سازد.

«پیرمرد» در حالیکه رویش را بطرف شوهر مقتول برمیگرداند، اظهار داشت: «این میله سربی اصل در منزل شما وجود داشت؟»  
ایلدرد به صورت «پیرمرد» بالادیده سرش را به علامت نفی تکان داد: «نی من هیچگاه متوجه این میله سربی در منزل نشده ام.»  
جوئز ایلدرد هم در نیمه راه سی سالگی بود و از لحاظ وضع ظاهری بسیار خوب معلوم میشد.

گرچه هیچوقت مثل امروز اینطور رنگ پریده بنظر نیامده بود.  
«خوب بمن بگویید که امروز پیش از چاشت چه اتفاقی رخ داده است بلی؟»  
«من مثل هر روز شنبه برای خرید بیرون رفته بودم.»

«وظیفه خرید همیشه بدوش شماست؟»  
«خانم در روزهای هفته به صفت معلم کار میکند و من میخواهم، من میخواستم که آخر هفته یک مقدار استراحت کنم.»  
«آقای ایلدرد شما در بیرون از منزل مشغولیتی دارید؟»  
«من؟» او خیلی وحشت زده معلوم میشد: «من نماینده بیمه هستم. اگر شما حدس می زنید که پول او را میخواستم این درست نیست.»

ماهر و داور ملک عایدن زندگی میکردیم.  
«آه. اما با وصف اینهم او به شغل معلمی ادامه داد؟»  
جوئز ایلدرد با سر اشاره کرد: او بخاطر سرگرمی معلمی میکرد. او نمیخواست پس از ازدواج ما از پیشه معلمی دست بکشد. من هم سعی نمودم مجبورش بسازم.

مایک گلتن او را بدقت دیده گفت: آه ها و شما همیشه روز آخر هفته خرید میکنید؟ خوب حکایت کنید امروز پیش از چاشت هر چه کرده اید بمن بگویید.

ایلدرد چشم به زمین دوخته بود: «بسیار گفتنی ندارم.» با صدای خفه به حرفش ادامه داد. من به سوپرمارکت رفتم. پس از خرید خوراکی و ما به احتیاج یک هفته دوباره به طرف منزل روان شدم. از طریق دروازه عقبی وارد حویلی عمارت شده به مطبخ رفتم و او را آنجا افتاده بود.

«شما بالای چه کسی بدگمان هستید؟ بنظر شما ممکنست کسی مرتکب قتل شده باشد؟»  
«من؟» سرش را به علامت نفی تکان داد: هیچ نمی فهمم.

دنیس معاون رئیس بخود جرات داده پیشتر می آمو سوال کرد: «وقتی جسد را دیدید به اتاق خواب رفتید؟»  
ایلدرد با اشاره سر تایید کرد: «تلفون در اتاق خواب است و من به اتاق خواب رفتم تا شما را از جریان باخبر بسازم.»

«شما در آنجا به چیزی دست زدید؟»  
«نی.»  
دنیس نگاه استفهام آمیزی بصورت رئیس افکنده گفت: کپتان! یک نفر! تلق خواب را

بدقت تفتیش کرده است. رول های میز، الماری لباس و میز آرایش همه را زیر و رو کرده است. گلتن در حالیکه چشمش را از شوهر مقتوله بر نمیداشت با سر اشاره کرد: «آقای ایلدرد شما چیزی قیمتی در خانه داشتید؟»  
«نی شیتی قابل ذکر نداریم شاید چند عدد بانگتون داری و چند حلقه انگشتر که ما یا داشت و قیمت مجموعی آنها از دویصد دلار تجاوز نمیکند.»

در همین لحظه عکاس پولیس وارد اتاق نشیمن شده، خواست هدایت بگیرد. گلتن و دنیس او را به مطبخ بردند و هم متخصص طب عدلی درین لحظه وارد شده شروع بکار کرد.

گلتن به اتاق برگشته شوهر مقتول را به روی بازوی چوکی در حال تفکر نشسته یافت: آقای ایلدرد شما به کدام ساعت برای خرید بیرون رفتید؟ و در چه ساعتی به منزل برگشتید؟

دقیقه گذشته بود و یاده کم ۹ بود. بصورت دقیق نمیتوانم بگویم زیرا درست به صفحه



ساعت توجه نکرده بودم.  
«به این تفصیل بین ساعت ۸ و ۵ دقیقه و نه ۱۰ دقیقه شما بیرون رفته بودید درست است؟»

«بلی این درست است.»  
«چه وقت بخانه برگشتید؟»  
«دو بازگشت هم ساعت دقیق نشدم. وقتی وارد منزل شدم جسد او را دیدم. تصویر میکنم که مغز من در آن لحظه درست کار نمیکرد.»

«شما نمی توانید دقیقاً بگویید چه ساعتی بوده؟»  
ایلدرد: «فکر فرورفتن یا اینکه میخواستم آشپزخانه جلد دهد: «تصور میکنم تقریباً نیم ساعت پیش به خانه رسیده فوراً پولیس را خبر کردم و آنگاه...» او به صورت کپتان خیره شد. رنگ صورتش تغییر کرد: «یک لحظه...»

«آکنون بخاطر می آورم. ساعت سوپرمارکت ۲۰ کم ۱۱ را نشان میداده که من موترم را در بارگینگ پیش راندم. یقیناً ۵ دقیقه برای خرید و دقیقه دیگر برای رسیدن به منزل ضرورت داشتم. بلی فکر میکنم که باید ده کم ۱۱ بوده باشد که من او را دیدم.»

«چقدر وقت میشود آقای ایلدرد شما ازدواج کرده اید؟»  
«در راه چون ده سال از عروسی ما میگذرد.»

«آه اولاد دارید؟»  
«نی.»

«خانم شما و شما نمی داشت که ممکنست شما نسبت به او مشکوک باشید.»

«غیر ممکن است زیرا همه دورا دوست میداشتند.»

«خویش و قوم چطور؟»  
«آه او را و برادر دارد و برادر و یک خود و هم مادرش زنده است اما آنها همه دورا دوست غربی زندگی دارند.»

پیرمرد متفکرانه اشاره ای کرده مجدداً به آشپزخانه برگشت متخصص طب عدلی اظهار نظر نمود که خانم با میله آهنی از پای درآمده است همانطوریکه همان استفاده از آن می رفت عکاس از محل حادثه و جسد عکسبرداری های کرد و طالب هدایت شد که برای برداشتن نشان انگشت وارد عمل شود یا خیر؟

کپتان غم غم کرد: بلی ممکنست آناری دز انگشتان به روی آله جارچه باقی مانده باشد و هم از اتاق خواب عکسبرداری کنید مخصوصاً از رول های میز که احتمالاً به آن ها دستبرد زده اند عکسهای تهیه نمایید.

دنیس معاون جوان از کپتان پرسید: شما باور میکنید که قتل ناشی از فعل سرقت باشد؟

«پیرمرد» شاه هایش را بالا انداخته پاسخ داد: «هر احتمالی موجود است چرا نباید به امکان سرقت فکر کرد. و هم امکان دارد که ایلدرد زنی را به قتل رسانده باشد و برای کم کردن رد پای می خواهد موضوع را بصورت یک سرقت نمایش دهد. سپس نگاه پرسشگری به صورت دکتر افکنده: شما چه تصور میکنید؟ آیا خانم محض بخاطر قتل رسیده

قیه در صفحه ۸۸



# روزنامه ای بسوی تاریکیها

## یادداشت از لیلیا - تنظیم از: دیدبان

گریه آلود میپرسم :  
دیشب وقتی من اینجا خوابیده بودم ، محسن خان کجا بود ؟  
پوز خند عمه ، تحقیر آمیز می شود و میگوید :  
- کجا بود ؟ همینجا در کنار تو ، روی همین تخت خواب .  
اول مثل اینکه از صحبت های عمه چیزی نفهمیده باشم ، چیز ی نمیگویم ، اما بعد و قتی کلماتش را حلاجی میکنم وقتی متوجه منظور ش میشوم ، ناگهان مثل دیوانه ها مثل کسانیکه تعادل فکری خود را از دست داده باشند ، فریاد می کشم :

دستم به در حویلی نرسیده بود عمه خودش را بمن رساند و بالا پوش درازی را روی شانه هایم انداخت دیوانه وار بطرفش پر گشتم ، او که متوجه وضع وحالم بود ، کمی از من فاصله گرفت و گفت :  
- متوجه خودت باش . با این سر و وضع وقتی به خیابان بروی مردم چه خواهند گفت ؟ چه قضاوتی در باره ات خواهند کرد ؟  
باخشم نا شناخته ، که وجود م را بر کرده است ، میگویم :

که از آن خیابان فرعی میکشند افتاد ، دو دل و متردد بر جسای ایستادم و به لباس خواب بدن نمایی که بر تن داشتم خیره شدم واقعا بیرون رفتن با آن لباس آنهم در برابر چشمان کنجکاو رهگذران بستم را لرزاند و همانجا از خجالت سرخ شدم دیگر صبر نکردم بالا پوش را دور خود پیچاندم و از آن خانه جهنمی قدم به بیرون گذاردم چشمان خجالت زده ام را بزمین دوخته بودم و نگاه های شر مزده ام را از مردم میدزدیدم ، فکر میکردم همه مردم سر تا پا چشم شده اند و مرا نگاه میکنند و همه بکصدا بمن میگویند لیلیا ! تو دیگر دختر هر زه بی هستی فساد و بدنامی در زندگی تو راه باز کرده است تو دیگر هیچ نیستی ، هیچ ! این صدا ها در گوشم می پیچد و پژواک این صدا ها میخواهد مغزم را متلاشی کند و قلبم را از حرکت باز دارد .

از کوچه ها و خیابانها میگذرم بی آنکه بفهمم از کجا میگذرم و با که بر میخورم همه جا مردم است همه جا سر و صدا است ، همه جا چشمهایی است که نگاه میکنند و من از این نگاه ها میترسم و میلرزم و فرار میکنم و سر انجام بی آنکه متوجه باشم خودم را در برابر در خانه خودمان میبینم ، لحظه مکث می کنم ، قلبم در سینه ام می تپد و نفسم سوخته است نگاهی سر تا پایم میکنم شر منده وارد خانه میشوم .

بیشتر خجالت از این است که جواب سیما خواهرم را چه بدهم ؟ اگر او بپرسد شب را باکی بوده ام و کجا بوده ام چه بگویم لرزیده از حویلی میگذرم و وقتی داخل اتاق میشوم - میبینم عمه پیش از من وارد شده است و در صدر اتاق نشسته است .

با خود گفته ام ... کاش این موضوع حقیقت نداشته باشد . با این جمله اندکی خودم را تسلی دادم ام ، بعد وقتی به عده بو الهوس نه بر خورد ها کرکتر ها اخلاق و عادات ، پستی ها و پلیدی هایشان فکر کرده ام دو باره عقده گلویم را فشرده و بدون اختیار و اراده سیل اشک از چشمانم جاری شده است ، زیرا سر گذشت های مریب تر و دردناک تر از این در اجتماع ما اتفاق افتاده است که شاید عده کمی از آن اطلاع یافته اند .

آتیة یک دختر هیچگاه قابل پیش بینی نبوده است ، اتفاق افتاده است که مرد مهربانی با کلمات شیرین او را فریفته بعد از ازدواج به ازدهایی مبدل شده که گویی تمام پستی ها و پلیدی های عالم را در وجود او جمع کرده اند ، بسیاری از خواهر خوانده هایم به چنین سر نوشت دچار شده اند در حالیکه هر کدام آرزو های طالبی داشتند و در رویا های خود آینده خود را هر چه بیشتر رنگین تر و زیباتر و تا حدی که تصورشان قدمداد آید ه آلسی و بسندیده تصور میکردند چهره های زشت و کثیف فریبکاران ، دختر فریبان و آدم های فرومایه جلوه چشم بر قص می در آمد و آنگاه من که خودم را اندک تسلی داده بودم با تجسم حال زار لیلیا باز هم های ، های میگریستم ، من که مثل او دختر بی پناهی هستم نمیدانم چه کمکی از دست من برای او برمی آید ؟ اصلا چرا این نامه را نوشتم خودم هم نمیدانم ... شاید بخاطر اینکه اندکی از اندوهم بکاهم اندوهی که سر گذشت دردناک لیلیا در من بوجود آورده است ؟ شاید اینطور باشد .

## خوانندگان عزیز ژوندون قضاوت میکنند

بناغلی محترم دیدبان نویسنده و تنظیم کننده یادداشت های لیلیا !  
از آغاز نشر یادداشت های لیلیا این دختر مصیبت رسیده محیط ما با علاقه فراوان سر گذشت او را مطالعه کردم با وجودیکه هیچ نکته بی درین سر گذشت باورنکردنی نیست و ازین اتفاقات در محیط ما بسیار دیده شده باز هم گاهی سر گذشت دردناک این دختر بنظر من چون افسانه ای مینماید افسانه بخاطر اینکه نمیتوانم چنین حال و احوال و روزگاری را و بالاخره چنین سر سر گذشت تلخی را برای یک دختر برای یک هم جنس خود قبول کنم بار ها در بستر خواب به این سر گذشت دردناک و قهرمانش لیلیا اندیشیده ام ، با هزاران نوع تخیل راه حل ، راه نجات و یا انتقام برای او جستجو کرده ام گاهی هم خود را بجای او قرار داده ، آنوقت بندهم از ترس بلرزه در آمده و فریاد زده ام : نه ، نه .

با خود گفته ام ... کاش این موضوع حقیقت نداشته باشد . با این جمله اندکی خودم را تسلی دادم ام ، بعد وقتی به عده بو الهوس نه بر خورد ها کرکتر ها اخلاق و عادات ، پستی ها و پلیدی هایشان فکر کرده ام دو باره عقده گلویم را فشرده و بدون اختیار و اراده سیل اشک از چشمانم جاری شده است ، زیرا سر گذشت های مریب تر و دردناک تر از این در اجتماع ما اتفاق افتاده است که شاید عده کمی از آن اطلاع یافته اند .

آتیة یک دختر هیچگاه قابل پیش بینی نبوده است ، اتفاق افتاده است که مرد مهربانی با کلمات شیرین او را فریفته بعد از ازدواج به ازدهایی مبدل شده که گویی تمام پستی ها و پلیدی های عالم را در وجود او جمع کرده اند ، بسیاری از خواهر خوانده هایم به چنین سر نوشت دچار شده اند در حالیکه هر کدام آرزو های طالبی داشتند و در رویا های خود آینده خود را هر چه بیشتر رنگین تر و زیباتر و تا حدی که تصورشان قدمداد آید ه آلسی و بسندیده تصور میکردند چهره های زشت و کثیف فریبکاران ، دختر فریبان و آدم های فرومایه جلوه چشم بر قص می در آمد و آنگاه من که خودم را اندک تسلی داده بودم با تجسم حال زار لیلیا باز هم های ، های میگریستم ، من که مثل او دختر بی پناهی هستم نمیدانم چه کمکی از دست من برای او برمی آید ؟ اصلا چرا این نامه را نوشتم خودم هم نمیدانم ... شاید بخاطر اینکه اندکی از اندوهم بکاهم اندوهی که سر گذشت دردناک لیلیا در من بوجود آورده است ؟ شاید اینطور باشد .

ایکاش اینطور باشد ... یعنی اندکی اندوهم کاهش یابد .  
(حلیمه - ف)

عقده آن چنان راه گلویم را بسته است ، آن چنان در تنگنای حلقم گره خورده است که نفسم را بند آورده است و وقتی عقیده ام میترسد بطرف عمه هجوم میبرم و موهایش را در چنگال میگیرم و میگویم :

عمه اینکار تو بود این دسیسه تو بود این تو بودی ...  
بعد نفسم بند می آید و روی اتاق می افتم میخواهم فریاد بکشم ، نمی توانم ، میخواهم کسی را به کمک بطلبم ، نمیتوانم - چه کسی می توانست بمن کمک کند؟ عمه ؟  
نه ! این عفریته چه کمکی میتوانست بمن بکند ؟ خودش نبود که مرا بدام انداخت ؟ خودش نبود که مرا به چنگال محسن خان سپرد ؟ چنان رنجی وجودم را انباشته بود و در مرگ و بیم چنگ انداخته بود که گریز از آن ناممکن مینمود . بی مهابا از جا پریدم و بطرف در دویدم میخواستم هر چه زود تر از آن خانه بگریزم ، هر چه زودتر خودم را به خواهرم و بخانه خودم برسانم در آن لحظه احساس میکردم که دیوانه شده ام ، واقعا دیوانه شده بودم .

دیگر بهیچ چیز توجه نداشتم نه به عمه که کنار در ایستاده بود و نه بخانه آراسته محسن خان که بر از آلودگی و بدنامی بود .



از دیدن عمه نفرت میگیرد، سرعت از اتاق قدم بیرون میکشم و میخواهم از برابرش فرار کنم که صدای در راهرو میپیچد :

- لایلا ! لایلا ! بیا اینجا کارت دارم .

قدمهایم سست میشود ، میخواهم برگردم اما قدم جلو میگذارم و از عمه فرار میکنم . وقتی قسم بداخل اتاق دیگر میگذارم، مثل اینست درودیوار نفرین میکنند و بدنامی و سیاهنامی ام را برخم میکشند .

ناگهان در اتاق صدائی کرد و عمه وارد شد، لبانش را بلخند زده از هم باز شده بود و نگاهش را مستقیماً متوجه من ساخته بود. میخواستم فریاد بکشم و بگویم : برو گمشو اما صدایی از حلقوم بیرون نشد و عمه جلوتر آمد و درست رو برویم نشسته و آنوقت بسته را جلوم گذاشت .

ناتمام





## ششی کپور کو چک

فلم پر جنجال ایتا لوی

رژیسور ایتالی بنام «ما رکو ایرادی» اخیراً یکی از فلم های خود را ببازار عرضه کرده که شاید از



پر غوغا ترین فلم های ایتا لوی باشد زیرا درین فلم انتقاداتی بالای پاپها هاو کلیسا بعمل آمده .

درین فلم «گلو دیا کار دینا لب میشل پیکو لی- اوگوتو نیاسی ویتو ریو کاسمن-الن کیونی» و غیره نقش دارند .



کلودیا کار دیناله

کپور و ششی کپور هم در فلم های بیشماری بازی کردند، فعلاً ششی کپور از بازی در فلم کناره گیری نموده به تهیه فلم میپردازد. پسر جوان را جکپور بنام رهنمدر کپور که تحصیلات خود را در اتحاد شوروی پایان رسا نیده امروز از هنر مندان بولساز هند بشمار می رود او با «بیتا» هیروئین بسیاری از فلم های هندی از دواج نموده است . ششی کپور فرزند کو چک پرتوی راج در میان تماشاگران محبوبیت خاصی دارد، او در فلم معروف شر میلی همبازی را کسی بود، درین عکس راجکپور و پسر ادر کوچکش ششی کپور دیده میشوند برای کسانی که ششی کپور را در نقش هیروئ فلم دیده اند .

هیروی فلم دیده اند . این عکس او خنده دار و خا طره آمیز جلوه میکند . زیرا این عکس دوران کودکی او را نشان میدهد . بینیم بعد از این از نواسه ها و کواسه های پرتوی راج چند نفر دیگر شان آرتیست سینما خواهند شد .



راجکپور و ششی کپور

از خانواده راج هنر مندان برجسته ای برخاسته اند پرتوی راج که خود از هنر مندان بنام هند بسود . در بسیاری از فلم ها نقش هایی بازی نمود و فلم های زیادی ساخت ، او کمپنی فلمبرداری راج را اداره میکرد . و در فلم رستم و سهراب نقش رستم را بازی کرده بود . سه پسر او یعنی راج کپور ششی

سینما بلغاریه اخیراً متوجه آثار ریسنده معروف آنکشور «یور دان یوفکوف» شده است ، آثار یوفکوف گنجینه های ادبی بلغاریه محسوب میشود و خوانندگان مجله ژوندو ن حال چندین داستان او را خوانده اند ، زیرا داستانهای «غچی سفید» «شیبیل» و «بوژورا» که از داستانهای و تاه این نویسنده است در ژوندون چاپ رسیده است . را خاری ژانوف ریسنده بلغاریه برای اولین بار از روی داستان «شیبیل» فلمی تهیه کرد که خیلی مورد استقبال تماشاگران واقع شده بعدها این استقبال نظیر فلمسازان را بطرف آثار یوفکوف متمایل ساخت و داستان بزرگه کنار سر حده او را برای سینما انتخاب کردند یکی از سناریست ها استیفن سائف از روی ستان مذکور سناریوئی ترتیب ده بدسترس گریشه استروفسکی ریسنده معروف بلغاریا قرار داد و ر فلمبرداری آغاز گردید . آنها پسیدند تا اصالت اثر حفظ شود سناریو با تمام کیفیت اصل اثر شته شده و ژور یسنده هم کوشیده است تا این فلم هنری بشیوه عالی جبرداری شود .

رژیسور این فلم میگوید : «يك وقت در سویدن مشا هده و دم که تیاتری يك اثر حماسی آن سور پروی سیتیژ گذارده بود . با جودیکه داستان مذکور را همه قبلا وانه بودند ، باز هم نمایش مذکور استقبال شگفت انگیز مردم مواجه شد ، از همانوقت بفکر تهیه فلم هایی جنبه وطن پرستی داشته باشد تادم ، آثار یوفکوف این خصوصیت دارا می باشد لذا یقین دارم این م نیز با استقبال پرشور مردم راجه خواهد شیه .

نقش نونه را درین فلم و در وتیه نچوا و نقش گا لچف را «استفن تا ایلوف» که هر دو از هنر پیشه های معروف بلغاریه هستند با زی میکنند . چنان «استفین پیچف» و «کاتیه مکارلوا» و نیکو لاتوف نقش های کر این فلم را بعده دارند .



چند صحنه از فلم مز رعه کنارسر حد اثر یور دان یوفکوف



# د زړه خبری

## روژه ماتی

### د روژي هر ما بنام اختر دی

اسلامي ار كان په افغاني كلتور كښي څكه په زوره هو كه ځای لری او سره ښه نغښتی دی چه دواړه ځانګی یو ډېل سره ورته او مشابه اړیکي لری، مخکښي لدینه چه دآريانا په ځاواره کښي اسلام راشي، ددی سیمي دود، دستور ته ډیري اندازي پوري دانساني ښه سلوک او اسلامي ښيګڼو په شان حکمر ماؤ.

درواغ ويل تر هرڅه بده ضرر رسول دسم انسان له کر دار نه ليري او غلط تفکر دسا لم فکر له پندار پر مقا بله تله کښي ځای درلود.

هغه وخت چه دپکښت دځاوري زامن داسلام په سپېڅلي دين مشرف شول نو ددی دين دستور وخدمتګارانو څخه هم و گډل شول، لوی اسلامي فتوحات او ددی مقدس دين پراخوالي ددوی دسر ښندنې او قرباني په واسطه تر سره شول لکه ابو مسلم خراساني، دغور کورني، محمود غزنوي او لوی احمد شاه بابا چه داسلام دين ته يي پوره پراخوالي ورکړ.

دغسي تاريخي اسناد او واقعيتونه ددی شاهدي ورکوي چه اسلاميت او افغانيت سره اوس بيخي نغښتي او يو شان گډل شوي دي.

روژه نيول سر بيره پر دی چه دلولی خدای امر پرځای کول دي دروزه تي نفس هم تصفيه او تزکيه کوي، نو پوهيږي چه ځوا ران او غر بيان چه و لري تيروي په څه مشقتا تو اخته وي؟

روژه نيول دځينو ميکرو پو نو دوزلو اود چا غوالي مؤثر علاج هم دی او پدی برخه کښي مفصلی خبري شوي دي، دلته غواړم چه صرف دافغاني کلتور له مخي دروژي متر مقام ته يو لنډ شاتې نظر واچوه،

### ټکر ټکر دپيشلمی له لاسه يمه

وګورو چه روژه په څه ښه والي دافغاني غيړتي او باعزمو خلکو له خوا هرکلي کيږي اودغه احساس دخپل فولکلوريک ادب دلوی بحر يعنی لنډيو څخه څرګندوو چه واقعا دولسي غږ او احساس ښه انعکاس ورکوي دی. لکه چه په پورتني لنډيو کښي ليدل کيږي دروژي هر ما بنام داختر په شان په خوښه او خوشالي سره لمانځله کيږي څکه چه پدی وخت کښي دکلي خلک، دوستان او ملګري سره په جومات کښي ټولنيزي هر څوک تر خپلسي وسي پوري له خپلو کورونو څخه ځواړه دځانه سره راوړي او په لوی دستر خوان باندې يي پدی چه دلته مختلف طعمونه، ډول ډول خواړه برا بر پري، کله چه د ما بنام آذان وشي نو په گډه سره د «بسم الله» ويلو په ترڅ کښي روژه ماتوي اود لوی خدای شکرانه اداکوي چه په اتحاد او اتفاق سره دوی ناست دی اود ژوند څخه خوند اخلي.

دوی څکه وياړي چه خدای ورته دومره قدرت ورکړي چه کړۍ ورځ په و لږه او تنده تيره کړي خپل کار او کسب سر ته رسوي او په عين حال کښي دخدای فرض پرځای کوي. دالويه ميړانه ده چه د لږي سره سړي مبارزه او دنفس سره شخړه وکړي څوچه په هغه باندې بريالي شي او خپل حاکميت پري ثابت کاندې.

ددی دپاره چه اکثره خلک خپل ورځنی کارونه په عادي ډول سرته رسوي او له بلې خوا وروهم لری نو دښې خوب ته ډير تر جيج ورکوي لدینه چه دپيشلمی دپاره را پاڅيږي او خو مړۍ ډوډۍ و خوري نو څکه وايي چه «ټکر ټکر دپيشلمی له لاسه يمه» لکه چه وويل شو پښتني کورني

داتفاق اواتحاد خوند په هيڅ شي نه بدلوي ډير عادي او ساده خواړه هغه وخت مزه کوي چه دکور نه يي ټول غړي پکښي برخه و لري اود دستر خوان په گرد چا پير ناست وي.

خو يوه کونډه چه يو کال مخکښي مېړه يي مړ شوي دخپلو کو چنيانو سره دروژي ماتي په دستر خوان ناسته ده او دهغه وخت ارمان کوي چه دکور نه يي ټول غړي سره يوځای و، پدی لنډيو کښي داحالت ښودل شوي چه:

دروژه ماتي دستر خوان کښي

له سترگو اوښکي تويوم چه کونډه

دکلي مخ په لوی ميدان کي دروژي په هر ما بنام کي عجيبه په زړه پوري ميله وي چه ټول کو چنيان حتی نيمزالي نجوني په کو چنيو کا سو کښي له خپلو کورونو څخه ځواړه راوباسي او په يو لوی ملاور شکله صفحي باندې چه دهمدی مطلب لپاره جوړ شوي وي پدی اوټول يي دما بنام آذان انتظار پا سي. کله چه ملا آذان ورکړي نو کو چنيان په ډير لوړ آواز چيغي و هي چه «آذان و شو، آذان و شو...» کله چه روژه ماتي سره و خوري بيا نو په لوبو اخته وي، هلکان او نجوني په گډه سره لوبې کوي، که چيري سپوږمي ژر وڅيړي نو سندري او نکلونه هم سره وايي او دمعضو مانه آوازونو په اداکولو سره په گډه اتن کوي او بيا هم چه ستري شول خپلو کو رونه ته ځي.

دکلي سپين ږيري چه ما سختن دلمانځه او تراويح څخه خلا صيږي دبير ته ستيندو په وخت کښي چه دکو چنيانو دا خوشالي گوري نو ددوی دکو چنيوالي دوره ورته په سترگو سترگو شي اود هغه وختونو په ياد دڅو شيبو لپاره يي سيل کوي په زړه کښي گوندي وايي چه کاشکي بيا هغه وختونه ستيندلای وای.

واقعا چه دروزه ماتي کړۍ له کيفه ډکه وي، هرڅه او هرڅه خوند وره بريښي، دروزه تي په زړه کښي دپاک نيت او نيکو آرزو گانو هيلی څپي وهي، دهمنوعی ورور ولي احساس سپاوړي کيږي.

اوس چه افغان ولس دسياسي، اقتصادي او اجتماعي لوی بدلون په مرحله کښي دی دنوی نظام ستړه آرزو دخلکو اتحاد او په وگړو دورورولي دمزی ټينگو لو څخه عبارت دی چه اسلامي ارکسان او افغاني کلتور ددی آرزو ملا تي دی نو څومره په ښه وي چه دخپلسي افغاني پوځ کلتور په استفاد، پدی دلته يو دلوی بحر څخه خوچان کړي دښو او سترو خدمتونو وگرځو.

دادی پدی لپ کښي د پښتنو دلته يو دلوی بحر څخه خوچان کړي مرغلري چه دژوندون محترمو لوستونکو ته يي وياړلای کوي:

ما ته د شونډو و شر پت را کړه

سختو گرو کښي ما ر وړی نيو لي دینه

روژه په مات، قول په مات نکړم

که سو می پری شي دآشنا ديدن ته ځمه

روژه دی خدای قبول کړه، ياره

ناژکي شونډی دی پتري نيو لي دینه

د ما بنام لمونځ دی قبول مه شه

ديدن دی پريښود، دايمان کوي سوا لونه



# کوت. دلچسپ. خواندنی

## هوا در رنتگین

در شهر ار لا نگیج جبهو ریت اتحادی آلمان سپکر و متر شعا عی برای اندازه گیری کشما فات اتموسفیر مورد آزمایش قرار داده شده نمونه های ذرات گرد در کاغذ تر سبب نموده و نفوذ لمر بخش اشعه رنتگین را در معرض نفوذ قرار میدهند و خود بخود شروع به تشعشع مینماید این نوع تشعشع که در حقیقت در حله دوم شمردن می شود فیصدی طیف های عناصر معینه اتمو سفیر را در معرض آزمون قرار میدهند. نتایج این اندازه گیری در کارت مخصوص ثبت شده و سپس در هر کزما سبوی پوهنتون دار مشقات تجزیه میگردد.



## میز و چوکی های پلاستیکی برای شاگردان مکتب



درین اواخر پلاستیک هایی که مقابل فشار و کوبیدن مقاوم تر و زیاد دارد توجه بیشتری را بخود جلب نموده و بحیث مویل مورد استفاده وسیعی قرار گرفته است یک کمپنی پلاستیک سازی آلمان غرب درین اواخر سیت های مکمل فرنیچر پلاستیکی ساخته است که در آن جمله یکی هم میز و چوکی پلاستیکی برای شاگردان مکتب میباشد و چوکی و تکیه گاه آن بار تفاع معینی تنظیم گردیده است شایستگی و پرازندگی دیگر این میز و چوکی در اینست که خیلی سبک و کم وزن بوده و خیلی کم لکه می بردارد.

.....



## تلفون هایی که نمره را بخاطر می آورد:

یک کمپنی جاپانی پنام (نیتسوکو) آل ساخته اند که نمرات مورد ضرورت را بیاد تلفون میدهد مادل (دس-۸) نوعی ازین آل است که بیست و هشت وظیفه را میتوانند

بخاطر بسپارد این آل را یازده علامت نمره تلفون است.

توسط این دستگاه با هر کدام از مشترکین تلفون که خواسته باشیم میتوانیم تماس بگیریم برای ارتباط پیدا کردن با تلفون طرف مقابل کفایت میکند که یک تکه را فشار دهیم.

برای اینکه دستگاه نمره مورد ضرورت را بحافظه بسپارد لازمست تکه منحرك مخصوص آنرا با لای نمره که خواسته باشید بیاوریم.

.....



## سالانه پنجصد متر فیات ازبین میرود

ازبین رفتن این تعداد مترهای فیات مربوط به این نیست که تصادم

رخ میدهد بلکه راجع به نتایج کارهای تجربی فایده یک می باشد. سالانه پنجصد متر تر نیز رفتار مدل های مختلف در لابراتوار کمپنی فیات ایتالیا لویو بران میشود تا اواقص کار و نقاط ضعیف را دریابند.

به اساس نتیجه گیری که ازین بران نمودن برای انجینیران کارخانه فیات بدست می آید آنها عناصرو ضعیف بودن طرح را درک نموده و در تقویه آن می کوشند.

نوجه بیشتر در قسمت هایی که برای راننده خطر بیشتر دارد معطوف میشود.

ژوندون

## تشناب بین الماری

کارخانه الکترو تخنیک سازنده دستگاه اکسریز اخیراً تشناب قاتی را اختراع کرده است که در خانه های قدیمی که تشناب ندارد از آن کار گرفته میشود یک الماری دارای ارتفاع دو متر و عرض هشتاد

سانتی متر بکار است تا یک آب گرمی و یک تسپ غسل در آن نصب شود الماری تشناب دار در گوشه مطبخ گذاشته شده میتواند آب مورد ضرورت این تشناب توسط لوله رابری به نل آب وصل شده و آب های بدرفت آن نیز توسط نل رابری دیگر به کابیناسیون انتقال میابد در مواقع ضرورت باباز نمودن الماری بگسل بروی زمین آمده و میتوان در آن غسل نمود و بعد دوباره آنرا در بین الماری جاداد.





## تو صیف‌شیرین

نکته بی از: خواجه عبدالله انصاری

یار باش و مار میاش - گل‌باش و خار میاش -  
یارنیک به کار نیک - یارید پدتر از مارید -  
چون یار اهل است - کار سهل است - محبت  
با اهل تابجان است و محبت نا اهل تاب جان  
است -

رباعی

صد سال در آتشم اگر مهل بود  
آن آتش سوزنده مرا سهل بود  
با مردم تا اهل میامد صحبت  
دوزخ به جهان صحبت نا اهل بود

شب افروزی چو مهتاب جوانی  
سیه چشمی چو آب ز ندگسائی  
دوشکر چون عقیق آباد ده  
دوگسو چون گمند تاپ داده  
نمک دارد لیش درخنده پیوست  
نمک نسوین نباشد وان او هست  
شبی صدگی فزون بیند بغواش  
نبیند کس شبی چون آفتابش  
وختش نسوین و بویش نیز نسوین  
لبش نسوین و نامش نیز شیرین  
(از داستان خسرو و شیرین اثر نظامی)

## گدا و منعم

یکی خانه خواجه بی را بزد در  
چو فرعون باد بزرگیش در سر  
لیش خشک از فقر و چشم از تعب تر  
درین صبحگاهان کشیدی ز بستر  
کزین در زدن شد مرا گوشه‌ها کر  
برای رضا ی خداوتنه داور  
تو گفتی خیر شد ز مرگ برادر

ز فریاد او کوچه صحرای محشر  
مگر خلق بهر شما بند نوکر؟  
ترا عقل و منطق مگر رفته از سر؟  
بگیر آنچه دادند وز اصناف مگذر  
کنم روده های نو خرم به خنجر

بفرید مرد گدا همچو تندر  
که از تشنگی همچو نی گشته لاغر  
ز حال فقیران بیمار مضطر  
چو تازه سیت کام تراز شهبوشکر  
چسان منطقی و عقل نگریز د از سر  
اگر چه فلک کرده جیب تو پر زرد  
که آخر خرابست کاج ستمگر  
که اگر دد ترا حال با من برابر  
نه هرگز برابر که با این قساوت  
زمن بار ها باد دوزخ سیه تر

محمد آصف فکرت

سحر که دونا دست لرزان ولاغر  
برآمد ز منزل یکی مرد فربه  
ستاده بغیر دید مرد فقری  
بگفتا مگر خواب دیدی؟ که مارا  
و دیگری برو در ردن را بسامور  
بگفتا که صاحب سده پول نانی  
چو بشنید این، خواجه آشفته گردید  
چو دیوی برآشت چو ناله گردید  
که ای پیشور ای گدای مزاحم  
درین صبحگاهان نه وقت گدایی است  
برو کار کن، یابه یک گوشه بنشین  
گرت بار دیگر بر این در ببینم

چوزان نامسلمان چنین دید پاسخ  
که آری کجاعقل و منطق کسی را  
توای از خدا بخیر خود چه دانسی  
چه دانی که خون جگر مسخوم من  
دو روز است طفلان من نان ندارند  
ترا رحم و ایمان برفته است از دل  
ولیکن بدان ای که مسست غروری  
خدای آورد آن دمی را که بینم

نه

نه

نه



## نگه آهو

اگر اندیشه کند طرز نگاه او را  
چوش حیرت مژه سازد نگه آهوا  
ماهیم از تاب و تب عشق بغود مینالیم  
بر سر آتش اگر هست دمیدن مودا  
غرض شوخی چه دهد ناله محروم اثر  
تیغ بی جوهر ماگرد سفید ابرو را  
بسکه تنگ است فضای چمن از ناله من  
بزمین برگ گل از سایه نهد پهلورا  
سو نوشتم نتوان خواند مگردت سلیم  
تو ام چسبه خود ساخته ام زانو را  
خاک گردیدم و از طعن کسان و ادرستم  
اگر انباشتم از خود دهن بدگو را  
نبش دل هم بطیش ناله طرا ز نفس است  
جنگ اگر ناله بهضرب زند گیسو را  
حال از نسبت رخسار تو مشکین برود  
قرب خورشید بشب کرد مدد هندو را  
صافی دیده و دل مانع نفخیر و دیست  
بشت عینک بتفاوت برساند رو را  
تا نظر می کنی از کسوت رنگ آوا دیم  
رنگ گل چند بونجیر نشانده بو را  
«بیدل» این عرصه تماشا کده الفت نیست  
سبزه گرداشت ورود داشت رم آهوا  
حضرت ابوالمعانی بیدل

## فا لگیر

گندوی آفتاب به پهلوی آفتاب ده بسود  
زنبور های نوید ز گردش گریخته  
در پشت سبزه های لعل گوی آسمان  
علیرک های سرخ شفق تازه ریخته  
\*\*\*

تف بین پیر باد درآمد ز راه دو ر  
پیچیده شال زرد خزان را بگر د نش  
آنروز میهمان در خستان گو چه بود  
تابشوند را ز خود از فال روشنش  
\*\*\*

در هر قدم گرفت درختی سلام گفت  
هر شاخه دست خویش بسویش دراز کرد  
اودست های بک یک شان را کنار زد  
چون گولیان نوای غریبانه ساز کرد  
\*\*\*

آنقدر خواند و خواند که مرغان شامگاه  
شب و از لابلای درختان صدا زدند  
از بیم آن صدا بزمن ریخت بر گها  
گویی هزار چچله وادر هوا زدند  
\*\*\*

شب همچو آبی از سر این برگها گذشت  
هر برگ همچو پنجه دستی بریده بود  
هر چند نقشی از کف این دستها خواند  
کف بین باد طالع هر برگ دیده بود  
نادر پور





# انچه

نوشته : یوردان یولکوف

پیشاپیش سوران خشن که چون گورگان گرسنه تاخت میکردند اینچه مردوفی هیکل و بیباک در حرکت بود. مردیکه نامش گروزه در دل هافکنده قدمش بهر جا که میرسید تپامی و برپادی نثار میکرد.

آنوقت هایکمه دوزدان و وزنان که آنها را بنام «درخالی» و «کرجلی» یاد میکردند، دهات و قصبات را غارت میکردند و خرمن ها و خانه ها را طعمه حریق میساختند، مال و حیات همه بعزت تهاجم های پی در پی آنها به مغاطره افتاده بود. آنها مانند آب گل آلود و تپاده کن سیل از تپه ها سرازیر میشدند بصورت غیر منظم و وحشیانه بالای اسب های مست و دیوانه بالای دهکده ها تاخت و تاز می نمودند.

دزدان لباس های می پو شیدند که قسم های کمی از بدن شانرا می پوشانید. بازوها و سینه های شان برهنه بود، تنهایگان نفر سان جامه های قیمتی بتن میکردند که برهنه های ضخیم داشتند و روی شان تفتنگ قدیمی که به توپ های کوچک شباهت داشت بنظر میرسید. کاره ساپور، قهه، پیش قبضی و دیگی آلات جارحه با خود حمل میکردند، آنها وقتی که به پائین سرازیر شدند گرد و خاک زیادی به هوا بلند شد. منظره توفان هم از نظر شکل و هم از نگاه محتوی ایجاد شده بود. آنها هم مانند توفان مهیب و خطرناک بودند.

در سمت شمال، بالکان دوباره رنگ آبی خود را باز یافته بود «منظور از کوه بالکان است. مترجم» هوا خوب بود. بهار تازه فرا وسیده بود در دامنه های کوه برف ها ذوب شده بزمین فرو رفته بود و در عوض گیاه اژدر خاکبای دیگری بیرون شده بدن می مانند که پارچه های مخمل سبز رنگ را در هر قسمت گسترده بایستند و در قله کوه بعضی جاها سفیدی بنظر میرسید. سفیدی برف ها یکبه که هنوز آب نشده بودند از میان درختان جنگل یک ستون باریک دود به هوا بلند شده بود، این دود لامتی بود برای مردم قریه، آنها بایستن این دود که چوپان شگنان ایجاد کرده بودند می فهمیدند که بژدوی رهزان به ده حمله میکنند، آنها از قریه فرار میکردند تا هنگام تهاجم دزدان اقلا جان خود را حفظ کرده باشند، زیرا کرجلی ها به هیچکس رحم نمیکردند.

آنها نزدیک قریه رسیده بودند و هنوز «اینچه» سر کرده شان امر حمله را نداده بود، او بر پشت اسب سفید خود نشسته بود اندکی از نظر بیولوژی خود جلو افتاده بود، او با ننگه خشک و بدون حاصل بود، آنرا قلیه نکرده بودند. صرف بعضی حصه ها غلبه داشت، در آن قسمت حتی آواز پرندگان هم بگوشی نمیرسید، اینچه در بالای اسب قریه خود سرنی و اندکی بزمین خم کرده بفکر رفت، شیی را بغاطر آورد که آواز های وحشتناک کرجلی ها را از عقب می شنید، او بعقب نگاه میکرد و میدید که باچه شور و شغف و حیثانه ای ادوار دسته اش

فریاد میزنند، عجله آنها را مشاهده کرد، قیافه های خشن و حریص شانرا... بعد به پیشرو نگاه کرده بود. فهمید که دوزد یکی دهکده قرار دارند. دهکده بزرگی بنام اوروم اینیکوی، این دهکده با دهات دیگر فرق داشت، خانه های مجلل و باشکوه می داشت. باغ ها و گنبدیک کلیسا و صلیب بزرگی که بالای کلیسا نصب شده بود. با وجود آنکه خیلی به دهکده نزدیک نشده بودند، چنین بنظر میرسید که اهالی دهکده ورود کرجلی ها را درک نکرده اند.

اینچه با بلند کردن دست بایگراں امر توقف داد. خودش اندکی پیش رفت، به دهکده نگاه میکرد، چین و شکن پیشانی اش هر لحظه بیشتر و بیشتر میشد قیافه اش در آن لحظه برای کرجلی ها طوری جلوه میکرد که گویی خیالی و هنگام برش کردن پارچه می بیند. اینچه به دهکده مطالعه میکرد که از کدام طرف به قریه حمله کند. کرجلی ها اسبهای شوخ خود را به سختی نگهداشته بودند، اینچه که چند قدم پیش رفته بود بطرف رفقای خود برگشته امرداد تا در همانجا خیمه های خود را بزنند و اطراق کنند.

اینچه خواست تائب وادرمهناجا بمانند. کرجلی ها از اسبها و خود فرود آمده به تعظیم امر اینچه پرداختند.

خیمه اینچه را در یک بلندی افراشته، اینچه بدخل خیمه خود رفت و در گراں هم خیمه های خود را نزدیک هم بزمین محکم کرده بودند دور هم جمع شده به صحبت پرداختند. یکی از آنها حرف میزد و دیگران گوش میدادند، آنها دوباره اینچه گپ میزدند، اینچه را مانند سابق دوست نداشتند، میگفتند این آدم تغییر کرده و مثل سابق نیست، دایما خاموش و متفکر و عصبی بنظر میرسد.

درین بهار از ولایتیکه اینچه دوباره شفا یافته و زخم کاری سینه اش التیام یافته بود. همه با وحشت و هراس دوباره زنده شدن او را به عهدیگو قصه می کردند، کرجلی های دیگری که شامل دسته اش نبودند و دوستانش بدین او می آمدند ولی آدم های ا و دیگران را کمتر راه میدادند و میگفتند اینچه کسی را نمی پذیرد، او حوصله ندارد کسی به احوال گیری اش برود، هیچکس نمیدانست که در آن لحظات اینچه به چه چیزی فکر میکند کرجلی ها گرد هم جمع شده بودند و چیزهای دوباره اینچه میگفتند، کم کم همه جا در تاریکی شب غرق شد، چند جا آتش افروخته بودند، جنگل تاریک تراز هم جان ب نظر میرسید در اطراف آتش سایه های آنها درحرکت بود، صدای خش خش آتش که گوشه شنیدنی میشد، یکی از دزدان شمشیر خود را تیز میکرد ستاره ها در آسمان روشنتر بنظر میرسیدند، مثل اینکه ستاره ها هم متر سیرند و بطرف زمین چشمک میزدند. اینچه مانند چند روز اخیر خود را در خیمه اش زندانی کرده بود، او بالای بسترش که از پوست گوسفند ساخته شده بود دراز کشیده و ب فکر فرو رفته بود. افکارش متوجه شانزده سال قبل شده بود آن

روزی رد بغاطر می آورد که «ا» کارافه این» دوزد یکی (درونا) بر خورده بود آنوقت کرجلی ها قریه را محاصره کرده بودند و ازین سبب یکجمله از مردمان قریه یابرای دفاع از خود بیا از ترس جان به بیابان های اطراف بر آمده بودند.

کارافین از دور بطرف خانه های قشنگ ملائیک قریه میدید، خیلی عصبی و در عین حال مردد بود، نمیدانست چه کند، به قریه داخل شود ... ؟

جرات اینکار را نداشت زیرا خیلی برایش گراں تمام میشد، در همین لحظه اینچه با دو سه صد نفر سلحشور همراه خود به آنجا رسیده بود، همه بر اسب های تیز کام سوار بودند، آنوقت اینچه هنوز خیلی جوان بود، او بطرف کارافین دیده نگاه می کرد به قریه انداخت، بدون اینکه فکر کند که دشمن گرفت، با همه دوستانش بطرف شرامیو ل حرکت کرد، کرجلی ها با اسب های تیز ۴ خود بطرف قریه میزد و ند و تیر اندازی مینمودند.

اینچه سه مرتبه بطرف شرامیو ل پیش رفت و عقب نشینی کرده زمین زیر سم اسب ا و میلز نگاه کرد، ایبری از گرد و خاک بهائی تا خت و ناز سواران تشکیل شده بود، اینچه خسته شده بود، چشمانش میزد و میزد، او دو باره نزدیک کارافین برگشت، از روی خشم خندیده بعقب نگاه کرد، این تلاش های دیوانه و ادش هیچ سودی نداشت، در میان خسا که و گرد و دود باروت اجساد گر جلی ها یکیک کشته شده بودند هر طرف افتاده بود و اسب های بی صاحب اینظر و آنظر فسر گردان بودند، کرجلی ها دیگر فیر نمی کردند همچنان شیشاها (مردم قریه را به همین نام یاد میکردند) از تیر اندازی با لای دزدان باز ایستادند و نسبتا وضع آرام تر شد و با موشی جای سروس صدا را گرفت اینچه با آواز بلند میگفت:

« همین طود است .. اگر سیب میخواهی باید شاخه آنرا بشکافی آدم های اینچه یکی از اهالی قریه را که برای آبیاری زمین های خود بیرون شده بود گیر کردند. آن مرد بیچاره از ترس خود را به پای اینچه انداخت و امان خواست، او مرتب دست و پا میزد اینچه را می بوسید، اینچه وقتی که او را دید خوشحال شد ولی این خوشحالی را یرو ز نداد و در برابر آن مرد همچنان خشن باقی ماند فهمید که وجود این مرد خیلی بدش میخورد از او میتوانست استفاده شایانی بنماید. این مرد میتوانست در شب نفرا ت اینچه را بقریه و رهنمایی کند.

آن شب پنجاه نفر از کرجلی ها انتخاب شدند تا با (رهنما) بدخل شرامیو ل بروند، رهنما آنها را خوب رهنمایی کرد، در لحظات کوتاهی تمام بهره دار های قریه کشته شدند، بدون اینکه صدایی ایجاد شود و بعضی آنها کرجلی ها نفر های خود را ایستاده کردند. از طریق قسمت تصرف شده قریه اینچه باقیه

اینچه رفتا متوجه لباس های خود میشود، لباس او خونی آلود و پاره پاره است، فرود آمد میکند لباس جدیدی برایش میپوشاند، در یک چشم بهم زدن مجرب ترین خیاط دهکده حاضر میشود و از پارچه های ابریشمی برایش لباس میدوزد، اینچه اسمش را می پرسد: (نام تمام)

کرجلی ها داخل شده، کاود فیز هم با آنها بود. بالای قله کوه ز هره بر تگت سرخ میدرخشید. در کوه های دهکده آواز سم اسبان دژیوانه و وحشی اینچه و همرا ها نش شنیده میشد، در آن لحظه کسی قادر نبود جلو آنها را بگیرد یا به مقابله با ایشان بر خیزد، کرجلی ها مغرورانه بالای اسب های خود نشسته بودند و شمشیر های برهنه بدست های شان بود.

با وجود غا فلگیر شدن مردان قریه با تفتنگ های خود بمقابله پرداختند، و لی وضع شان خوب نبود، اولتر از همه بکدام طرف فیر میکردند ... ؟ ... دشمن در میان شان رخنه کرده بود، آنها نمیدانستند چه کنند، فرار کنند یا در خانه های خود پنهان شوند ؟ .. زنان و اطفال متو حش و هراسان از پنجره ها نگاه میکردند، کرجلی ها گورگان گرسنه ای را مانند بودند که در میان دمه افتاده باشند، هر چیزی را که بدست می آوردند تصاحب میکردند. بعد از آنکه آخرین فیروهای کسانیکه موفق شده بودند بطرف بیابان فرار کنند بیابان رسیده همه جارا دوباره خاموشی فرا گرفت، کار موشی مرتب و دانه آلودی خیلی زجر دهنده بود.

دزدان به آرامی خانه های زیبایا تماشا میکردند، خانه ها تیرا که دیوار های بلند و دروازه های بزرگ می داشتند. کرجلی ها از اسب های خود فرود آمده به چپا ل آغاز کردند، زنان چیغ میزدند و اطفال شروع کردند به گریه و زاری، چند خانه و آتش زده بودند که دودی از آن برخاسته بود و در همین لحظه آفتاب هم طلوع کرد و منظره سوختن خانه ها بوضاحت بیشتر دیده میشد، اینچه همراهان خود را بحال خوششان گدا شته خودش بالاتر در یک محل مناسب یعنی بغا لند بانچه (خان) رفته به خوردن و نوشیدن آغاز کرد، تمام ذخایر شراب قریه برای فسر نشانیدن عطش دزدان آورده شده بود، این یگانه آرزوی اینچه بود.

دوشیز گان رنگ بریده باترس زاید الوصلی مشغول خدمتگرازی بودند، وقتی که برای اینچه شراب میریختند گوزش دستان سفید و ظریف شان بوضاحت احساس میشد و این مطلب از چشمان تیز بین اینچه مخفی نمی ما شد و از دیدن این وضع لذت می برد. صدای گریه و چیغ اطفال و زنان همچنان بگوش میرسید و لکه های خون در همه جا مشاهده میشد، قیقه شادهانی اینچه در میان سایر آواز های غم میشد، در آن لحظه خیلی مشکل بود کی کسی باوی تماس بگیرد و مزاحمتش نشود.

اینچه رفتا متوجه لباس های خود میشود، لباس او خونی آلود و پاره پاره است، فرود آمد میکند لباس جدیدی برایش میپوشاند، در یک چشم بهم زدن مجرب ترین خیاط دهکده حاضر میشود و از پارچه های ابریشمی برایش لباس میدوزد، اینچه اسمش را می پرسد: (نام تمام)





یوردان یوفکوف

در ژوندون نشر شده سترجم (درین قصه نویسنده خواسته است فقط پرده را از روی یک جریان بردارد و گوشه کوچکی از زندگی آدمی را نشان بدهد ، بعد خواننده خودش به تنهایی حوادث را تعقیب میکند ، و این حوادث را باور میکند ، زیرا خواننده خودش در وسط جریان می یابد ، یعنی درین آثار خواننده بعضی نویسنده خود را در قصه می یابد .

یوفکوف میگوید : « همیشه چیز هایی را که دیده ام ، حافظه سپرده در مواقع بخصوص آنها دوباره تقدیم کرده ام ، هیچوقت چیزی را ننوشتام که درباره آن یا از طریق دیدن یا شنیدن قبلا معلوماتی حاصل نکرده باشم . من تقریبا سی سال از عمرم را در دهات سپری کردم و درین مدت با مردم آشنا شدم و به خصوصیات شان پی بردم ، خودم اصلا در یک دهکده کوچک دنیا آدم . »

اولین اثر خود را یوفکوف در زادگاهش «ژراونه» بوجود آورد . ازین دهکده در آثار خود زیادتیا برداشته است .

دوران طفلیت و جوانی یوردان یوفکوف در قریه ژراونه بین سالهای ۱۸۸۷-۱۸۹۶ سپری شد ، در همانجا تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود را هم بپایان رساند . بعد مدتی به جاهای دیگر رفت ولی در سالهای آخر زندگی باز هم به همان قریه بازگشت تا جلد دوم قصه های بالقان را تکمیل کند .

یکی از عواملی که برای یوفکوف در کار قصه نویسی موفقیت آورد ، آشنایی بسیار عمیق او به خصوص ترین « خصوصیات » مردمی بود که در قصه عایش دوباره جان میگرفتند . اولین قصه او « ظلم چوپان » نام دارد که در سال ۱۹۱۵ نوشته شده ، باقی آثار خود را در جاهای مختلف و از جمله در شهر بخارست نوشته است .

اشتراک او در جنگ ها و اجرای وظیفه بحیث معلم دهکده ساحه دیدن تجربه او را وسیع ساخت ، او در جریان جنگ های بالقان قصه های دلچسپی که ازین جنگها مایه میگرفت برشته تحریر درآورد ، بین سالهای ۱۹۱۲ و ۱۹۱۸ مجموعه قصه های خود را در سه جلد بقیه در صفحه ۵۸

### درباره نویسنده داستان

« اینک موقع آن میسر شد تا چندمین داستان قصه نویسی بزرگ بلغاری را به خوانندگان عزیز ژوندون تقدیم نمایم ، چهار پنج سال پیش وقتی که مشغول خواندن آثار نویسندگان بلغاری بودم با آثار یوفکوف آشنا شدم و در همان وقت داستان « بالای سیم » ی او را بنام « عچی سیم » برای ژوندون ترجمه نمودم ، اتفاقا یکی دو سال بعد تر از من یک مترجم ایرانی هم موقعی که چند اثر یوفکوف را ترجمه کرد ، نام « عچی سیم » را برای داستان « بالای سیم » ی یوفکوف مناسب یافت ، داستانهای « شبیل » و « بورژوا » که از داستانهای خوب این نویسنده است ، ذریعه نگارنده ترجمه و از طریق ژوندون تقدیم علاقمندان قصه های بلغاری گردید .

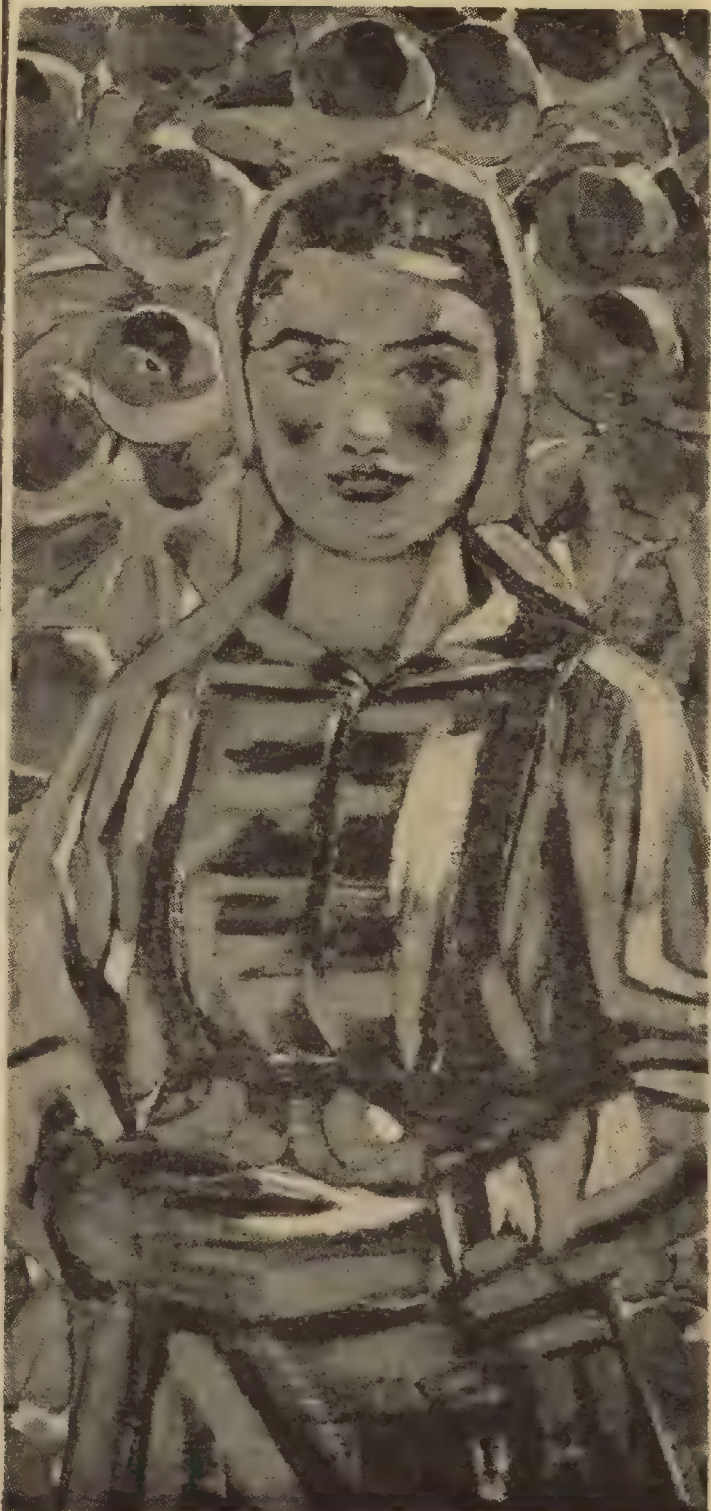
ضمن تقدیم این داستان یوفکوف ، خلاصه مطالبی را در مورد خود نویسنده تقدیم میکنم که دیگران درباره او نوشته اند . مترجم یوفکوف نویسنده ایست که با گذشت زمان کیفیت آثارش از بین نرفته ، گرچه بعضی منتقدین گوشه های از آثارش را بیاد انتقاد گرفته اند ولی باز هم نمیتوان مهارت او را در ترسیم تصاویری از زندگی مردم بخصوص طبقات تحت فشار نادیده گرفت .

یوفکوف در آثار خود زندگی مردم را بصورت حقیقی و در لایه های جملات بسیار ساده و عام فهم تشریح میکند ، او در آثارش علاوه از نمایاندن دردها و رنج های طبقه محروم به تشریح زیبایی های طبیعت و خصایل آدم ها پرداخته و فروچرخ را محکوم میکند ، از همین سبب میگویند که در آثار یوفکوف خواننده خود را در آتو سفیر بخصوصی می یابد . آثار او نشان میدهد که تاج انداز بود در میان مردم بوده از خصوصیات زندگی طبقات پائین اجتماع آگاهی داشته است که بدین گونه لحظات حساس زندگی آدم ها را بشکل استادانه در قصه های خود مطرح نموده است .

ضمن گفتگوی با پرو فیسور کازانجیف یوفکوف چنین گفته است : « قصه حقیقی آن نیست که نویسنده در تمام اوقات خودش را در جلو خواننده داشته باشد و با او حرف بزند و همه چیز را از زبان خود تشریح نماید ، بلکه نویسنده وظیفه دارد فقط پرده را از جلو دیده های خواننده کنار بزند و بعد مثل تیتری او را با یک گوشه ای از برخورد ها و حادثات زندگی آدم ها روبرو کند ، نوشتن این شکل قصه اندک مشکل تر است ولی کامل تر می باشد . من خودم بسیار کوشیدم تا به همین شیوه داستان بنویسم . »

این کلمات یوفکوف می توانست خواننده را آگاه کند ، مثل اینکه نویسنده میخواست یک اصول ابسترتک و ابجکتویزم را بکار برده شخصیت خود را در عقب قصه پنهان کند ، یعنی از روابط مستقیم نویسنده و خواننده کناره گیری کرده خواننده را با حادثه مواجه میسازد .

در اینجا سوالی درباره قوه تخیل یا کمپوزیسیون برای موجود نبودن مؤلف یا نویسنده پیدا میشود ، میتوان چندین قصه یوفکوف را که به این شیوه نوشته شده نشان داد . مثلا قصه « عچی سفید » او ، ( این قصه قبلا



آنها  
مرخ  
سم  
نش  
بود  
ن بر  
های  
هنه  
قریه  
کی  
سدا  
میا  
ن  
چه  
پنهان  
راسان  
گرگان  
ر م  
اوردن  
یوهای  
انقرار  
اموشی  
بودی  
ک  
نما  
فلک  
ر چلی  
کیاو  
شروع  
آتش  
روهمن  
سوختن  
اینجا  
شته  
بفا  
ن آ  
ر  
ای  
الوصی  
ی اینجه  
و طرف  
قلب  
اثر  
ن  
صدای  
بگوش  
مشاهده  
ان سابر  
ی شکل  
مباحث  
مشود  
، فوراً  
زند  
مادهکنده  
برایش  
بد:



## دسترگو تماشا

شاعره ! مه سنا په ښکلا د سترگو  
راځه چه يا ده گرو دږا د سترگو  
چه په نغروي دونه اوښکي هيري کړي  
دوهره خومه کيږه شيدا سترگو  
دسترگو وږ به خو به مې ځي نېر  
لږ خوږ ده کړه ا ستغنا دسترگو  
لږ خو پښتو ن او پښتني ياد وه  
خو به مشغول يې په تن د سترگو  
په تش کتو چه ور ته سترگي وځي  
هلته به خو مړه وي خطا د سترگو  
اوبه د پښتيا کوم قيامت چو وي  
طوفان دسترگو گو که ادا د سترگو  
که يوځل وځي شوي داو ښکو ځي  
بيا به هله کړي و تما شا دسترگو  
هلته خو او ښکي لا اورنگ ياد وي  
تاته و ر غلي ده سو دا د سترگو

(د دوست)

## دښکلو ديدار

چه نظر کړم دخو بانو و دخواستو  
آئيني غو ندي حيران شم ودي گارته  
صافه نه ده آئينه د هغو زړونو  
چه حيران نشي د ښکلو وديدار ته  
له وريځ تر اوږو ډير کاڼي وديږي  
څه اميد دي د خو بانو ور بيارته  
که له غمه يې زړگي دوه نيمه وځوي  
نه نيسي دمېر سپر و ذوالفقارته  
چه نه وي وفا په رنگ و بسوي کښي  
زړه ځکه مېته نه کړي وگلزارته  
چه يې صبر وژهد گواښ ته وړاندې نشي  
لدي حب دښکلو ځان گواښي مزارته  
په لباس دښکلو مه غولېږه حميد ه  
پيش بهار څخونه نه وزي بازار ته

حميد مومند

## دحسن انتخاب

## لنډې

هغه زړه چه سنا د عشق په اور کباب دي  
که مړم ور باندې کيږدي ډيروناب دي  
حجې يو نه له ا غيارو منا سېب دي  
د يا را نو په پارتۍ کښي څه حجاب دي  
بي له تا چه ښا يسته وي بي حساب دي  
په هغو کي هم سينا حسن انتخاب دي  
لکه گل چه تر آفتاب پوري خجل وي  
دغه حسي سينا تر مخ پوري آفتاب دي  
دا د ميو څه مستي او سر څي نه ده  
تېځ دسترگو يې په وينو کي غرقاب دي  
زه رحمان به څه خواب کومه يارته  
وژ و ند يوته د مړو ښه خواب دي  
«وهمان بابا»

چه بيلان پري څپه کيږي  
خزانه تا په باغ کي شه ليدلي دينه  
اول مې نه خوږه کلو نه  
اوس په تالا باغچو کي پاني لټومه

بېله ژر شه ديدن وکړه  
خزان ظالم دي زړو ي ښايسته گلونه

بېله به خدای په گلوه وکړي  
باغوانه سينا نېمگري نيت مې ژړوي نه



## ساده حسن

په شکيدلي گريوان زانگي جري زلفي پريشاني  
دهوسو په شانته سترگي يې دنظر دښکارلو پوري  
له بنويي دگهر وداني اوږي خوار مان چه  
دکړ وروځو باتور يې دتندی په چکس ناست دي  
خوله سپين غاښونه دردي خودقدر بازاروران دي  
مور يې زړه په خوله کښي په پښتو کوي خبري  
رنگ و هلې سپين چارگل يې هسي زيب کوي په پوزه  
تکلي زنه يې مڼه ده پري پرته دحواري دوره  
په زاوه خادر کښي نغښتي دښکلاؤ پرېشته ده  
دمزدوري ايې لور ده پلوشه جوړه دنور ده  
دخوارحسن ترانه ده ښه رنگينه افسانه ده

نصرت الله حافظ

دلويدېځ ادب

## هديره !

ای هد پری ! سنا په قلمرو کي خو مړه  
چوپه چوپتیا ده.

سنا دژبو او وچو وښو لاندې نراوښخي  
واړه او زاړه خومره آرامه او کرار پرانده ي.

داسي ویده دی چه دخپلو دوستانو،  
آشنا يانو او پردو تگ وانگ هم هغوی له  
درانده خو به نشي داوښتولی .

کله چه دغرمي سوز لمر د آسمان له زړه  
نه رنا خپره کړي ، کله چه شين پسرلي لمن  
داهولوی او بيريزی او هر ځای له عطرو او  
خوشبو يې نه ډک کړي، کله چه اورېځ کرار  
کرار په آسمان کي دتلو تکل وکړي اوسهار

پخپلو زړه دا ښکو ونکو پلو شو دورځي  
ژيري ورکړي ، نو سنا دتورو د يوالونويه  
سینه کي لا هماغه شان سکوت حکم فرماوي،  
يوازی ژپي چېنې وني چه له ديوال نه يې  
سر دا بهر کړي دئ هغه ونه چه په خاتکو  
او ښاخو نو يې دغم اوويز پرڅه پرته ده،  
مگر ميوه يې کرار ي او صبر ښی .

«دهولدا لين له آثارو څخه»

## دسترگو گذار

رانه واخلې هغه دم اختيار د سترگو  
چه د يار سره يوه شې لار د سترگو  
چه په ما کله کوي گزار د سترگو  
زه او يار چه کله کړي وگفتار د سترگو  
يم يوه شوي سنا په ډاکر دار د سترگو  
دچا سترگي چه زخمی کړي خار د سترگو  
ويش اوواي دکړي ټوله شپه بيمار د سترگو  
چه مې وليده دا سنا سينگار د سترگو

چه باڼه راته کاږه کړي يار د سترگو  
يو قدم مخکښي تلې شمه دريميم  
لاوېمي را باندې خپل ورهين کړ يږي  
داغيار په زړه کښي بل دکيڼي اورشي  
واقراوته دي حاجت څه پاني نه دي  
بل درمان يې بي ديار دليو نشي  
خوب خندا سره يې وړآوي په ژوند کښي  
دنرگس سترگي مې ځکه خو ښي نشوي

ملنگيار تدي په څه بر نډوي سترگي  
ورته تا ښودلي ديار مدار د سترگو

ملنگيار

## دسترگو په ست مي قسم

ښکلي ځوانۍ په و پښيدو ښکاري  
دزړه دفتر نه خوږ يدو ښکاري  
داغ د لا له په وږ بيد و ښکاري  
پيا له له ما په کړيد و ښکاري  
سترگي ز ما په مړيدو ښکاري  
نشه ز ما په گميد و ښکاري  
خړ پيدار کم شو دهمزه ډير شوکلان  
په دوپيد و په رږيد و ښکاري

«همزه»





# هنرمندان خارجی ساز

## تینا لوئز ستاره سکسی فرانسه



تینا لوئز در صحنه از فیلم اخیرش

تینا لوئز ستاره زیبا و سکسی فرانسه سکس دیگانه راه مو فقیه خود در سینما میداند، او که از زیبایی و جذابیت فراوانی برخوردار



تینا لوئز

است و اندک شباهتی هم به الیزابت تایلر دارد اخیراً قرار داد بازی در چند فیلم را با رئیسوران بسته است در تمام این فیلم ها او قسماً در صحنه هایی ظاهر میشود که صرف جنبه تجارتي فیلم بحساب رفته جز سکس چیزی دیگری در آن نیست، حال که بسیاری از ستاره های سکسی غرب پیر شده اند فرصت مناسبی برای عرض وجود کردن تینا لوئز طنناز بهمان آمده است .

## ایرنا ستاره زیبای شوروی در فیلم...

سینمای اتحاد شوروی در سال ۱۹۷۰ بکابل آمد تا نقش عمده خود را در فیلم «ماموریت در کابل» ایفا کند، در فیلم مذکور وی نقش (مارینا) را موفقانه بازی نمود .

این هنرمند محبوب در مکتب هنری تیاتر ما سکو «گورکی» تحصیلات خود را پایان رسانیده و در فیلم های معروف از قبیل (پرته آبی) اثر چخوف «شوهر ایده آل» اثر اسکا ر وایلد و (سه خواهر) اثر چخوف نقش های برارنده داشت .

همچنان در فیلم های انتری رویوف در ماسکو قدم میزنم کاکا و انیا و غیره نقش های داشته شهرت و محبوبیت فراوانی کسب کرده است.



ایرنا میروشینیکه

ایرنا میروشینیکه ستاره زیبای



دوستاره شوروی که دو فیلم «ماموریت در کابل» نقش داشتند

## برنسون و فیلم های وسترن

## نمایشنامه دیگری در مرکز کلتوری آمریکا

مرکز کلتوری آمریکا در کابل بزودی نمایشنامه دیگری تقدیم خواهد کرد. این نمایشنامه اثر نیل ساین نو یسنده آمریکایی است . دایر کتر نمایشنامه «جان الی» است که «در چنگال مورفین» راهپژوی کرده بود. درین نمایشنامه مشعل هنریار - محبوبه جباری - حشمت امید نور گس گلچین و رحمت الله قدیری حصه دارند .



## چارلز برنسون هنرمند پولساز

آمریکائی اخیراً تصمیم گرفته است در فیلم های وسترن هم بازی کند. این هنرمند که درین اواخر به شهرت رسیده امروز از جمله پولسازترین هنرمندان هالیوود بشمار میرود، بینیم برنسون در فیلم های وسترن چه خواهد کرد .





صفحه ۳۶



# حادثه در نیمه شب

خلاصه از آنچه گذشت

لی دختر زیبای است که مادرش را از دست داده و تنها با پدرش که معلم تاریخ است زندگی می‌نماید. در رخصتی تابستانی نظریه خواهرش عمه بزرگش نزد او می‌رود. در آنجا مرد توهمی را مشاهده می‌نماید و در خلا عاشقش می‌شود. بعد از چندی برید فوراً لاریش از او می‌رسد و به لی ابراز علاقه می‌کند. اوضاع قصر مبهم و مشکوک است و کارهای اسرارآمیز در آنجا صورت می‌گیرد. آوازهای عجیبی در نیمه شب بگوش می‌رسد. آن مرد قوی هکلی لی را زیر نظر دارد. و تحقیقش می‌کند. بالاخره عمه بزرگ در آنی مریضی قبلی که دارد چشم از جهان می‌بوشد. برید فوراً لاریش می‌خواهد بکند دوشیزه تامکینش که سکرتر عمه بزرگ است لی را از بین برده و تمام تروتنش را تصاحب کند. اما جوف او را از مرگ نجات می‌دهد. و این هم بقیه داستان.

برید فوراً موشگافانه پرسید :  
- آواز هایکه تو می‌گویی از چه نوع است؟  
لی گفت :

- این آواها مانند آواهای است که در اثر ضربه زدن به چیزی و یا اثر فیزیکی بوجود می‌آید. اما جالب این جا است که آواز مذکور دارای وزن بخصوص است یعنی مانند نغمات موسیقی و وزن بخصوصی دارد. بوقفه خاموش گردیده و دوباره شروع می‌گردد. و هنگامی که دوباره بگوش می‌رسد همان شیوه همیشه و وزن اصلی اش را دنبال می‌کند. این آواها مانند آواز ویکتوریا و گنگ و مهم است و قسمی که بیشتر گفتم آوازی است که انسان تصور می‌کند شخصی از یک فاصله دور معصوف کوپین و یا می‌داند کردن چیزی و یا اثر فیزیکی است و طوری معلوم می‌گردد که از یکجای از داخل قصر و یا از قسمت تحتانی قصر منشاء می‌گیرد.

برید فوراً گفت :  
- آه، من فکر می‌کنم که باید در این باره جستجو و تحقیق کرد.  
برید فوراً خود را به لی نزدیک نمود. دست او را بدست گرفته و برای لحظه نگه داشت و بعد گفت :

- من در این باره حتماً چیزی به دست خواهم آورد. البته فکر می‌کنم که تشریح دادن و واضح ساختن این مساله یعنی همین آواز های اسرار آمیز و یا هر چیزی که باشد خارج از قدرتم نبوده و چیزی ساده بیش نخواهد بود.  
آسودگی بزرگ و باشکوهی از شنیدن سخنان برید فوراً سوی لی سرازیر گردید. احساس آرامش کرد. از این به بعد تنها نبود. او برید فوراً را داشت.

در این لحظه که لی خود را در دریای آرامش غوطه ورمیدید فکر می‌کرد کسی را دارد که می‌تواند تشویش و نگرانی اش و ترس و وحشت اش را با او در میان بگذارد و زیاده از این باخوف و وحشت سروکار نداشته باشد. همین خوشی و شرف باعث گردید هنگامی که او در شرکت گرایه دهی موترها بدنیال موتر دلخواهش می‌گشت به هیجان آمده و موتر همیشگی اش را برگزیده نگیرد. در زمان های گذشته همیشه موترهای را برگزیده می‌گرفت که بتواند بوجه احسن برای او مفید واقع گردیده و بدون عیب و نقصی رخصتی تابستانی اش را بسرسانیده و برای همیشه فعال و پر قدرت باشد.

این موترها دسته فولکس و اکون را شامل می‌شد. لی می‌گوشید موتری را برگزیده بگیرد که زیاد مورد توجه قرار نگرفته سقف محکم داشته و دارای دود و آواز باشد. اما در شرکت گرایه دهی موترها لی موتر شماره ۳۰

کاوتیل واپسندید که زیبایی خیره کننده داشت و تاجای که شفا فکر کنید زیبا و مقبول بود و میشد از دور در بین هزاران موتر دیگر آنرا تشخیص کرد. لی در حالیکه از خوشی در پوست نمی‌گنجید و خوشی و شرف درمزش شعله ورم گردیده بود آنرا گرایه کرد. هنگامی که کلید موتر را از شرکت مذکور گرفت رویش را بسوی برید فوراً چرخانده و گفت :  
- این بار من اجازه بده که راه آمده و امن موتر برانم. همین طوری نیست برید ؟  
برید فوراً گفت :

- بسیار خوب.  
برید فوراً این را گفته و در واژه موتر را برای اوباز نگه داشت.  
در جریان که آنها سوی قصر توسط موتر نوکرایه گرفته شان پیش می‌رفتند خوشی و مسرتی که دامنگیر لی گردیده بود هنوز هم با همان قدرت و وقوتش پایجا بود. همینکه به قصر رسیدند دروازه بزرگ روی پاشته اش چرخید و آنها سوی پلویگنگ عمومی چرخ خوردند. اما تقریباً نرسیده به پارکینگ عمومی لی متوجه موتر دیگری گردید که سوی آنها پیش می‌آید.

موتران دستش و هنگامی که لی و برید فوراً می‌خواستند از موتر خارج گردند بلند نموده کلاش را از سر برداشته و لیگندی بروی لی نثار کرد. لی در این اثنا احساس دیگری در خود نمود. یکنوع احساس شناسایی و یا ملاقات قبلی.

مردی که در آن موتر قرار داشت آلفای گرمیت ایوری وکیل آتی بود. چه واقع شده بود که آقای ایوری در آن ساعت روز در قصر و بیورلی آمده بود؟ در آن روز آتی نباید گوی را می‌دید. اما آقای ایوری از او دیدن کرده بود. لی تاجای امکان به عجله و شتاب خود را با موتر به نقطه پارکینگ رسانید. در آنجا دیونیوت را مشاهده کرد که زیر سایه درختی ایستاده و طوری خودنمایی می‌کند که گویا انتظار آنها را می‌گشاید است. دیونیوت سوی آنها لبخند می‌زد.

لی و برید فوراً هر دو موتر و متوقف ساخته و از آن خارج گردیدند.  
دیونیوت در حالیکه هنوز هم می‌خندید گفت :  
- آنتی قدری صحت یافته است. گرمیت ایوری کاغذهای را که محتاج به امضاء کردن و تصدیق شدن بود با خود آورده بود.

و در حالیکه سوی برید فوراً متقابل می‌گردید اضافه نمود :  
- بدین ترتیب من باید رافاتی گذاشتم و به دکتر سندسناخ تلفون زدم. دکتر سندسناخ گفت که ما متوالیم برای پنجم دقیقه آتسی را ملاقات نموده و از احوالش خبر بگیریم.  
برید رویش را سوی دیونیوت نمود و گفت :  
- ما شما متوجه هستم که همین صبح شما گفتم هم دلتی برای این نوم مزاحمت ها سراغ شد. ما نمی‌تواند. ثبات او را ه اساند. اما من احساس می‌کنم که شما تا این اندازه متوجه اوضاع و احوال مربوطه هستید و بخود حق نمیده که بدون اجازه دکتر مزاحمت برای آتی تهلد نمائید.

مرد رویش را آسودگی کرد. در خانواده و گفت :  
- بلکه داخل قصر برویم و سندسناخ متوالیم که به تشابه آتی را ملاقات کنیم یانه.

بالاخره آتی صحت یافته بود و میشد این بهبودی را از وضع اطاق او وقتی که برید فوراً داخل گردید به خوبی درک کرد. آتی بکلی صحت یاب گردیده و دیگر از آن مریضی و در

بستر خفتن اثری در او دیده نمیشد. روز آینه در لحظاتی که روز اولین قدم هایش را بر می داشت برید فوراً قصر آمده و جواب قانع کننده برای حل اسرار و معمای پیچیده آواز گنگ و مبهم که در لحظات نصف شب بگوش می‌رسید برای لی با خود آورد. نتیجه این همه دلوایسی و وحشت به اندازه مضحك و خنده دار بود که اصلاً باید درباره آن فکر نمیشد. جواب خیلی کوتاه و ساده آن آواز از آنسوی بکار انداختن پمپ چاهی که در زیر زمین های قصر وجود داشت و در زیر برج شمالی واقع گردیده بود بوجود می آمد.

لی پرسید :  
- چرا من به تنهایی خود نتوانستم که این را از آشکاد سازم ؟

برید فوراً لباس تیش پوشیده و بکلی آمده برای بازی بود. اما اول آنها در زیر پرتاب گلاب نشستند تا ساعتی با هم صحبت نمایند.

برید فوراً گفت :  
- خوشحالم از اینکه تودر این باره حتی یک کلمه به آتی صحبت نکرده ای.

لی پرسید :  
- بدین ترتیب او چیزی در این باره نمی‌داند؟

برید فوراً گفت :  
- لی. و نتیجه همین است که گفتم.

ویلسون شبانه پمپ آب را بکار می اندازد. و آتی نمی‌تواند که این آواز را در قسمت شرقی قصر بشنود. بعد از اینکه آتی از باعث جا بجا کردن نمونه قطار آهن متاثر گردید و در آن باره از خود عکس العمل شدیدی نشان داد ویلسون با خود فکر کرده بود که اگر ریسمانی از سقف زیرزمینی آویزان گردد می‌تواند که خوف و وحشت زائد الوصفی را در قصر بوجود آورد.

لی در حالیکه موافقت خود را اعلام می‌داشت گفت :

- از ویلسون فوق العاده خوش هستم که این نکته را در نظر گرفته و پمپ آب زیرزمینی را صرف دوجریان شب به کار می اندازد. اما اگر او بمن اجازه میداد که از این معما خبر می‌شدم و یا حداقل اگر بمن در این باره قبلاً صحبت میکرد فکر می‌کنم که بهتر بوده و بمن کمک میکرد که دوجریان شب دوجار ترس و وحشت نگردیده و خواب آرام را از خود دور نکنم.

لی آهی کشیده و گفت :  
- واقعا خنده دار است که من خواب خوش شبانه‌ای و پر علاقه اعصاب آرام و خوشمضم را صرف از برای آوازی پمپ آب خراب کرده‌ام.

و ادامه داد :  
- تومیفهمی این موضوع با اولین شب سکونتم در قصر شروع شد. نصف شب بود که آواز مذکور را شنیدم. از زینه ها سرازیر گردیدم و تصمیم گرفتم که چگونگی آواز و اینکه از کجا می آید را بر خود معلوم دارم. در همین اثنا بود که متوجه شدم نمونه قطار آهن دوجایش نیست و یا به عبارتی دیگر سرعت گردیده است.

آندو چیز، آن آواز و سرعت شدن نمونه قطار آهن، طوری معلوم می‌گردد که به نوع از انواع بصورت اسرار آمیزی در خیالاتم یکجا گردیده و بهم جسیده است. تمام این واقعات طوری وانمود می‌گردد که از یک توطئه و از یک دسیسه خیانت کارانه و وحشت آوری سرچشمه می‌گیرد.

برید فوراً در حالیکه روی پایش می‌ایستاد گفت :

بقیه در صفحه ۵۷





زهره زن بادیه نشین پس از کشته شدن شوهرش با دو دختر خود بشهر می آید و دو سال بعد آن شهر شوم را ترک میگوید. دختر کلانش هنادی هنگام سفر توسط ماهیش ناصر بقتل میرسد. آینه دختر کوچک دوباره بشهر بر میگردد و بخانه مامور مرکز که قبلاً نیز آنجا کار میکرد، پناهنده میشود و تصمیم میگیرد از انجیرجوانی که خواهرش دابران سر نوشت فجیع کشانده انتقام بکشد و برای این منظور مراسم نامزدی خدیجه دختر مامور را باوی برهم میزند و بالاخره چون خادمه ای در آن منزل راه می یابد، درطول مدتی چند یک نوع کشمکش غیر قابل فهم در بین آن دو جریان می یابد و هر یک از طرفین میگویند بر جانب مقابل جیره مرده.

# آهنک و شادوین

هما نظریکه نزد آمد بود، باگامهای شمرده و استوار از نزد رفت، کاملاً منکر خود شده و بایم و میخواستیم نسبت باین ضعیفی که از من سر زد، خوشتر را مورد ملامت قراره هم، اما این توانایی نداشتیم... اصلاً از وضعی که پیش آمد جدا راضی بودم... رضایت درد ناکی که علایم میرت از آن پدیدار نبود، در شرایط زندگی خادمی قرار داشتیم که میدانم چه حوادثی بسرغ وی می آید و او همچنان در جاده حیات پیش میرود و بدون آنکه بخواهد بادهت چیزی بی برسد بی اختیار میرود و می آید و کارهای را که باید انجام دهد انجام میدهد و جز این نمیتواند چیزی انجام دهد و نمیخواهد انجام دهد زیرا درین شرایط منتی میعاد خود را احساس مینماید.

شکفت آنکیز اینک باوینز بعد از آن روز با نگاههای علوی از امید و هوس سویم میدید و با آنچه یک آقای پاکدامن از خادم پاکدامن قضاقت میکند، قضاقت نمود، دیگر از سقوط در پرتگاه گناه در زندگی ما وجود نداشت. حیاتی منزله و عساری از تشویش نصیب مان گردیده بود. گویی زندگی را از نو آغاز کرده بودیم گویی قبل از آن ساعتی که او گفت دیگر باید مردوی ما استراحت کنیم زیرا من به قاهره تبدیل شده ام همدیگر را نمیشناختیم.

حالا در دقایقی که از طرف روز و شب از نشاط و جست مید رخسید و در منزل ملک قریه حیرت زده و فرو رفته در خواب و در کنار چشمه جو شان خون تو قف می نمود و اشباح سرخ پیرا مونس طواف میکردند، دیگر بسراغ من نمی آید.

هیچ یک از این قیافه های او را نمیتوانم بخاطر آورم، فقط گاهی خاطره ای حزین و درد ناک قلب را میگرد و توام با آن آه های سردی از سینه ام بدر میشود و قطرات اشکی از چشماتم سرا زیر میگردد و هنوز دیری نگذشته مثل آب نازکی که در فضا متلاشی شود متلاشی میگردد و من دوباره بحیات آرام و تابناک خویش که اندو می خفید پیران سایه الگنده است، بر میگردم.

بالاخره با آقای خود بقاهره بر گشتم و در منزل پدر مادوش اقامت نمودم و جز انجام کار های مربوط بوی وظیفه دیگری نداشتم و از والدین او جز لطف و شفقت و جز مهر بانی و دلسوزی چیزی نمیدیدم، اما او هر قدر زمان بیشتر میگذشت، بمن بهنگاه یک دوست مینگریست نه یک خادم را.

برای خود بر گزیده و برای لطف و صمیمیت خود تخصیص داده بود و در اکثر گاهای خود مرا نیز شریک میساخت.

بقیه در صفحه ۵۷

خشنودی و شرک و تر دینی آمیخته باخشودی و حزن از آن بو صاحت خوانده میشد، نزد من آید. و با صدایی از ام و مطمئن گفت: - دیگر وقت آن فرا رسیده است که هنگامی با خود تنها میمانم، خواهرم را فرا میخوانم، مگر صورت او که در شبر، استراحت کنی و برای من نیز موقع آنست که استراحت نمایم!

بحیرت و تعجب سوی او مینگرم، بدون آنکه ببندیشم این نگاه چه احساس در دل می انگیزد بسویش چشم میدورم، اما او همچنان سیخنان خود را تکرار مینماید. مطلقش را میبرسم، جواب نیکو ید:

من - تو از هم جدا خواهیم شد، زیرا مرا بقاهره تبدیل کرده اند.

این جمله چون صاعقه ای بر مغزم فرود می آید و مرا دچار دهشت و نوعی سرگیجه میسازد. نمیخواهم وضع خود را پنهان دارم سرم میچرخد، اگر تمام نیروی خود را صرف نکنم، بیم آن میرود که دچار اغواء گردم، اشک از چشماتم بهشت سرازیر میشود و در خاموشی عمیقی فرو میروم. جوان آرام نزدیکم می آید، اما من از وی دور نمیشوم، دست خود را بشانه ام میگذارم، ولی بسماعت بر نمیخورم. همچنان غرق سکوت و اشک چون باران آزدید گانم میبارد جوان نیز با سکون و آرامشی که هرگز از وی ندیده ام هما نظور در جای استاده بادهشت و شکفت بر من مینگرد و سپس اندکی دور میشود و با صدایی لرزان میگوید: - چه می بینم! تو واقعا نمیخواهی از من دور شوی!

سپس خاموش میماند و من نیز خاموشانه اشک مر یزم. بعد از مدتی که نمیدانم چقدر بود شنیدم با آوازی رسا و پر طنین مانند گذشته عاری از اندوه و تانی، هراسدا میزند. سر خود را بر میدارم و میخوانم از وای این اشکهای جلری بوی نظرافکنم

می بینم با چهره ای در خشان با نهایت آرامش و احتیاط میگوید: - پس معلوم است که نمیتوانیم از هم جدا شویم. تو با من بقاهره خواهی رفت و جز آنچه مورد علاقه ات باشد از من نخواهی دید. حالا بر خیز و مثل گذشته بکار های خود بپرداز و اسباب سفر من و خودت را تهیه کن، زیرا بیش از یکی دو روز در اینجا نخواهیم ماند.

آن میرسید و با تردد دست و گریبان میشد غروری سرکش و نیرو مند بسراغش می آمد و آینه ای در برابر دید گانش قرار میداد آینه ای که در آن تصویری آینه منور و شکست نا پذیر و سپس تصویر سعادنا توان مشرف بسقوط را مینگر میست... بسرعت بر میگشت و بعقب گام می نهاد و اعتراف بواقعت را برای مدتی کوتاه ویا درازیه تعویذ می افکند.

وضع آقایم نیز دگر گون شد. او دلانده بود و آلام جانگاهی ازین رهگذر متحمل میشد و چون من در آتش میسوخت. اونیز غرور پیشین خویش را باز یافته بود و بدون آنکه الحاح و اصرار بخرج دهد آرزو مند بود گویی پرده ای از حسیاب عشق او سایه افکنده بود و بجای عنبر و تولای سابق که نتیجه ای جز شکست و عقب نشینی نداشت رویه ای معنل و معقولی را تعقیب مینمود. شامگاه روزی در حالیکه تپسمی بر لب داشت و حزن عمیق آمیخته با مقداری

هر لحظه ای که میخواهد با خود کنار بیاورد تصویر او را در برابر نظر خویش مجسم می بیند، همینکه چشم میکشاید دیده اش بر روی اوباز میگردد و همینکه گوش میدارد آواز او را میشنود. زندگی آتش چشم او را محاصره کرده، هر چیز هر انسان و حتی آن خواهر عزیز و اشباح سرخی را که پیرامون او طواف مینمود، از وی دور ساخته است، هم او و هم آن جدل بوضع مشابهی که در عین زمان بنوعی جنون شباهت میرسانید دچار گردیده بودند، هر دو بسوی هم کشانده میشدند و پیوند خویش را جز همدیگر از تمام اشیاء بریده بودند. دیگر بین این دو دشمن سر سخت آشنی ناپذیر هیچ نوع پیکار ویا ناندیشه ای درباره پیکار باقی نمانده بود... هر چه بود از مرز تمکین و تسلیم فراتر نمیرفت.

با اینهم غرور بر سعاد تسلط داشت و بباری آن در نبرد با عشق پیروز مند پدر می آمد و در کشمکش با احساسات عاشقانه مغلوب نمیشد. بارها دختر بسرحد تسلیم نزدیک میشد، اما همینکه با خرین پرتگاه





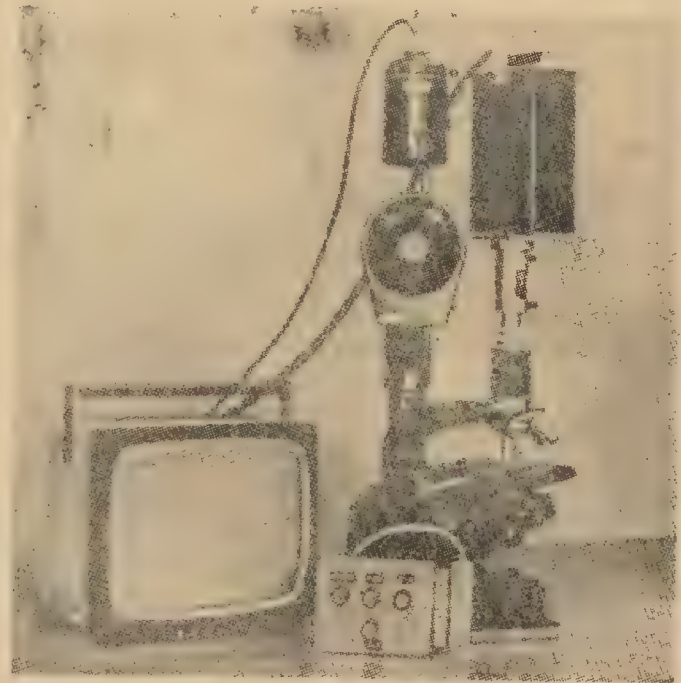
## ساحه دید میکروسکوپ در پرده تلویزیونی

با پیشرفت تخنیک ذروی و وسیع شدن کار با مواد رادیو اکتیوی مسایل مربوط مقدار و کمیت تاثیرات اشعه ریزش شده مقام اول را اخذ نموده است. اندازه گیری اقسام جداگانه تشعشعات الفای، گاما، پیتا و دسته اشعه انگینی و همچنان نیز ترونها با اساس تا تیر آنها بالای مواد صوت گرفته است.

در لاپراتوار رادیو نوژی دوزو متری انستیتوت تحقیقات ذروی اکادمی علوم چکوسلواکیا ترتیبات تلویزیونی کو چوک و برای مشاهده و اندازه گیری تاثیر اینک در اثر حرکت ذرات ریزش شده از طریق امو لسیون ذروی، قلم مواد عضوی شیشه و دیگری مواد پوچود می آید ساخته اند. نظریه طول و شکل تاثیرات می توان راجع به نوع و انرژی ذرات و نظر به تعداد آنها همچنان

اندازه جذب شده شعاع واقع گرد. کاره تلویزیون عکس میکروسکوپ بی را از ترتیبات شیشه میکروسکوپ از طریق تابلو پشه کینسکوپ تلویزیون ارسال می نماید. کلان ساختی عمومی این ترتیبات به ۲۰۰۰ مرتبه می رسد.

قبلا دانشمندان باید تاثیرات ذرات را از طریق شیشه میکروسکوپ مشاهده و حساب می کردند. اگر تعداد اندازه گیری ها بسیار زیاد باشد در انصورت چشم انسان مانند شده و امکان آن موجود بود که غلطی را اجازه بدهند. بکمک ترتیبات تلویزیونی جریانات تعین کردن تاثیرات سریع تر گردیده درجه دقیق بودن اندازه گیری عالی تر شده و باعث مانده شدن چشم انسان نمی شود.



## پرواز موفقانه کیهان نور دان شوروی

روز ۷ میزان دوکیهان نورد اتحاد شوروی که روز ۵ میزان بهوضاً پرتاب شده بودند به اوج مسافت فضایی خود سالمازمین مراجعت کردند.

و اسبیلی لازاریف و اولک ماکساروف در ساعت چهارده و سی و چهار دقیقه یو قست محلی مسکو در منطقه واقع چهارصد کیلو متری جنوب قره گندا واقع قزاقستان بزمین برگشتند.

این دو نفر در دوران مسافرت فضایی د و روزه خود به یک سلسله آزمایش ها و مانورهای فضای دست زده و مأموریت آنها بصورت موفقیت آمیزی خاتمه یافته است.

طبق اطلاع آژانس تاس و اسبیلی لازاریف فرماندهان ۴۵ ساله سفینه فضایی میوز ۱۲ اتحاد شوروی که بعد از زمین فرار داده شد پیش از پرواز بهخبرنگار آژانس تاس گفت ما از فضای خارجی خواهد پاداشی صاف زده بهمدیالی که وجوه شانرا در تحقیق فضایی

مصرف نموده اند میباشیم. روی این نظریه پرواز دارای جنبه های کاملاً علمی و تطبیقی میباشد. سفینه فضایی توسعه داده شده و بهترین آزمایش آن پرواز حقیقی میباشد. ما میخواهیم سفینه را آزمایش کنیم مثلاً یک سفینه جدید را که ما آنرا ساده و مستقیم یافتیم.

فرماندهان سفینه برای تکمیل دومسلك یعنی بیلوت ورزیده و دکتر طب تربیه شده است. لازاریف دیپلوم فراغت داکتری را در سال ۱۹۵۲ گرفته و بهتخصص درطب هواپیمارو ع نموده است.

عنه دیگر این سینه اولیک ماکساروف انجیر پرواز است که چهل سال دارد و نسبت به فرماندهان جوان تر است.

مکساروف گفت: شخصی خو شبتهی مستم در دوره مکتب عالی خونا دین مرا احسان سفینه های فضایی حامل پیلوت یافتیم.

## سر نشینان سکایلاب به زمین بار کشته شد

بزرگترین رقم اطلاعات علمی که تاکنون طی اکتشافات فضایی به زمین آورده شده بتاريخ ۲۵ سپتمبر توسط عمل دومستیشن فضایی سکای لاب امریکا بعد از طولانی ترین اقامت فضایی کیهان نوردان به زمین رسید.

وسیع ترین اطلاعاتی که نمایندگی اژیک فضای علمی مینماید توسط یک عملیه سه نفری کیهان نوردان طی یک اقامت تقریباً دو ماهه شان در یک محیط بی وزنی فضا بدست آمد.

بسیاری از معلومات سکای لاب مشتعل است از ۷۷ قطعه عکس آفتاب ۱۶۸ عکس از سطح زمین ثبت نمودن الکترونیک روی تقریباً ۱۸ میل مکتب تیپ ۳۳ لوله فلزی تجربی محافظه کیهان نوردان.

در جمله مواد تحقیقاتی چو لاه شامل اند که یکی آن در فضا تلف گردید. بعضی تار های تنیده شده توسط جولاها در حالت بی وزنی دوماهی که در هنگام پرواز در فضا ضایع گردیدند و چندین ماهی نوزاد هم اجزای آنرا تشکیل میدهند.

عمله مشتعل از کیهان نوردان بیسن ۴۱ ساله اوین کی گریوت ۴۲ ساله و جک ارلوزما ۳۷ ساله طی سه هفته یک سلسله معلومات برای محققین در مورد تشریحات تجربیات سفرشان ارائه میدارند.

توقف ۵۹ روزه و ۱۱ ساعته شان در فضا ریکاردی را که سه ماه قبل توسط عمل اول سکای لاب فایم گردید بود شکست.

عمله دوم ۱۵۹ گردش بدور زمین را تکمیل نموده در حدود ۳۹۰۷۷۰۰ کیلو متر راطی نمودند که زیادت از این فاصله ای بود که تاکنون بشر به پیوند آن توسط هریک از وسایل حمل و نقل می نموده اند.

به اساس تشریحات کیهان نوردان، نماینده

سایتست های فضایی متعقد بودند که حاصل مخلوط سوراخ دارد حال مانند بوده و اشکال منور آن بیشتر شکل کروی نسبت به کره زمین را دارد است چه در کره زمین نظریه موجودیت قوه جاذبه مخلوط ما به باعث تولید فشار قوی تر میگردد.

عکس های آفتاب توسط سکای لاب طوریکه شبیه آنها از بالای زمین قبلاً دیده نشده است به فهم بیشتر آفتاب تاثیرات جوی و دیگر وقایع زمین ممکن یک راه بهتری بدست آوردن انرژی برقی رهنمونی میکند. مشاهدات زمینی سکای لاب به نظارت جدید تر منابع د ست داشته و انکشاف اداره محلی و همنونی می کند.

ماهی و جولا توسط کیهان نوردان به منظور تجربیات بیالوژیکی به فضا برده شده بود. ساینس دانان میخواستند سرعت جولا مطابق به بی وزنی در هنگام شتیلن زیرمه تیسم مشاهده شود.

بعد از چندین آغاز غلط طوری معلوم شد که جولا به کدام مشکل در تنیدن عادی رو برود نیست ماهیان نیز کدام علالت اشتباه و یا عدم تنظیم هنگامیکه در حالت بی وزنی شتایم نمودند از خود نشان ندادند.

سپتیشن ۸۰ تن فضایی بسدون انسان سکای لاب توسط فرمانده های رادیو یسی تا تاریخ ۱۱ نوامبر هنگامیکه عمل سوم توسط سفینه ایولو اژیک کیندی پر تا ب گردد کنترل میگردد. سکای لاب سوم حامل چرالد بی کار ۴۱ ساله ادوارد سی کینسن ۳۶ و ویلیام ار فو ۴۳ ساله میباشد.

قرار است ایشان با سکای لاب یکجا شده و اپولورا با سکای لاب و صل کنند. در نظر است کیهان نوردان داخل سکای لاب گردیده و برای مدت ۵۶ روز در آنجا زندگی و کار نمایند.

## گرفتن نمبر تیلفون توسط نور

تا الحال چندین مرتبه پیشنهاد گردیده است که برای آزاد ساختن دست ها در مخابره تیلفونی اقداماتی گرفته شود. البته طر قزایدی درین باوه بیدان آمده است. پراپلم اصلی که باید درینجا حل شود عبارت از گرفتن نمبر تیلفون میباشد. درین زمان و قتیکه زیره صدا قومانده داده میشود لازم بود که از ساختمان الکترونی بسیار مغلق استفاده کرده و بکمک خود ماشین های حساب کننده الکترونی را بخواهیم.

چندی قبل یک انجیر امریکا بی یک طریقه بسیار ساده بی وایشهاد کسر ده است. درین پیشنهاد آن فرصی باوقا مصرف تا ۹ ثانیه ای ده چراغ میباشد شامل می باشد. آنها به نوبت به شکل دایره بعد از یک زمان یعنی روشن می شوند. برای اینکه نمبر تیلفون مطلوب به را گرفته بتوانیم لازم است تاروشن شدن عدد مطلوب به انتظار کشیده و بوقت وزمانش آن را در پیش میکرو فون به آواز بلند بگوید. امر صوتی یک ترتیبات مخصوص را مجبور به فعالیت ساخته و اشاره صوتی را به اشاره الکترونی تبدیل می نماید. خوب حالا شما از کجا می دانید که نمبر مذکور قبول گردیده است سیستم مذکور کدام قوه فیزیکی را بکار نداشته و باطمینان کامل نمرات را اخذ می نماید.





ویتامین (ث) ممکنست

موجب سقط جنین گردد

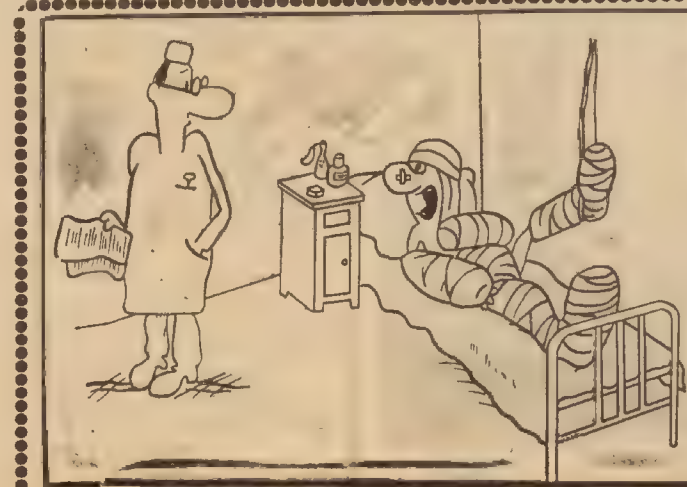
با وجود تذکرات دامنه دار مطبوعات و رادیو ها به زنان باردار که در دوران حاملگی نهایت احتیاط را در مصرف دوا مرعی دارند متاسفانه هنوز هم ۸۰ درصدشان به قرصهای گوناگون روی می آورند از آنجمله است دوا ی ارژنده ویتامین (سی) که میتوان برای جنین خطر ناک باشد .

دکتر کارل روز نباوئر رئیس کلینک اطفال پوهنتون دو سلدرف، ضمن دادن اخطار اهمیت این امر را تاکید نمود. وی در آزمایشهای خود معلوم ساخته است ۱۶ زن از ۲۰ زن بار دار که سه روز پشت سر هم شش گرام ویتا مین (سی) خو رده اند، دچار سقط جنین شد هاند . آزمایش با موشها نیز اثرات مشابهی را نشان داده است . همه موشهای ماده که در ایام هفتم تا چهار دهم پس از حاملگی روزانه ۱۵۰ میلی گرام ویتامین (سی) به نسبت یک کیلو وزن بدن در یافت داشتند ، سقط جنین کردند . بدینگونه ویتامین مذکور که در معالجه زکام و رفع خستگی بسیار موثر میباشد ، برای زنان باردار خطر جدی بشمار می آید . بسیاری اطبا تا کنون از این خطر آگاهی نداشته اند دکترو و زن باوئر همچنین اشاره به برخی دوا های باصلاح (بدون ضرر) مینماید که آنها نیز بنوبه خود میتوانند برای حاملگی خطر ناک باشند بدین جهت به خانمهای بار دار تو صیه مینماید ، در دوران حاملگی تا آنجا که ممکن باشد از مصرف دوا خود داری نمایند .

## اگر طفل شما در وقت غذا زیاد آب می نوشد

طفل قبل از آنکه به خوردن غذا آغاز نماید اگر خواسته باشد آب بنوشد . اما باید در نظر داشت که مقدار آب که به طفل داده می شود از اندازه معین زیادتر نباشد . اگر بطفل آب زیاد داده شود در آن صورت اشتهايش را خراب ساخته و ميل آن به غذا کمتر می شود . اطفال ۴ تا ۵ ساله را میتوان ربع گلاس آب داد . و طفل ۵ تا ۶ ساله را ثلث يك گلاس آب میتوان داد . اطفال سنين مكثب را تا نیم گلاس آب داده میتوانیم . اطفال ۱۲ تا ۱۶ ساله را تا ۳-۴ گلاس آب باید بدهیم . نه بیشتر از آن هر گاه طفل شما بیشتر از حد معینه آب مینوشد در آنصورت بهتر است آنرا به طبیب معالج ببرید . داکتر معالج بعد از مطالعات علت زیاد نوشیدن آب را معلوم نموده و مقدار معین آب را برای تان تو صیه خواهد نمود . زیرا زیاد نوشیدن آب از حد معین مضر صحت طفل شما بوده و تنها داکتر معالج می تواند علت آنرا در یابد .

اگر طفل شما در وقت صرف غذا آب زیاد بنوشد چگونه خواهد بود؟ بسیاری از فامیل ها این را يك عادت خراب برای طفل تلقی میکنند . اما بهتر است چائی که بار داده میشود بدون قند باشد . اطفال اکثراً در ایام تابستان در بین غذا بیشتر آب می نوشند .



و اجازه نمیدهند که طفلشان آب زیاد بنوشد تا اینکه غذای خود را صرف نکرده باشد . زیرا نوشیدن آب زیاد اشتهای طفل را خراب می سازد . در حالیکه بعضی اوقات این حرکتشان نتیجه بر عکس خواهد داد . آب اشتها ی طفل را در اکثر موا رد بهتر ساخت و طفل بكمك نوشیدن آب می تواند بیشتر غذا بخورد . نزد بعضی اطفال مقدار معین آهن وجود پائین بوده ازین نسبت آنها خیلی کمتر دارای اشتها بوده و آهسته تر غذای خود را می خورند . این نوع اطفال را باید درائنا ی صرف غذا هر اندازه که خواسته باشند باید آب بدهیم . و میتوان در صورت ضرورت عو ض آب ، چای سرد شده با لیمو یا نهبا

مریض پس از معاینه :

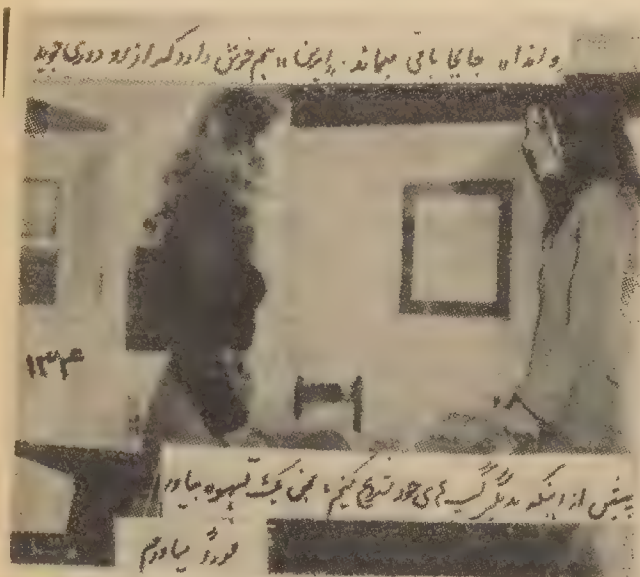
زود شو بمن بگو که کدام مریضی خطرناکی که ندارم !!!



در شماره های گذشته خواندید:

## حس خوش

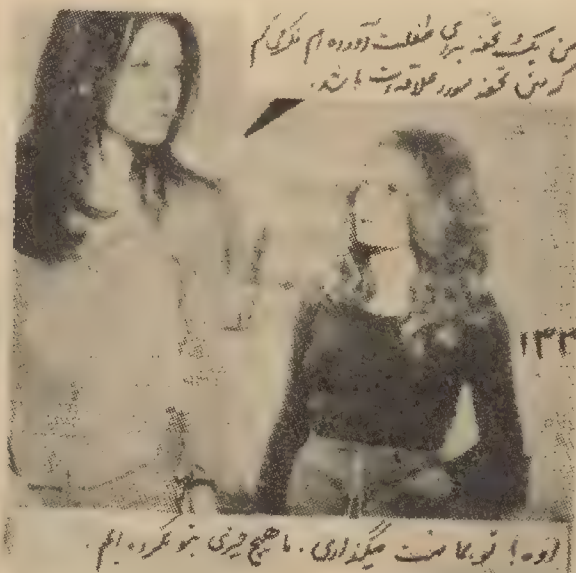
«واندا» دختر بست که در شرکت عطر فروشی يك وكيل دعوی بنام «زیو» کار می‌کند، يك وز اویه خانه دختری بنام «ایرین» که یکی از هممنفی های دوره شامگردی اش است می‌رود، و تصادفا در آنجا يك هممنفی سابق د یگرش را که «موريس» نام دارد ويك بچه دلپسند است نیز ملاقات می‌کند. «موريس» و «واندا» متقابلا به يكديگر ابراز دوستی نموده وبعد از چندی باهم از دواج می‌کنند. يك وز «واندا» می‌گوید که انتظار طفلی را داد و دیگر نمی تواند کار کند. اما «موريس» بخاطر معیشت خود و همسرش در پهلوی درس، بعد از جاست کار می‌کند و اینك بقیه داستان:



واندا، جایابی می‌ماند. ایرین «هم خوش دارد که از نو دوری جوید»

۱۳۳۳

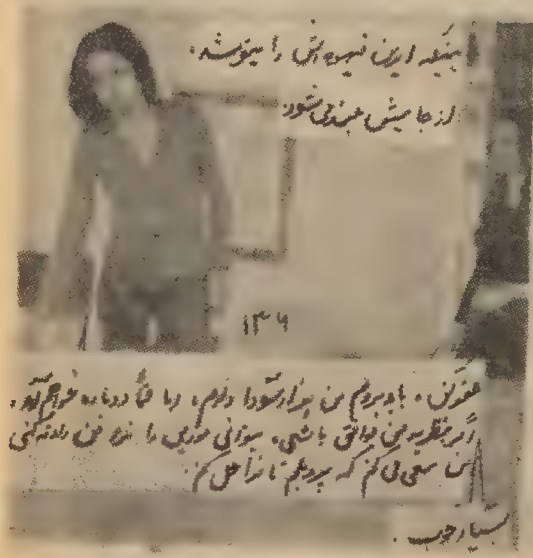
پیش از اینکه در برگه های خود تیغ بزنم، من یک قهوه می‌خورم  
فردا می‌آیدم



من یک قهوه برای طغیلت آورده ام نگرانم  
که من قهوه مورد علاقه ت را بزنم

۱۳۳۳

اوه! تو با من می‌گذاری. ما هیچ چیزی نبودیم. اوه.



ببیند ایرین قهوه اش را می‌نوشد.  
از جایش می‌زند خود

۱۳۳۴

عشق من، با پدرم من برادر خود را دارم، را قاتل در خانه می‌کشد.  
آمریکایی من را قتل می‌کشد، سوزانی می‌کند ما در خانه من را می‌کشد  
این سوزی که من که پدرم را می‌کشد  
سیار خوب.



خفته بر لب سینی ۹... می‌کشد پیریت.  
یک چوبی من قصه کن

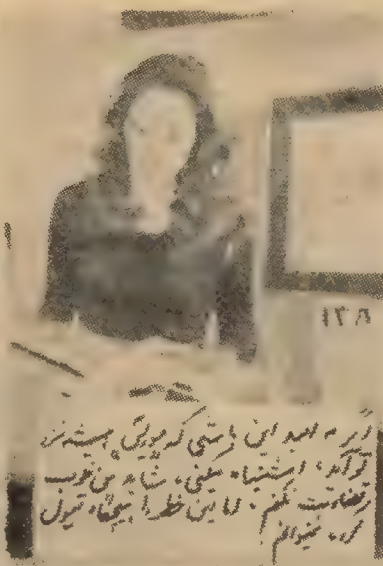
۱۳۳۵

واندا به شمشیر خاند  
می‌رود و ایرین با  
سخت زیاد به طبل  
نزدیک می‌شود و  
در راه دست نفا  
می‌کند.





سین کولم، دریم شیرین را یاد کنم



آر به ابد این درستی که برین همیشه من  
ترک کرد، اشتیاق طبعی، شاید من خوب  
تغذیه است نظم، اما این خط را بیجا و تیرن  
کرد، میخوانم

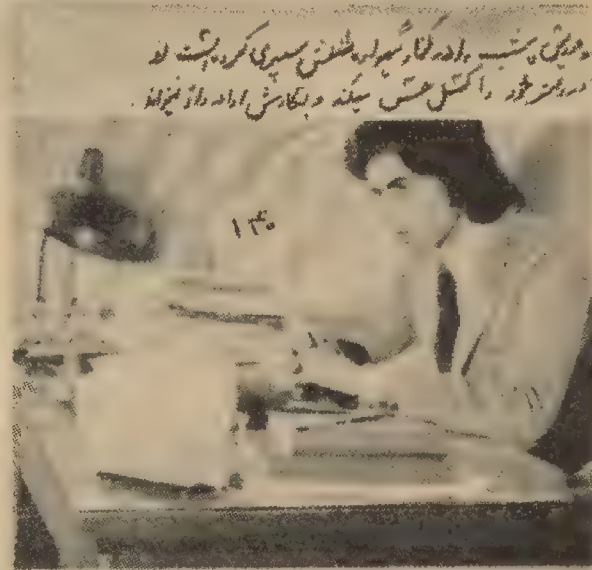


رواداه شایمانه ربانوردی میگرد

این دختر همیشه فکر برده ای درون است  
این خوش باطن که روزی او را بجای خود برین



بلی چوب پست ؟



و همین پست رواده کار سواد مللش سیری کرده است  
در دفتر خود را کسل حسن سینه و بکاشش اراده داد و نخواست



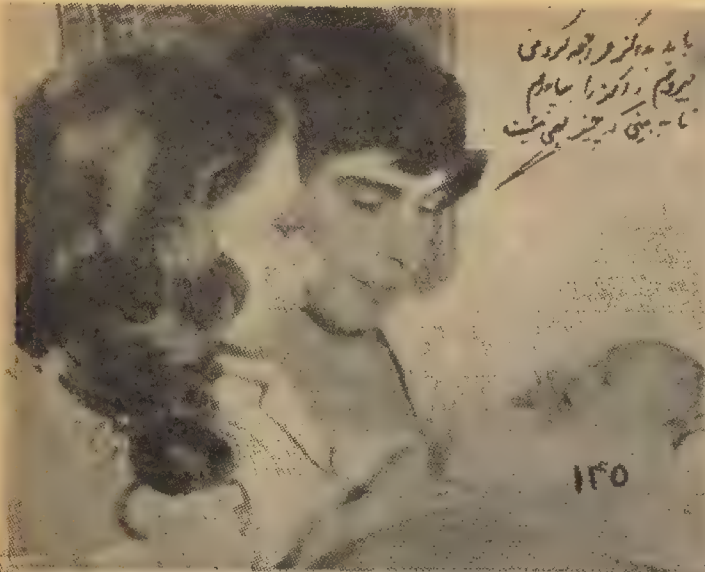
تغذیه که وقتش بخانه بیامد

برای بگو که دختر ی آیم



خاتم شما تعریف کرد، وگرنه که مثل شما طلب دارد  
خوب دیگر چه گفت ؟





باید به نظر خود کردی  
میرم و آنرا با تمام  
تا به این درخت نمی بینم

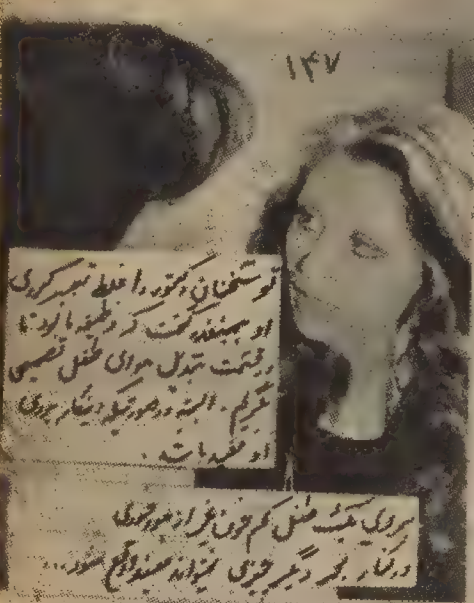
۱۳۵



در همین شب...

با وجود اینکه در خانه لاش میزدند، سرورم، سنا خنده...

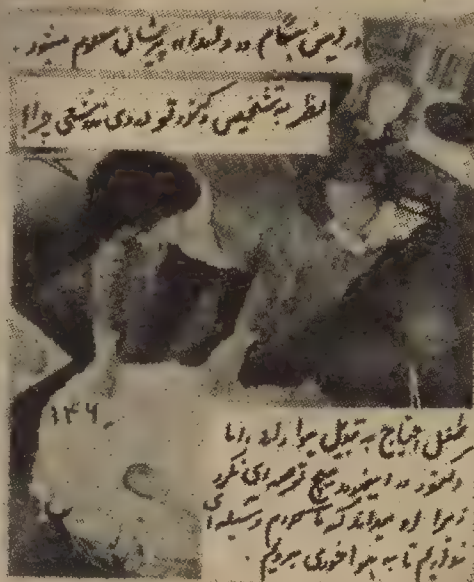
۱۳۴



۱۳۷

تو سخنانی که می گوید را خط می کشی  
او به جفا گفت که خط می کشی  
در وقت تبدیل برای خطی قصی  
میرم... البته در هر یک و دیگر  
او فکری داشت...

سرور می گفت من کم تو را می خواهم  
در خانه بر درخت می خیزد و می خیزد...

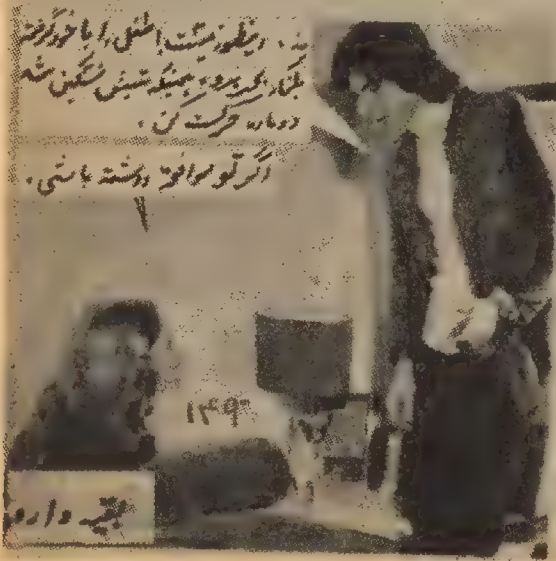


در این شب... پریشان معلوم میشود  
نظر به شخص و کوزه قود می بینم چرا!

۱۳۶

خطی جفا به تبدیل می دادند و اما  
و می گوید در این شب... می بینم  
زیرا او می دانست که با سرورم...  
می دانم تا به آخر می بینم...

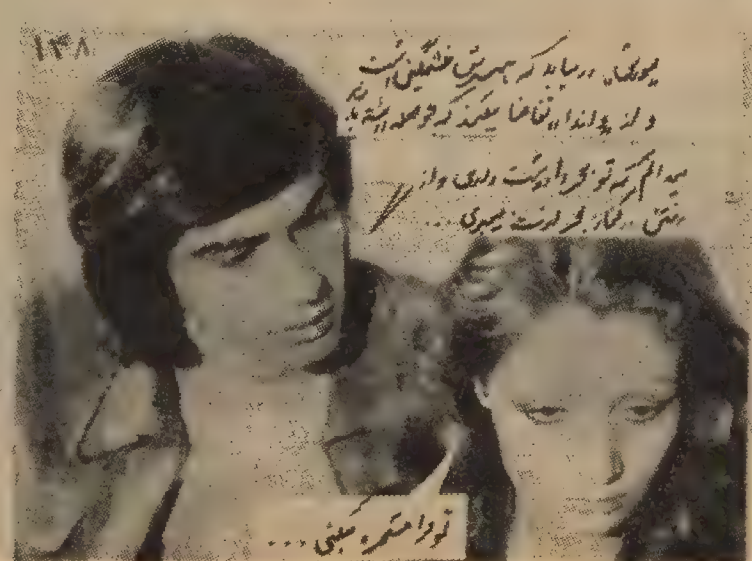
و کوزه در میان که خط  
سینا می گفت است  
و می گوید که در این شب  
آنقدر لحسم نیست که  
باید می شنید با شد...



۱۳۹

در این شب... می بینم  
بلکه... می بینم  
دو بار حرکت می کند  
اگر تو مرا می خواهی...

چشمه دارم



۱۳۸

می بینم... در میان که هر شب  
و از به انداختن می بینم که در میان  
می بینم که تو مرا می خواهی  
در این شب... می بینم...

تو را می بینم...





### از پوست صورت تان مواظبت کنید



در شروع گرمی - هوا پوست صورت نیز خشک و کدر میشود و با شستن با آب سرد و صابون صورت را تازه نگه دارید. هر روز صبح و شب با لوسیون مخصوص مواظبت کنید. **بقیه در صفحه ۵۹**



زن موجودی است که خانه بد آن خالی از شادی و سرور است. زن میتواند مرد را خوشبخت بسازد، همچنانکه همین زن است مرد را بدبخت هم میسازد. **بقیه در صفحه ۵۹**

(....)

(ملالی هما فضلیان)

آداب معاشرت

### چگونه صحبت کنیم

بعضی فکر میکنند چون خوش صحبت هستند باید همیشه متکلم باشند و به هیچ کس فرصت حرف زدن ندهند. گوش به حرف دیگران دادن خود هنری است و این هنر متعلق به کس نیست که خوب حرف میزند. بعضی ها فقط به دهان متکلم نگاه میکنند و منتظر هستند تا در فاصله ای که متکلم مکث میکند رشته سخن را از دستش بگیرند و خود وارد میدان سخن



شوند که البته بیسار زننده است. باید قبول کرد که هر کس حق دارد حرف بزند و باید به همه این حق را بدهند که حکایت شان را بگویند. آنوقت شما انسانی خوش صحبت و فهمیم هستید و از گوش دادن دیگران هم کلام موذن را فرا میگیرید.

### انتقاد بی مورد نکنید:

به هنگام مجلس آرائی و شیرین سخنی حرف نیش دار بر زبان نیاورید... مثلا شخص خاص را مورد انتقاد مستقیم و یا غیر مستقیم قرار ندهید اصولا طعنه زدن از ارزش

### کباب شامی

سه پلو گوشت سرخی را بعد از شستن با دستمال خشک کرده، کو بیده میزد. گوشت را با سبزی و یک خورد پیاز را نیز از سبزی بکشید و کمی گشنیز را ریزه کنید. همچنان دوخورد پیاز دیگر را حلقه حلقه نموده نیمه از آب با دوجان رومی را بکشید. **بقیه در صفحه ۵۹**





مترجم : محمد حکیم ناهفی

## طفل شما

### طفل وجدا شدن از شیر

اطفالی که بصورت حد و سط بامکیدن دستان ما در و یا چو شک بو تل شیر حس و غریزه طبیعی میکیدن شان اقناع می گردد، ممکن است قبل از سن هفت یا هشت ماهگی آما دگی خوش را برای شیر خوردن از پیاله نشان دهند. مادر چنین طفل میگوید: طفلم از شیر خوردن با بوتل خسته شده است زیرا اکثر قسمت پیشتر زیاد شیر بو تل خود را نخورده و با انگشتان کو چک خود همراه چو شک و بوتل



بازی می کند (ممکن است با شیر خوردن از پستان هم کمتر شیر-سیر بخورد)، وی علاوه می کند، وقتی از پیاله یا گیلان برایش شیر میدهم با کمال اشتیاق آنرا قبول می کند، این چنین اطفال بعقیده من برای جدا شدن تد ریجی آما ده می باشند. از طرف دیگر اطفالی هم وجود دارند که علاقه مفرط بامکیدن داشته (معمولا بیشتر شصت خود را می کنند)، در سن نه یا ده ماهگی ما درش در پاره وی چنین میگوید: آه! دکتر، طفلم چقدر بوتل شیر خود را دوست دارد! همیشه وقتی بقیه دو صفحه ۵۹



وایشیم دو نمونه از مودهای تازه لباس



# سرزمی بانقلاب بقیه

تأیید جای داستان :

گفتار مأمور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقیه ها زندگی اش را از کف داد. الک معاون کمیسر پو لیس به تشویق دیک گاردون به تعقیب مایتلند پیر که مردی موزی است میباید. رای بنت جوان که نزد مایتلند کار میکند، به اثر تشویق لولا بسا نسوا پارتیمان لوکس به گرایه گرفته می خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیروخته دهد، اما ایلا بنت خواهر رای از تغییری که در زندگی برادرش رونما شده ناراحت میشود. و بدیدن مایتلند پیر رفته خوا هش می نماید مقرری برادرش را قطع نکنند اما مایتلند تقاضای او را رد مینماید - ایلا مایوسانه با جانسن اتاق مایتلند را ترک میکند از طرف وزارت خارجه انگلیس مأمور حفاظت یک سند میشود.



سکرتر وزارت امور خارجه با احتیاط تمام مهر را بر رسی کرده سپس پاکت را در حضور دیک و مأمور پولیس مخفی که اسکو رت پاکت را بعبه دشت در سیف گذاشت. وزیر امور خارجه و قتی همه مراجعین به استثنای دیک رفتند باتبسم ساده ای اظهار داشت: هرگز باور نمی کنم که دوستان عزیز ما بقیه ها به این سند زیاده دلچسپی داشته باشند. معینا آنها سبب شدند تا اینقدر تدابیر احتیاطی را اتخاذ کنیم. چطور ناامروز هیچ ردپایی از قاتلان گنتر بدست نیامده است؟

«تاجای که من خبردارم هیچ اثری از آنها پیدا نشده است. تعقیب جنایتکاران داخلی اصلا در حوزه فعالیت من شامل نمی باشند و هیچ موضوع جر می نازمانی به مدعی - العموم میت ارجاع نمی گردد که یک مرافعه علیه متهم نتواند تکمیل گردد.»

لارد فارملی اظهار داشت: متأسفم بنظر من بهتر است موضوع تعقیب بقیه ها کاملاً در دست سکا تلند لارد محدود نماند. واگذاری کامل قضیه به سکا تلند یارد مسئولیت عامه را در مخاطره می اندازد و صحیح تر این خواهد بود که یک شعبه خاص برای تحقیق و تعقیب این موضوع رویکار آید. عجالتاً در اطراف تطبیق یک چنین نقشه می اندیشم.

دیک می توانست بگوید که این کنترل او را فوق العاده جلب کرده اما او مصلحتاً خودش را آرام گرفت لارد متفکرانه دستی به پیشانی خود کشیده اظهار داشت. من باشخص صدراعظم درین باره حرف می زنم و شما را برای این ما موریت پیشنهاد خواهم کرد.

فردا صبح دیک گاردون به خیابان داورنگ دعوت شد و صدراعظم خطاب به او گفت: یک شعبه جدید تأسیس شده که باید صرفاً به آن تهدیدها و نااحتی های مبادیه رزه کند که مسئولیت عامه را برهم میزنند.

و شما آقای گاردون در اس این تشکیل موظف شده اید. گرچه نسبت تقرر شما به این وظیفه سرزنش نکردند

دیک پرسید: چطور؟ مگر سر

ژونون



## ● او یک متخصص را مامور تفتیش ساخت تا کتابها را از نظر بگذراند

جانسن چاق عینا مثل اواز صمیم قلب به ایلا بنت علاقمند بود. تا وقتی ایلا نزد آنها بود جانسن سخت عصبی مینمود و به تهمت افکار موجه بود وقتی ایلا از آنجا دور شد او مرد بدبختی جلوه نمود و درست زمانی دیک بازوی ایلا را گرفته او را به باغچه پراز گلنهای گلاب رهنمایی کرد، بدبختی جانسن فزونی گرفت وقتی گاردون وایلادر وسط بوته های گلاب از نظر پنهان شدند رای پا خشم جتن آمیزی اظهار داشت: نمی دانم که این آدم درینجا در پی چه چیزی است. او مربوط به صنف ما نیست و از من نفرت دارد.

جانسن در حالیکه سعی مینمود خشم اشرا پنهان ساخته باشد گفت: رای نمیتوانیم باور کنم که او از تو نفرت داشته باشد او رو بهمرفته انسان قابل احترام و قابل دوستی است رای متفکرانه پاسخ داد: یک احمق محض. او یک آدم متظا هر است گذشته ازین او یک پولیس

بقیه در صفحه ۵۷

هستند ؟  
جانسن نگاهی عاجزانه و در عین حال پرسشگر بصورت گاردون افکنده بالکنت زبان پاسخ داد: بلی آقای بنت بسیار راضی هستند.

دیک احساس ناراحتی کرد ازینکه متوجه شد آقای بنت نمی بانیست از شغل جدید پسرش باخبری می گردید. حتی جانسن بابی میلی فراوان در اختفای این مطلب کوشید وقتی نان چاشت تمام شد و گاردون با جانسن در باغ تنها قدم میزدند جانسن مکونات قلبی خود را نزد دیک بیرون ریخته اظهار داشت من خجالت میکشم که به پیر مرد دروغ گفتم رای باید حقیقت را به پدرش میگفت. «دیک از پیش آمدخشمین و غیر دوستانه رای نسبت بخو دی خیزان بود ایجاد شدن بی جهت دشمنی نزد برادرز ایلا برایش رنج آورشد او آنچه را کشف کرد که اغلب دلدادگان باید آنرا کشف میکردند.

دیک متوجه شد که این آقای

بیپوشد، زیرا هر دو دستش تا سر شانه پارسمهای از لنگر کشتی تاج ها و ماهی دلفین نقش و نگار شده است.  
دیک پرسید: بقیه چطور.  
نه متوجه نقش بقیه پروی دستش تا امروز نشسته ام.  
اما نقش چند مار روی یک صاعدش خالکوبی شده و من آنرا دیده ام.

او خدا یا نشود که مایتلند جز دسته بقیه ها باشند.

دیک اظهار داشت: منم میخوام این مطلب را دریابم.

جانسن ابراز عقیده کرد: «به نظرم احمق خواهد بود که جزء دسته بقیه ها باشد یا مربوط به کدام دسته مشابه آن. در همین لحظه رای و خواهرش نزدیک شدند. رای قد ری گرفته معلوم میشد و گاردون حدس زد که او در همان لحظه بد خلق و ناراحت میباشد گونه های ایلا گل انداخته بود و بسیار هیجان داشت. رای بدون مقدمه صدا زد: (هلو- گاردون! پس شما بودید که افسانه های نسبت بمن در گوش خواهرم چکانیده اید شما الك را موظف ساخته اید که از من چا سوسی کند. من اینمو ضوع را میدانم زیرا من الك را در آنجا دیدم که چطور ...» خواهرش ایلا حرف او را بریده گفت: رای تو نباید اینطور با کلون گاردون حرف بزنی او بهیچوجه حرفی به زیا ن تو نزده است آنچه در باره تو میدانم، چشم دید خودم است و هم فراموش نکن که کلونل گاردون مبهمان پایا میباشد «رای غرشی کرد: هر کس نسبت بمن همینطور بدگمان میشود حتی جانس بیروهم نسبت بمن سوظن پیدا کرده است» جانسن اظهار نمود: بر خلاف همه نسبت بتو احساسی همدردی دارند.

از تشنج زمانی کاسته شد که جان بنت در حالیکه کمره را به گردن آویخته بود از دروازه سرخ رنگ باغچه وارد شد.  
«آخ آقای جانسن! از شما بسیار معذرت میخوام که هر بار ملاقات شما را به عقب انداخته ام اما نهایت خوشحالم که از شما در اینجا پذیرای میکنم در دفتر روابط دگران برای چطور است از کار او راضی

کار خود نمی رود ؟  
در حالیکه در قیافه جانسن آثار گر فتگی پدید می آمد اظهار داشت: می ترسم که او برای همیشه کارش را ترک کرده باشد. من میخواستم این موضوع را شخصا به اطلاع تان برسانم پیرمرد متوجه غیبت متواتر رای از دفتر شده و از کدام منبع مجهول اطلاع گرفته که رای یک زندگی مشکوک دارد.

او یک متخصص را مامور تفتیش ساخت تا کتابها را از نظر بگذراند اما خدای را شکر که تمام حسابها در وضع خوب بود. و من به اثر این اتفاق نزدیک پریده بودم.

دیک آهسته پرسید: احتمالا می دانید که مایتلند در کجا زندگی می کند و در کدام ناحیه ؟ و در شهر اصلا خانه شخصی دارد ؟

جانسن تبسمی کرد و بالحن آمیز جواب داد: بلی به یقین. یک سال پیش این مطلب را کشف کرده ام و میدانم که خانه او در کجا واقع است اما تا کنون به احدى درین باره چیزی نگفته ام. مایتلند در یک محله فقیر نشین به وضع خرابی زندگی میکند، زندگی او آنقدر ساده و فقیرانه است که به زندگی یکمرد بیکار شباهت دارد. در حالیکه او مالک ملینها ثروت میباشد به امور خانه شخصا رسیدگی میکند و در منزل چندان کاری هم ندارد. هیچگاه ندیده ام که مایتلند حتی یک پول هم برای خودش خرج کند. او تا امروز همان لباسی را می پوشید که وقتی تازه در دفتر مایتلند شروع به کار کردم در جانش دیده بودم. هر روز چاشت صرف یک گیلان شیر و دو پارچه نان مر با دار میخورد و گاهی سعی میکند مرا وادار به پرداخت پول آن بسازد.

آقای جانسن لطفا بگوید که چرا مایتلند همیشه در دفتر دست کش میپوشد ؟

جانسن سرشرا تکان داده اظهار داشت: «درین باره چیزی نمیدانم در سابق فکر مینمودم بعلتی دستکش میپوشد تا داغی را که بر پشت دستش دارد پنهان سازد اما او از آن آدمهای نیست که محض بخاطر یک داغ در پشت دستش دستکش





# دختران

## زندون



## مرد دل چو امان

نتوانستیم و من از ندیدن او به اندازه رنج میبردم که اخیراً نقش بستر بیماری گردیدم و مدتی يك تب سوزنده و مهلك من به دو تب سوزنده و شدید و طوفانی مبدل گردید با اینکه بین مرگ و زندگی دست به گیر بمان بودم لحظه عاقل از سوز و ساز و یاد او نبودم خلاصه زندگی من درامه انیست همه اشك خون در دوا و من قهرمان این تراژیدی میباشم . روزی عقب میز کارم بین اوراق پنهان بودم که پسته چای محترم انگشتی به در اتاق زد و وارد گردید و بعداً باکتری را بدست داد چنانکه چشمم به عنوان پاکت افتاد نمیدانم چه بلایی بود که بسرم آمد و رنگ برید و قلبم به شدت زد پسته چای

### اینهم زندگی من

۳ سال قبل دختری از خویشاوندان ام در کابل بامن طرح دو مستی و محبت بست به اولین دیدار قلب های مان باهم توافق پیدا کرد که این وضع به مرور زمان مسیر زندگی ام را تغییر بخشید که زیاده از این نه تاب گفتن است و نه تاب شنیدن اما بانه اینقدر با نیست عرض کرد و گفت که به همد یگر دل بستیم و قولی دادیم و این دوستی بر اساس صمیمیت استحکام یافت (راستی چقدر بنای سعادت انسان نا مستحکم است که به يك حرف و با يك نگاه خراب میشود و بر هم میخورد) رفته رفته تخمین مدت يك سال نسبت عدم فروست و بعد مسافه همد یگر رادیده

### قسمت سوم

## چگونه میتوانیم از تاثیرات منفی عوامل متخلفه بالای فکر کردن جلو گیری نمایم؟

پوهنمل غلام جیلانی یفتلی

در شماره گذشته از انواع گوناگون فکر کردن بحث کردن پهلو های مختلفه آنرا بر رسی نموده و هم را ها و طرز العمل های درست فکر کردن را مطرح ساخته و خاطر نشان نمودیم که برای پرا بجم طرق متعدد حل وجود دارد و باید بوسیله صحیح و معقول فکر کردن بهترین و موثر ترین راه را انتخاب نمایم . در زندگی انسان عوامل مختلفه داخلی و خارجی وجود دارد که دوسته چگونگی فکر کردن ما را متاثر می سازد و ما را به فیصله های میرساند که صلاح کار در آن سراغ

ندارد . عوامل داخلی و با آن عواملیکه در خود ما وجود دارند مانند آرزو ها و هوسها ، احتیاجات ، احساس ها و عواطف مفکوره ها و نظرات ، عدم آگهی و بی اطلاعی و بالاخره تمایل دابه باور کردن آنچه گفته و شنیده میشود عملیه تفکر ما را تا اندازه زیادی متاثر میسازد و چنانکه گفته شد این عوامل ما را به اخذ چنان تصامیمی و امیدارد که اکثراً نادرست میباشد .

بقیه در صفحه ۶۱

## نامه های

وطن عزیز ما ست این جوا ناناند که به خاطر پیشرفت و تحولات وسیع و همه جا نیه کشور آما دگی خود را ابراز نموده و از هیچگونه فداکاری در راه و طن دریغ نمی نمایند .

حالا که همه به آرزوی خود رسیده ایم لازم است ما بایک جهش تند با کار وان جمهوری بسوی يك زندگی مسعود و مرفه دو ش بدوش هم با متانت و جرأت بدون لغزش و انحراف گام بر داریم دور نیست آن رز یکه ما کشور خود را آباد مردم خود را مسعود و آرام بنینیم و بر عقب ماندگی های گذشته خویش فایق آییم .

بنیاعلی م تقی از لیسه ابن یمن: نامه شما به اداره رسید موضوع که شما انتخاب نموده بودند و اقامه جالب بود اما شما میتوانید پاکمی تمرین و مشق و مطالعه بیشتر نوشته های خو بتر و بهتر به ما بفرستید در انتظار نامه های بیشتر شما .

\*\*\*

### بنیاعلی ضیفم شنبلی :

مضمون شما به اداره مجله رسید از همکاری تان تشکر اینهم قسمتی از مضمون شما . جوا نان یگا نه عنصر و نیروی فعال در نظام جدید و جوان جمهوری







## قهرمانان سیاه هنوز احساس خستگی نمی کنند

مترو گو لدن مایر رقیب و ر کلمبیا عاید سر شاری آورده است. حالا فکر می شود که مردم سیاه پوست بحیث بهترین مارکیت برای عرضه فیلمهای سیاه میباشد تقریباً نیم فیصد کمپانی های تولید کننده از جیب سیاهای پرداخته میشود.

در اوایل فکرمیشد که از سیاهان میشود در فیلمهای سخن و یا در

رژیسورهای دیگر حلقه انحصار فیلم برداری و سینما داری سفید پوستان را شکسته اند.

سیاهان مانند موجی در امریکا نفوذ کرده و اکنون آمنگ اروپا نموده اند.

بلیک موویس یا فیلمهای سیاه سلسله فیلمها یست که توسط رژیسوران سیاه پوست و هنر مندان دیگر تهیه شده برای کمپنی

بز دیدن این منظره به تعجب افتاده بدون اینکه تسلیمی از من گرفته باشد و یا باز خواست شیرینی نماید راه منزل پیش گرفت بعد از مطالعه آن لحظه در افکار پراکنده غقبمیز کارم غوط ور شدم بعداً تصمیم گرفتم که خانه و خانواده و ماموریت و همه راترك گو یم الندا فکر دیگری بمن تسلط یافت تا پرده شرم از چشم یر داشته موضوع را به سمع رئیس و اغضای فامیل ام برسانم در این فرصت نیز چیزیکه باعث ناکامی و بد بختی ام شد حیای بیش از حد بود.

بهر صورت دیری نگذشته بود که پدر و مادرم جهت عیادت اقوام رهسپار کابل شدند با وجود یکه حین شستن لباس نامه دوست داشتنی ام بدست مادر و حتی به دست فرد فاملیم افتاده بود و راز دیرینه ما بکلی افشاء شده و آنها اطلاع و معلومات کافی از این و آن هم داشتند ظالمانه خواهر دیگرش را بقیه در صفحه ۶۰

## رسیده

### خواهر عزیز پیغله و حیمه:

نامه شما به اداره مجله رسیده از حسن نظر شما تشکر مجله ژوندون از شما و در خدمت شما ست امیدواریم که همکاری یتان را با مجله خود ادامه دهید.

بنیاعلی محمد فاروق از کارته ۳ :  
مکتوب شما به اداره مجله رسیده از همکاری یتان تشکر.

بنیاعلی امان الله بریال :  
شعر شما به اداره مجله رسیده زما نیکه نو بت آن رسیده نشر میشود از همکاری تان تشکر.

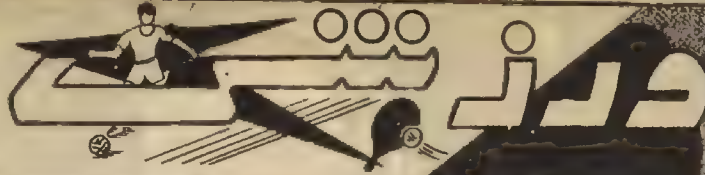


قسمت های ضیایی کار گرفت اما اکنون سیاهان در فیلمهای که ضایی نمایش اعمال وحشتناک موضوعات سکسی و شوره های دزدی های بزرگ و غیره موقعیتهای پروا ن کسب کرده اند چنانچه در فیلم سیاه بنامهای رشافتو و سو پر فلای از جمله فیلمهای یست که امروز در اروپا نمایش داده میشود.

فیلم جیمز باندی رشافتو برای کمپنی ستروگولان مایر (۱۸ میلیون دالر) آورده ، در حالیکه عاید فیلم سوپر فلای اینلام و ۲۵۰ میلیون دالر رسیده است و به این ترتیب فیلم مترو پول دو باره زنده شده و از نورونق گرفته است .







## باسکتبال نسوان در چمنار یوم پوهنتون

**آینده دختران معارف خیلی درخشان بنظر میخورد.**  
**بازی روزهای اول نسبت به اخیر خیلی ضعیف بود.**



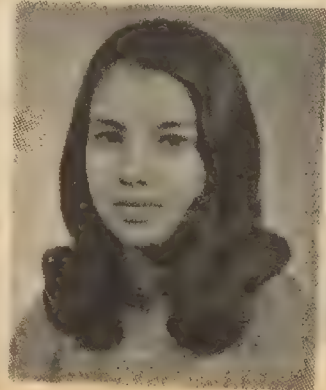
دختران معارف و پوهنتون مقابل هم قرار دادند

شود و تمام تیم های ورزشی نسوان در آن مسابقات شرکت می کنند. تیم های معارف و پوهنتون مقابل هم قرار دادند. بازی در صحنه ۶۲

### چهره های ورزشی



**پیغله فریبا پشتهون :**  
در میان باسکتبالیست های نسوان معروف هرگاه نام از درخشانترین چهره های ورزشی به زبان آید چندین درصد همه قرار میگیرد که فریبا پشتهون هم از همین هاست. موصوف نه تنها به ورزش با این همه شهرت رسیده، دروس مکتب را نیز به همان سویه نقیب کرده که در زمره ممتازترین دختران قرار میگیرد. فریباست اورانه تنها همصنفان و باسکتبالیست های لیسه را به بلخی توصیف مینماید دختران دیگر که اورا می شناسد مخصوصا ورزشکاران همیشه به توصیف نام او را یادآور میشوند. پیغله فریبا ۱۸ سال عمر داشته و چهار سال



شاعلی عبدالحمید متعلم صنف ۱۱ و چهره درخشان ورزشی لیسه استقلال، چهار سال است فوتبال میکند و علاوه بر آن علاقه گرفتن به انلتیک و تمرین اکون و طیفه کیتانی انلتیک لیسه استقلال نیز به عهده اش گذاشته شده. شاعلی عبدالحمید یک ورزشکار برده بار و با حوصله بوده در وقت صحبت خیلی جدی به نظریه خود علاقه به همه ورزشکاران داشته و آینده سپورتین هارادوست دارد که تارو حقه قوی داخل میدان گردد.

است باسکتبال مینماید متعلم صنف ۱۲ بوده به انگلیسی خوب تکلم می نماید و علاوه باسکتبال به آبیازی و تنیس علاقه زیاد داشته و سپورتینی را که دارای کمترین ورزشی نباشد بدش می آید.

چشم آنانیک به ورزش کشور علاقه و دلچسپی دارند با شنیدن خبر افتتاح تورنمنت باسکتبال نسوان روشن شده و تصوراتی که از آینده ورزش در کشور داشتند به حقیقت پیوست و ورزش کشور را یک گام درتوصل به هدف عالی و واقعی که آرزوی مردم ما را تشکیل میدهد نزدیکتر یافتند.

این تورنمنت که به سیستم لیک برگزار شده بود به ابتکار آمریت ورزشی پوهنتون و به همکاری ریاست تربیت بدنی وزارت معارف روز ۱۹ سنبله آغاز یافته و تا اول میزان دوام کرد که در آخر مسابقات برای قهرمانان اول و دوم و سوم کپ های داده شد. درین تورنمنت پنج تیم از لیسه های نسوان معارف و پوهنتون کابل که سه آن بنامهای تیم های الف، ب و ج از معارف و دو تیم دیگر بنامهای تیم های د و ه از پوهنتون شرکت داشتند.



ولی به همه حالت تیم های معارف بصورت خیلی ابتدایی بازی میکردند و در مقابل تیم های پوهنتون خیلی ضعیف بودند که علت آنرا، تمرین و تشویق کم، اشتراک نکردن در تورنمنت ها و داشتن معلمان سپورت و نمایان شدن برابری چشمان زیاد تماشاگران و نبود کردن، که تماشاگران با سخنان و پرزه های ریک خود بعضی تشویق و سایل ناراحتی آنها را فراهم کرده بودند.

تیم های پوهنتون که درین تورنمنت لیاقت خود را ثابت ساختند با جدیت و تکنیک های عالی مسابقه کردند که همه تماشاگران و داوران مسابقات آنها تأیید و اظهار میداشتند که واقعا تیم های پوهنتون زحمت کشیده تمرین بیشتر نموده تا توانسته اند نتیجه خوبی ازین تورنمنت بدست بیاورند.

درین تورنمنت ثابت گردید که تاجه حد فرق بین تیم های معارف و پوهنتون موجود است و مشق و تمرین تاجه اندازه در راه موفقیت در مسابقات موثر است، زیرا تیم های پوهنتون که با قبول زحمات و تکالیف مشق و تمرین کرده و خود را برای مسابقات آماده ساخته بودند نتیجه بهر طور دلخواه شان بدست آوردند و تیم های معارف که تمرین بیشتری نکرده و درین امر توجه میندول نداشته بودند نمرات کمی ازین مسابقات حاصل نمودند ولی استعداد آنها در خلال مسابقات به ظهور میرسید که اگر به آنها وقت تمرین میسر

کپتان تیم سرخ پوهنتون مستحق مدال و کپ شد



## ورزشکاران لیسه حبیبیه



عده از ورزشکاران لیسه حبیبیه

حمید و شباعلی محمدعلی باسکتبالست های مشهور و شباعلی اخترمحمد بینک پانک یاز معروف لیسه حبیبیه . ورزشکاران موصوف درحالیکه احساسات پاک وی آرایش شان در اولین برخورد انسان را بخود جلب میکرد و درک میکرد که آنها جوانب مختلفه زندگی مخصوصا ورزش را در حالیکه شرایط محیط و ماحول خویش را با آن وفق داده آنها تحلیل نموده اند سخن را چنین آغاز کردند : چون سخن در اطراف ورزش میچرخد بهتر است ورزش را در کشور تحلیل و بعد از آن آنرا در لیسه حبیبیه مطالعه و بررسی نمایم . به همه معلوم است که اساس همه چیز را اقتصاد تشکیل میدهد و ورزش نیز بدون اقتصاد نمیتواند استقرار خویش را حفظ نماید و به پیش رود .

تا وقتی که بود چه کاشی برای ورزش اختصاص داده نشده و درین راه به مصرف نرسد امید بهتر شدن آن را نباید داشته باشیم، ما امروز در کشور خود نمیتوانیم از ورزش نام ببریم و اگر هم چند ورزشکاری موجود است، که با وجود آمدن نظام جدید ممکن است بعد ازین خود را تبارز داده و استعداد خود را برخ همه بکشند زیرا بعد ازین امید بهتر شدن همه چیز برای ما موجود شده در حالیکه وسایل ورزش برای ما میا است و نه غذا میخورند و آنهم در چند ورزش محدود مثل فوتبال و چند بازی مخصوص که علاقمندان آن نسبتا زیاد است و ورزشکارانی داریم، حالا اگر این ورزشکاران به اصطلاح خود را ما با ورزشکاران کشور های دیگر مقایسه نمایم دیده میشود که از نگاه وسایل و غیره فرق شان از زمین تا آسمان است آنها اعضای فدراسیون های ورزش خود بوده - لباس خوب می پوشند، غذای خوب می خورد، ربه های علمی ورزشی دارند، صحبت شان بیمه شده سایر وسایل میبشیت شان در خارج از جهان ورزش تدارک میگردد و تشویق را در حالت از طرف همه مردم می بینند . در حالیکه ورزشکاران ما اولادانی وسایلی و هیچ بود . اند در اخیر با ذ منیت

به هر صورت وقتی به اداره لیسه انسان برسد یک شور شفق یک احساس برانسان غلبه میکند این همه احساسات زاده هنر نامی و تبارز استعداد و قدرت فوق العاده یکتا از شاکردان این لیسه است که با کشیدن تصویری از قائدملی مانیاعلی مجدداً آنها برخ هر بیننده می کشد و بازبان حال میگوید: اینجا استعداد های نهفته است که اگر زمینه تبارز آن مساعد گردد دیگر هنرمندان - ورزشکاران علم را مجال نخواهد بود که یکه تاز میدان باشند بلکه رقبای خویش و اهران درین کانون معرفت و تربیت سراغ خواهند کرد . چون هدف ما ورزشکاران بود بدون آنکه از هنرمند مذکور چیزی ببریم نخست نظر شخص مدیر لیسه شباعلی نادی که یک جوان با دره به نظر میخورد، در مورد ورزش لیسه خواستم که در جواب چنین اظهار داشت: لیسه حبیبیه که با این همه نام بزرگ تا امروز نه میدان فوتبال دارد و نه میدانی دیگر ورزشی - اگر چه در عقب تعمیر میدان بزرگی به همین منظور موجود است ولی بحالت خاوازا افتاده در حالیکه کدام میدان دیگر نیز ریاست تربیت بدنی وزارت معارف در دسترس خویش ندارد با این میدان که در تربیت بدنی بیش از پنج هزار نفر تعلق میگیرد کدام توجه تا امروز نشده، امیدواریم در پرتو نظام جدید در حالیکه امید به برآورده شدن همه آرزوهای ما موجود است درین زمینه نیز برآوروی خویش کامیاب کردیم . لباس هم کمتر بدسترس ورزشکاران مافزار میگردد از ناحیه توپ خیلی به مشکلات گرفتار هستیم و مثل اینها مشکلات زیادی هم اکنون دامگیر ماست و شاید در آینده قریب این همه مشکلات چاره جویی شده و تا اندازه آرزوهای ورزشکاران ما برآورده گردد. درین لیسه سه نفر معلم سیورت موجود بوده و بر علاوه یک نفر از معلمین هندی بنام

در کشور عزیز ما هرگاه نام از ورزش و کانون ورزشی بر زبان آید لیسه عالی حبیبیه در صدر همه قرار میگیرد - این مرکز علم و معرفت همچنانکه در تعلیم و تربیه اولاد این خطه باستانی منت بر گردن افراد این کشور گذاشته ، در پی ورزش جسمی و تربیت بدنی نیز از هیچ مرکز تربیتی عقب نمانده . اگر از هر ورزشی یاد آور شویم چه شنا باشد یا تلتیک ، پهلوانی باشد یا زیبایی اندام و یا بازی های اجتماعی دهر زمان و هر جا مقام عالی در اختیار ورزشکاران لیسه حبیبیه بوده .

این لیسه که در هیچ تورنمنتی گرفتن کپ را از دست نداده و دوشادوش سایر لیسه های مرکز به پیش رفته گاهی همچنان واقع شده که دیگران را از گرفتن کپ محروم و همه را در حیطه تصرف خویش آورده و در صدر همه قرار گرفته . و اگر هم زمانی نتوانسته در همه ساحات سیورتنی قهرمانی را حفظ نماید حداقل در چند رشته خود را به این افتخار رسانده . چنانچه سالها قهرمانی فوتبال - باسکتبال - زیبایی اندام و غیره در دست قهرمانان لیسه حبیبیه بوده و دیگران را مجال دستیابی به آن نبوده بیاید گذشته و آموزش کرده و وضع کنونی ورزش را درین مرکز فرهنگی که سالها قهرمان داشته و کنون نیز جوانان با استعداد و پر قدرت و ادراختیا خویش دارد مطالعه کنیم . جندی قبل سری به این لیسه زده و خواستم از نزدیک با ورزشکاران آن صحبت نمایم ، قبل از آنکه داخل تعمیر لیسه گردم دیدم آن تعمیر با عظمت که از ساختمانش چند سال پیش نمی گذرد تقریباً اوراق شده شبیه هایش بعضاً شکسته - رنگ دیوار ها پریده فرش تپل و نیمه آن خراب شده و مثل آن چیز های زیادی نظر انسان را جلب میکرد که با دیدنش ناگه و تالم برانسان مبتولی میگردد



در عکس علاقمندان لیسه حبیبیه به فوتبال دیده میشوند که در ساحات تفریحیه تمرین می پر دازند . شماره ۳۰



خنده فکر را قوی و بدن را توانا گرداند  
خنده بزرگترین اسلحه در جنگ  
زندگی است .  
مردی که دوسر د زندگی می خندد قابل  
ستایش است .  
فرستنده : مهی صاعد



## جانورشناسی

شخصی در رستوران مشغول خوردن غذا بود دفعتاً پیش خدمت را صدا کرده گفت:  
این چه چیزی است که در غذای من راه می رود؟  
پیشخدمت : من چه میدانم آخر من هیچ وقت درس جانور شناسی نخوانده ام .  
فرستنده : فرید احمد

## شاعر تازه کار

یکروز شاعر جوان و تازه کاری دیوان اشعار خود را نزد استاد خود برده و از وی خواستی  
کرد که در مقابل اشعار سست و بی معنی او علامت صلیب بگذارد .  
پس از چند روز شاعر جوان برای گرفتن دیوان خود مراجعه کرد و بعد از ورق زدن  
تمام دیوان دید که هیچ علامتی گذاشته نشده است . ازین واقعه خیلی خوشحال شده و  
گفت:  
- معلوم میشود اشعارم سست نبوده که علامتی نگذاشته اند .  
صبحی است اما اگر من خواهی شما را بجا میاورم دیوان شما به قبرستان  
مسیحی ها شباهت پیدا می کرد . فرستنده : احد عزیز زاده



اینه بخدا آمر صاحب رشوت  
نمیگیره ، پول هاره ده باطله دانی  
می اندازه ...!

نوشته : جلال نورانی

فانتیژی وطنی

## معالمه



ساعتم تیر اس - یک کوت نفره  
پیش غره منتظر سا ختیم .

معلمه را استخدام نمودی ، او آنقدر  
درس ها را خوب تشریح میکند که  
حتی برای من هم دلچسپ است .  
من بکلی تاریخ و جغرافیه صنف پنجم  
را فراموش کرده بودم ...  
روزی ها از پی هم گذشت ، معلمه  
هر روز برای درس دادن می آمد ، پدر  
و پسر با علاقه سخنان او را می  
شنیدند ، تا اینکه یک روز بلی یک  
روز آه از نهاد مادر عبدالله بر آمد  
بعوض پسرش ، شوهر او کامیاب  
شده بود ، پدر عبدالله جان هم آه  
معلمه به توافق رسیده تصمیم  
گرفتند با هم ازدواج کنند و کردند .  
اکنون که سالها از آن روز می  
گذرد ، آمر صاحب درس های تاریخ  
و جغرافیه صنف پنجم را فراموش  
نکرده است . مادر اول عبدالله ، یعنی  
مادر اصلی او که خودش با عشت  
آشنایی معلمه و شوهر خود شده  
بود ، چاره ندارد جز اینکه بسو زد  
و بسازد ، حالا عبدالله جان نام خدا  
کلان بچه شده یگان روز فوتبال هم  
میکند .

(پایان)

مادر عبدالله جان با شنیدن این  
جملات بنای پر خاش کردن را گذاشت  
و هر دو پایش را در یک بوت گری  
بلند کرده گفت :  
- باید حتماً یک معلم خانگی برای  
عبدالله جان استخدام کنیم .  
آمر صاحب چیزی نگفت و به مستخدم  
امر نمود تا بکسش را در موترالفش  
بگذارد .  
عبداله جان را مادرش بسیار و  
دوست داشت ، موقع صرف نان شب  
باز هم در اطراف میز نان بحث تنیدی  
بین پدر و مادر عبدالله جان در گرفت  
و بالاخره پدر راضی شد که یک معلم  
خانگی استخدام کنند . بعد از جستجوی  
زیادی دختر جوانی را بصفت معلمه  
خانگی استخدام کردند . بعد از آن  
روز آمر صاحب به درس های پسر  
خود شدیدا علاقه گرفت ، حتی همراه  
معلمه خانگی همکاری میکرد ، به  
زنش گفت:  
- واقعا که فکر خوبی کردی و این

هر روز بکس مکتب عبدالله جان  
را لاله گلبدین تا مکتب همراهش می  
برد و موقعی که از مکتب رخصت می  
شد ، لاله گلبدین دم دروازه مکتب  
بکس او را دو باره گرفته او را به  
خانه می آورد . معلم های مکتب به  
عبدالله جان توجه داشتند . آن روز  
لاله گلبدین مکتوب یکی از معلمین  
را به پدر عبدالله جان که آدم متشخص  
و معتمدی بود داد . پدر عبدالله جان  
نامها را باز کرد و اینطور خواند .  
جناب محترم فلانی خان (یعنی آمر  
که من را و راه اجازه شما مانند زیر  
دستانش آمر صاحب مینا هم ) بنده  
زاده شما عبدالله جان بچه با نظافتی  
است ، نسبت به ساسا - یسر  
شاگردان لباسهای خوبتر و نظیفتر  
می پوشد و هیچوقت کمبودی در  
وسایل در سی او دیده نشده ، اما  
باید به اطلاع شما برسانم که در  
مضامین تاریخ و جغرافیه که بنده  
تدریس می نمایم ضعیف است ،  
مضامین دیگر را نمیدانم ، در حصه  
خودم موضوع را به اطلاع رسانیدم  
امید است درین قسمت تو جبهی  
بنمایند .



بدون شرح



## در محکمه

رئیس محکمه از متهم که يك مرد لاغر و مردنی بود پرسید: است چیست ؟  
متهم جوابداد :- هیبت جان قویدل !  
رئیس که بشدت خنده میگوید گفت :  
- راست میگی یا ماره می ترسانی ؟



- نی دوست عزیزده خانه کمی مصروفیت دارم و نمیتانم به محفل تان اشتراك كنم .

\*\*\*\*\*

## عذر بدتر از گناه

پدر روبه پسر خود نموده گفت :  
- توا دنیروز تاحالا پنجاه افغانی از من

گرفته ای حتما رفته و مشروب خورده ای .

پسرش گفت: بخدا قسم مشروب نخورده‌ام پنجاه افغانی شمارا بابیست افغانی که از مادرم گرفته بودم دیشب در قمار باختم .



بدون شرح



بدون شرح

رسید و بعد از اخذ اجازه پدر و رفت، آمر بادیمن او اندکی از چایش بلند شده گفت: - چه کم است دختر جان...  
دختر لبان غنچه مانندش را از هم کشوده با ناز دانه‌گی خاصی شکایت کرد:  
- آمر صاحب عمومی .

- جان ...

- شکایتی دا شتم ...

- یگو نفس ...

- آخر ... اینچا رانگاه کنید ...

اودامن خود را قدری بلند کرد تا پارگی جورایش را نشان بدهد ، آمر عمومی عینک های خود را در چشمش جابجا کرده گفت:

- می بینم ... خوب چه شده ... ؟

- جورابم راپاره کرده .

- کی پاره کرده ؟

- آقای کو لپا تکو ف ... او یا شست

بروی میز کوئید، میز شکست و پروی زانوئ من افتاد .

اوهر وقت عصبی شود بامش بر وی میز مامورین می‌کوبد، تعویذخانه از میز های شکسته پر شده ....

دختر همانطوریکه قسمت پاره شده جوراب را نشان میدان تمام جریان رافصه کرد و خصوصیات کولیباتکوف را برای آمر عمومی تشریح نمود ، آمر عمومی از چند نفر دیگر هم سوالاتی نمود و معلومات خود را درین قسمت وسیع تر ساخت . روز بعد دفعتا دروازه آقای کولیباتکوف باز شد و در آستانه دمر در فوی

هیگل و پرووری نمایان شد، این شخص قوی هیگل و پر زود که به پروبادی و ملا یمت معروف بود همان آمر عمومی اداره ما بود کولیباتکوف باز شد و احترام او از جا بلند شد و لی

آمر عمومی او را دوباره درجایش نشاند خودش مقابل میز او قرار گرفت و بعد دوسیه ای را باز کرده گفت :

- این مکتوب را شما امضاء کرده اید؟

کولیباتکوف گفت:

- بلی قربان ...

- سه جا غلطی دارد .

- ساین قرار داد را شما ترتیب داده اید؟

- ها... بلی صاحب ..

- ناقص است .

- اصلاحش میکنم قربان

درینوقت هر دو مشت آمر عمومی بالا رفت و بانست عجیبی بروی میز کولیباتکوف کوبیده شده، چنان صدای برخاست که جمله (چه وقت اصلاح میشود ) آمر عمومی در میان آن غم شد، پاره های میز شکست و میز پروی زانوهای کولیباتکوف افتاد.

رنگ از روی کولیباتکوف پرید... چند وقت بعد کولیباتکوف از آن اداره تبهیل شد، کسی نمیدانست بکجا رفته ، مامورین میگفتند ، شاید بعد ازین و زدن برداری کند ، یکی میگفت: شاید خواننده او پرا شده باشد بهر حال دیگر اورا ندیدیم.

پایان

## تعریف پیانو

معلم :- فرید پیانو را تعریف کن.  
فرید پس از لحظه ای فکر جوابداد :  
- پیانو حیوان چهارپای بزرگی است که پوست محکم و دهان بزرگی دارد که در آن دندانهای سفید و سیاه دیده میشود به بعضی آنکه بدندانهایش دست زده شود بصدا بلند فریاد میزند .

## گله از حافظه

زن وشوهری یاد از گذشته ها می نمودند و از دوران نامزدی خود حرف میزدند زن گفت :  
- بخاطر اینکه نمیتوانم چیزئیات دوران نامزدی خود را بخاطر بیاورم وحافظه ام ضعیف شده رنج میبرم .  
شوهرش گفت :  
- من بر عکس تو بخاطر حافظه قوی که دارم رنج می برم زیرا هیچگاه اولین بر خود را که منجر به ازدواج با توشد از یاد نمی برم .

ترجمه : غامغانی

فانتیزی خارجی

## میزهای شکسته

سوخه به مامورین نمی‌خوراند .  
اتفاقا کولیباتکوف بدخو پای یکی از میز ها را شکست یعنی همین میز های قشنگ و جدید را... اصلا با لای مامور دیگری قهر شده بود ولی بامش پروی میز محترمه زلاتیوا ماموره محاسبه نواخت و صدای شکستن میز بلند شد، میز بروی زانوئ دوشیزه افتاده جوراب نیلونی او را تار تار ساخت کولیباتکوف با تعجب بطرف مشت خود دید، در اتاق خاموشی سنگینی حکمفر مایود، ماموره که متوجه پاره شدن جوراب خود در قسمت ران گردید دفعتا با آواز متین و محکمی سکوت را شکسته گفت :

احق !

کولیباتکوف که هرگز چنین انتظار نداشت تکان خورده نولا بی‌نیاش سرخ سدو بطرف ماموره دقیق نگاه کرد، تمام مامورین انتظار داشتند که واقعه ای اتفاق بیفتد واقعه نظیر واقعات پولیس ، درینوقت یک باردیگر لیان گوشتی و زیبای ماموره مینی ژوپ پوش از هم باز شده تکرار کرد:

- احق !!

کولیباتکوف بادیستجایی به اطراف نظر انداخته از اتاق خارج شد، او حتی يك كلمه هم حرف نزد .

میز شکسته را از روی ران های خو ش تراش دوشیزه برداشته به تعویذخانه نهروند،

بابه نیچو بانگاه های پراز دلسوزی به میز شگنی که شکسته بود نگاه میکرد، دوشیزه خنده مقلراته ای گرد ولی ترس دد دلش پیچیده بود او گفت :

- بین چه مربوط است که او آمر است، او حق ندارد مرا توهین کند، آنهم در صورتی که حرفش متوجه من نیست و من قصصی لی ندارم ، چه حق دارم جواب قشنگ مرا بپاره کند ، ببینید ... نگاه کنید...

دوشیزه دامن مینی اش را اندکی با لای برده پارگی جورایش را به مامورین نشان داد، مامورین بدقت پارگی جورایش را شما هده کردند و ملاحظه نمودند و همه تصدیق کردند که واقعا جوراب نو او تار کشیده و خسر اب شده ...

پس آنتر بهما احوال رسید که کولیباتکوف در یکی از شعبات دیگر از پس عصبانی بوده به پناه کوچکی یک میز دیگر را هم به آن دنیا... بیخشی به تعویذخانه فرستاده است ، وقت صرف نان دوشیزه زلاتیوا ماموره قشنگ و خوش اندام شعبه محاسبه به نوبت به هر شعبه رفته پارگی جوراب خود را در قسمت ران به مامورین نشان داد و از عمل کولیباتکوف انتقاد نمود، بالاخره عقب دروازه آمر عمومی

در شعبه مایک آمر عمومی بود که شخص آرام متین و برد باری بنظر میرسید . او دایما به مزوره اش فکر میکرد و از مریضی چند حیوانی که نگهداری کرده بود و حیواناتش جاق و قهر به نمیشدند رنج می‌برد، آمر عمومی پسا ملا یمت و آهستگی حرف میزد و کلمات چنان، قربان ، عزیز ، نفس و غیره در هر جمله اش بکوش می‌رسید هیچکس بیاد نداشت که او فبریده باشد، حتی در صورتی که اشتباهی از کدام مامور سر میزد او میگفت:

- نفس ... چرا اینکار را کردی ، خوب

در آینه کوشش کن مرتکب اشتباه نشوی ... فیهمدی جان ؟

در عوض آمر درجه دوم ماشخصی بود خیلی عصبی تندخو قوی اندام و دارای صدای غو ره که از درك صدای خود باید خواننده او پسرا میشد و از لحاظ جسمانی حمال بندرگاه. این شخص تند خو و عصبی کولیباتکوف نسام داشت ، در تعویذخانه اداره ماچندین میز که پاره های آن شکسته بود، بنظر می‌رسید ، تمام این میزها به اثر ضربات مشت این کولیباتکوف شمراندام شکسته بود، او در دهلیز ها و شعبات با قدم های محکم و صدا دار راه میرفت بهرچرا اینکه متوجه چه اشتباه و سوسو کدام مامور میشد محکم بامش بر وی می‌زنش کوئید میگفت:

- چرا اینطور شد ... ؟

بلی و آنوقت دوتنر پیاده دفتر آمده میز را به تعویذخانه می بردند ، هیچکس جرأت نداشت ازین رویه او انتقاد کند و به آمر عمومی شکایت نماید.

آقای کوژ و خساروف محاسب نقدی میگفت :

- نمیدانم چرا وقتی که او را می بینم دست هایم می‌لرزد ، بکلی اعصابم خراب شده و از دست او بجان رسیده‌ام. از نظر بابه نیچو پیاده شعبه مامورین بهر مندانت خورسرسک بودند، بهر حال کولیباتکوف همانطور که علت داشت غالبالغال میکرد ، بامش بروی میز می‌کوبید بالکد به دروازه میزد و تند خوبی و عصبانیتش روز بروز اضافه تر میشد .

يك روز برای شعبات میزهای جدید آوردند میزهای قشنگ بابایه های نازک ، این میز انقدر تغییر وارد کرد و شعبه را قشنگ ساخت که تسوری در دلها ایجاد نمود و دفعتا دوشیزه دچنوا ماموره صادره و وارده بالای (میراسکی) مامور شعبه اوراق عاشق شد و پرودی با هم ازدواج کردند . بابه نیچو بعد از آن نکاتی می‌بست و با نظافت تر شده بود و آشپز شعبه هم به فعالیت درآمده بعد از آن غدا ی



هنر پیشه شناسی

آیا این شاعر را

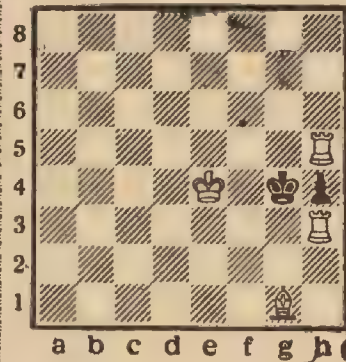
میشناسید؟

آیا این شاعر را می شناسید

- ۱- هم شاعر بود هم فیلسوف .
  - ۲- در شعر او را همپایه رود کی میدانند .
  - ۳- در فلسفه معارض محمد بن زکریای رازی بوده و با او مناظره میکرده است .
  - ۴- وقتی که وفات یافت رود کی او را مرثیه گفت .
  - ۵- این شعر از اوست .
- دانش و خواسته است نرس و گل

که به يك جا ی نشکفند بهم-  
هر که را دانش است خواسته  
نیست  
و آنکه را خواسته است دانش کم  
اگر باین نشانی هابه یافتن نامش  
موفق شدید برای ما هم بنویسید.

مسابقه شطرنج

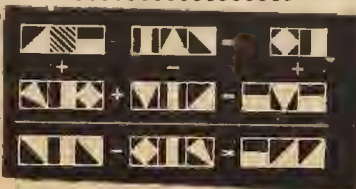


درین کلیشه چند هنر پیشه هندی را مشاهده میکنید، اگر موفق به شناختن همه آنها شدید لطفاً نامهای شان را بایکی از فلم های شان برای ما هم بنویسید .

مسابقه ریاضی

در این مساله سفید درد و حرکت می تواند سیاه را مات کند حرکات مهره هارابه دقت بر رسی نمودن جواب مساله را پیدا کنید و بر ای ما بفرستید .

ریاضی که بین آنها گذاشته شده ، می توانید آنها را شناخته و عملیه حسابی آنها انجام دهید. در صورتیکه باین کار موفق شدید لطفاً صورت عملیه را برای ما نیز بنویسید .

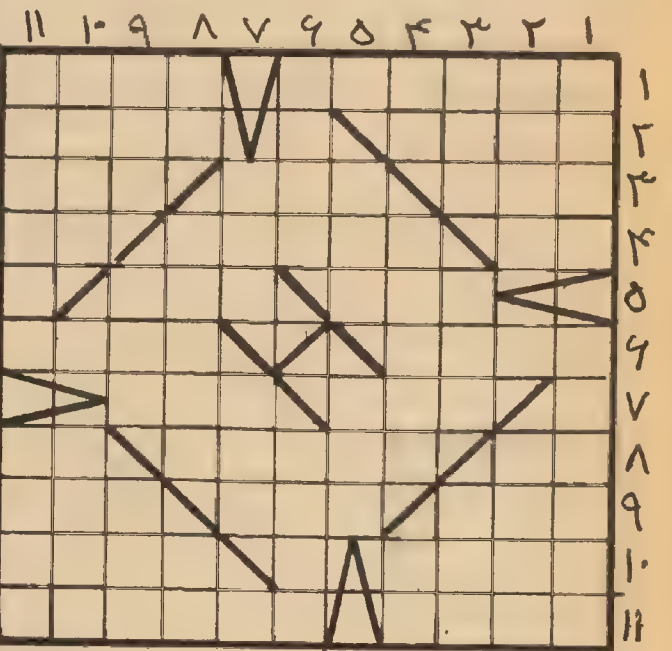


## جدول کلمات متقاطع

۱- افقی

۱- رژیمی که از پشتیبانی همه افغانها بر خوردار است - بر نده

ایست بلندپرواز و شکا ری - ۲- گرفتنش فرض است خط السیر  
دیره وی در فضا - ۳- دختر انگلیسی سایه اش خوش آیند است - ارزش  
و قیمت - ۴- ضمیرست در عریبی - پیروی از آن وظیفه هر فرد جا معه  
است - کلمه ای که در انگلیسی تائید را میرساند - ۵- نامی برای موسیقی  
دو ماه قبل به حساب قمری - آواز دهنده و ستا ینده - قبل از نماز گفته  
میشود - ۷- از حشرات مضر برای زراعت در موقع جنگ بصادا درمی  
آید - ۸- دریا - پدر تاریخ - يك خارجی - ۹- بسیاری كوچك - چند ملت  
يك نوع قلم - ۱۰- ستاره ای از نظام شمسی - اشعه مخوف - ۱۱- گاهی  
مهربانتر از مادر میشود - آدمی که کنجگویی میکند .



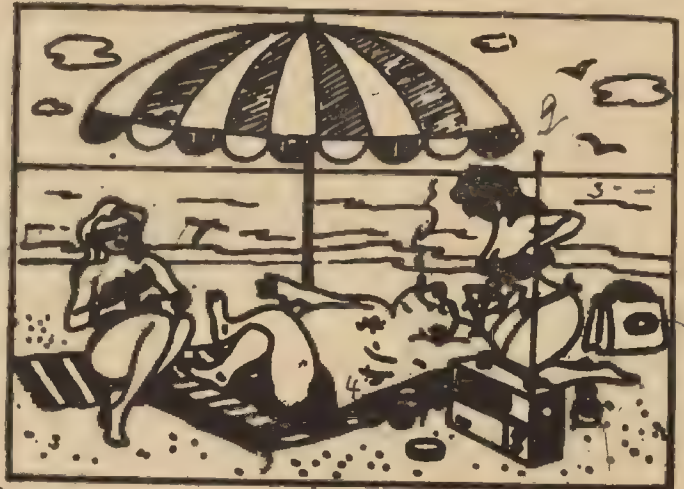
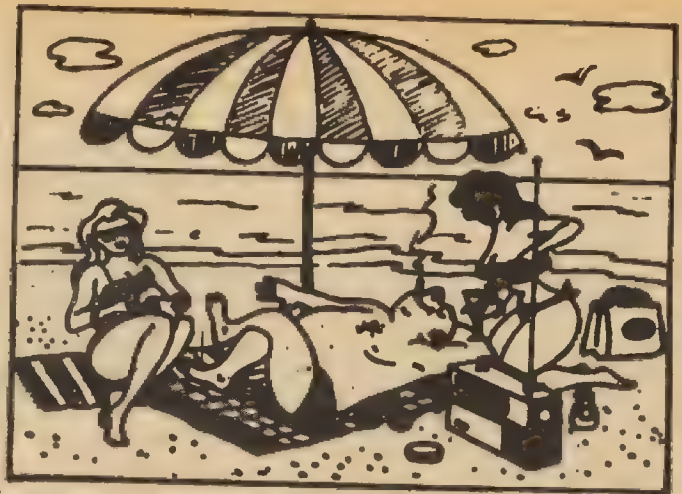
عمودی :

۱- مجلس و شورای قبیله ای - از دریا های سمت غربی - ۲- این نوع  
قالین مشهور است - ظرف شرب - سخن بیهوده و مسخرگی - جور و  
ظلم - بیجه (پنبه) - ۴- از کلمات تحسین و تعجب - کاروان و گروه  
مسافر - عددی است - این پر نده بزرگتر از آن یکی است - سبز و  
شاداب - ۶- طرف راست - نام دیگری برای سلمانی - ۷- نزدیک نیست -  
درازی - ۸- اسلحه مخرب - ۹- صالتر برز گوازی - استاد گی و یا فشاری  
در کاری و هم به معنی منازعه آمده است - ۹- شا یگستی  
و معرفت - و حسن سلوك و بخشش - خوب است - ۱۰- رژیمی که مغفور  
همه بود - اجازه نامه ورود به يك کشور - ۱۱- در حال ترس - قدرت  
صفحه ۵۴



## قطعاتی از همین شماره

فصلی طیف های عناصر مینو آتو سفیر رادر معرض آو ما پش قر ر میدهند. نتایج این اندازه گیری در کارت مخصوص ثبت شده و	را در فم «مهریت در کابل» ایضا
گفت: این تپ ریکا رو را در زمان مکتب خریده بو دم و تا حال از ان کار می گیرم. تمام در سپه استادان	کند. در فم «مهریت در کابل» ایضا
را درین تپ ریکا در پوری	را در فم «مهریت در کابل» ایضا
او می خند و میگوید: شاید این هم از بخت جمهوریست چون ما بانه که کسی در پورتو استه است برادر نابند و اطراف او خوروا فریب بدید و	مضامین دیگر را نهیدانم. در حله خودم موفوع را به اطلاع رسانیدم ایست درین قسمت تو چوسی بنده انید
رخمید هد بلکه راجع به نتایج کارهای تجر بوی فا برنگه میباشد - سالانه پنجمند مو تر تیز و فتابدیل های مختلف در لا پراتوار کمیته	رخمید هد بلکه راجع به نتایج کارهای تجر بوی فا برنگه میباشد - سالانه پنجمند مو تر تیز و فتابدیل های مختلف در لا پراتوار کمیته



در کلیشه پائین بریده های از مضامین مختلف این شماره بنظرمی  
رسد، شما که با علاقمندی مطالب مجله را می خوانید حتما میتوانید  
بفرمید که هر یک از این بریدگی ها مربوط کدام مضامین این شماره است  
لطفا جواب خود را بهما ارسال نمایید

### آیا میدانید؟

- در اینجا سوا لاتی در سه بخش مطرح شده که پاسخ دادن به آن  
داشتن معلومات رادر تاریخ، جغرافیه و ادبیات نشان مید هد :
- ۱- مو قعبت این جزایر را بگوئید: سنت هلن - سخالین - بو ر نیو -  
گرین لند - بحرین
- ۲- نویسنده این کتاب هارامعرفی کنید : پسر آفتاب - بابا گوریو -  
سلام - برغم - فاوست .
- ۳- چند واقعه مهمل را بدون ترتیب ذکر میکنیم نظر به قدامت آنها را  
ترتیب نمائید - معا نده و سفا لیا - جنگ واترلو - کشف دماغه امید -  
قتل عام سن بار تلمی

### تصحیح ضروری

در شماره گذشته (صفحه ۵۶) شرحی که در زیر کلیشه تحت عنوان  
(این عکس چیست؟) چاپ شده، مربوط به عکسی است که در شماره  
گذشته اصل آن از نشر باز مانده است، شرح کلیشه چاپ شده در  
صفه مذکور، چنین است:  
«در شکل فوق، چند چهره وجود دارد؟ اگر جواب صحیح آنرا یافتید  
برای ما هم بنویسید»  
و عنوان آن چنین است :  
«چند چهره می بینید؟»  
خوانندگان محترم لطفا قراقر فوق تصحیح فر ما یند.

در این دو تصویر که ظاهرا با همدیگر شبیه هستند ده اختلاف  
وجود دارد، اگر دقت کنید ده اختلاف مذکور را میتوانید پیدا کنید، جواب  
خود را برای ما ارسال نمائید

برای دوستی که موفق به حل نمون همن  
پشه شناسی - قطعاتی از همین شماره و  
چندول میشود بحکم قرعه یک سیت جراب  
اسپ نشان و پنج جوره بوت پلاستیکی  
وطن جایزه داده میشود .

بوت پلاستیکی وطن از نگاه  
جنسیت ، زیبایی و دوام برپوت های  
خارجی برتری کامل دارد و با خرید  
آن اقتصاد خود را تقویت مینمایید



HORSE-BRAND-SOCKS.



با پوشیدن جوراب های زیبا و  
شیک اسپ نشان نه تنها به اقتصاد  
ملی خود کمک میکنید بلکه باعث  
تقویت صنایع ملی خود هم میشوید.

شرکت صنعتی پستیم



## حالت روانی مسافران

جالب تر از همه این نکته بود که بسیاری از مسافران آدرسهای خود را بیک دیگر مبادله میکردند و امید اینکه یکی از آنان اگر جسد بسلامت برسد سلام و احترامات او را به خانواده اش برساند. حالامیگر دایم به تشریح عکس العمل مسافران طیاراتی که ذریعه فداییان فلسطینی اختطاف شده و در میدان صحرائی اردن مجبور به فرود آمدن گردیده بودند.

نخستین سرا سیمکی و تشنج وقتی پدیدار شد که اختطاف کنندگان پاسپورت نهایی مسافران را جمع آوری کردند دلیل تشنج این بود که عده ای از مسافران د و نوع پاسپورت داشتند پاسپورت های امریکایی و پاسپورت های اسرائیلی.

حر فهای به این معنی از زبان کومانندوها بگوش میرسید. به خاطر اسرا نیلیها طیاره را اختطاف کرده ایم.

درائر این امر بود که وقتی در عرشه طیاره شرایط اقامت دشوار تر گردید احساسات ضد امریکایی و ضد یهودی نیز آشکارا تر شد.

### عکس العمل مسافران در روز دوم اختطاف

روز دوم طرز برخورد مسافران دلچسپتر و در عین حال رقت انگیز تر شد به این معنی که موقع تقسیم غذا صحنه های تائر آوری بوجود آمد تا این وقت مشروبات و ماکولات که در مطبخ طیاره وجود داشت بین مسافران علی السویه توزیع میگردد اما این کار تا درگاه می دوام نکرد و غذای ذخیره شده در طیاره رویه اتمام گزاشت و فداییان ناگزیر شدند ذریعه مونسرها غذا به طیاره انتقال بدهند.

یک عده از مسافران که اکثریت آنرا بزرسالان تشکیل میدادند سیمیه شانرا کاملاً صرف نمیکردند بلکه یک مقدار آنرا پیش خود محرمانه ذخیره میکردند. حتی یک جره آب و آگاهی ذریعه گیلاسهای بلاستیک بدست شان میرسید نیز تا آخرین قطره نمی نوشیدند و بقیه را زیر جوبکهای شان پنهان میکردند. تقاضاهای مکرر کارکنان طیاره که مواد غذایی در هوای گرم فوراً فاسد میگردد و آب نیز از حیض

## تسخیر نا پذیر

هانس از خوشی فریاد زد. - پروردگارا! خوشی من پایان ندارد! زندگی دودنیا چقدر خواستی و زیبا است! من میخواهم انیت را ببینم. - نمیفهم، انیت راضی میشود یا نه. نباید او را ناراحت ساخت و اسی شیراز پستانهایش هم خواهد شد. - نی، نی، پس هیچ لازم نیست. هیچ صوت. اگر انیت مرا ببیند لازم نیست. اما ولور برای یک دقیقه اگر هم باشد بگذارد پسوم را ببینم! - صبر کن سعی میکنم پسر را اینجا بیاورم.

آنگاه مادرم پیریه خارج شد آواز قدم های سنگین اش، تا وقتی که پله های زینه را به آهسته می طی کرد، بگوش میرسید. اما لحظه سیری نشد که پله ها دوباره زیر قدم های سریع او به آواز درآمد. پیرزن نفس زنان بسروعت داخل آشپزخانه شد. - انیت آنجاست. او به اتاق نیست و طفل هم نیست. پیرمرد و هانس فریاد زدند و همه سه نفری در حالیکه نمیفهمیدند چه میکنند به زینه بطرف بالا حمله بردند. روشنائی تیر و زخمستانی بیرحمانه فضای فقیرانه اتاق را نمایان ساخته بود. چیرکت سیمی، الماری کهنه، جای لباس، دواقی هیچکس نبود. مادرم پیریه نعره کشید.

مسافران رویه اتمام گزاشت مرحله تازه رسیدن و آن عبارت بود از خرابی اعصاب مسافران بعد از روز چارم هر عمل کومانندوها با بیم و خوف استقبال میشد یک عده از مسافران جدا معتقد بودند که بین کومانندوها و مادران مسافران در حال طیاره موافقه محرمانه ای عقد گردیده است همچنان فکر میکردند که بین فداییان و گروه غیر امریکایی توافقی بعمل آمده است درائر پیدا ییش این احساس که هرگز واقعیت نداشت عده ای از مسافران میندا شتند که غیر امریکاییها نجات خواهند یافت و بقیه اعدام خواهند گردید.

هر چند که مسافران اختطاف شده اعم از سال ۱۹۷۰ مانند سال ۱۹۷۳ از حادثه جان بسلامت بودند باز هم ساعات اخیر اختطاف را با هیجان و اضطراب سپری نمودند.

سلو یا یا کو پس از یک عده مسافران یکتیم سال بعد از اختطاف طیاره از طرف کومانندوها پرسشهایی نمود در نتیجه معلوم شد که همین حالانیز دسته های کویچک مسافران طیارات مذکور و قتی اتفاقاً بایکدیگر مقابل شتند به نظر عناد و خصوصیت مینگر ندوان البته خنده آور است.

- انیت کجاست؟

پیرزن به رورتنگ دود. دروازه را باز کرده و با آواز بلند دخترش را صدا زد. - انیت! انیت! پروردگارا او عجلش و از دست داده! - شاید او با این به مهمانخانه باشد! - آنجا به پائین حمله برده و داخل مهمانخانه شد که مدتها میشد کسی آنجا نرفته بود. از مهمانخانه سردی یخ مانند میبارید. آنجا تویخانه را هم بازرسی کردند. - هیچ جانیست! برآمده کدام واقعه و حشمتاک بوقوع پیوسته!

هانس در حالیکه از وحشت یخش زده بود. پرسید. - چطور انیت توانسته از خانه برآید؟ - احق از درپ اصلی برآمده. - بیومرد بطرف دروازه اصلی رفته و آنرا بررسی کرد. - بلی واقعیت دارد. قلک باز است. - خدای من! مادرم پیریه چیغ زد. او گشته میشود.

- باید او را جستجو کرد. - هانس این را گفته و نظریه عادت دو بساره بطرف آشپزخانه دود. هانس تنها از راه آشپزخانه رفت و آمد میکرد. - پدر و مادر انیت از عقب او دودند. - کجا رفته؟

- پروردگارا! نه آری. پیرزن ناگهان آه کشید. - هانس در جایش خشک شده او مبهوتانه، با وحشت بطرف پیرزن نگاه کرد. - پیرزن فریاد زد. - ترس آور است! ترس آور است!

هانس بایک خز دروازه باز کرد. در همین لحظه انیت داخل شد. پیراهن خواب و بالابوش نازک ابریشمی بازمینه گلای و گلپای آسمانی رنگ تن او را پوشانیده بود. انیت سرتا پاتر شده بود موهای افتاده و ترش در سرش چسبیده و بادسته های گل آلود و نامنظم بالای شانه هایش آویزان بود. رنگش بطور وحشتناکی بریده بود. مادرم پیریه بطرف دخترش پریده و او را در آغوش کشید.

- تو کجا بودی؟ دختره بیچاره من. توتر تا پانچس شده ای، دیوانه! - اما انیت او را از خود رانده و بطرف هانس نگاه کرد.

- توبه موقع رسیدن. - مادرم پیریه فریاد زد. - نوزاد کجاست؟

من مجبور بودم بدون مطلق این کار را انجام بدهم. میترسیدم ناوقتاً جراتم برای انجام آن کفایت نکند. - انیت توجه کاری انجام دادی؟ - چیزیکه وظیفه بمن حکم میکرد. من او را درون تر فرو بردم و آنقدر زیر آب نگذاشتم تا مرده.

هانس وحشیانه نعره کشید. نعره اش مانند نعره مرگ او را در دهن زخمی بود. او روی خود را بادستهایش پوشانیده و توتلو خوراک مانند مست از خانه بیرون گریخت. انیت خود را بالای کوچ انداخت. سر خود و بالایی مشت های گره خورده خود گذاشته، دیوانه وار و برشور اشک ریخت.

تمام  
ژولدن



## مردی با نقاب بقه

است و من از پولیس ها منتفر هستم شما میتونید ایند یا و ر کنید که من می توانم بمراسم نسبت به او عاید داشته باشم .  
جانسن غمگین کنان اظهار کرد: پول همه چیز نیست . رای شما اکنون به چه کاری مشغول هستید ؟  
رای بصورت اسرار آمیزی پاسخ داد: درین باره نمی توانم بشما معلومات بدهم . حتی به ایلاکه ساعت ها سعی نمود از من چیزی بشنود نگفتم که چه کار میکنم . شما میدانید مسایل سری و جود دارد که به حیث یک تاجر و معامله دار نمیتوان آنرا فاش کرد . جانسن سکوت کرد و به ایلا می اند شید . ایلا در حالی که در کنار دیک از میان بته های کلاب قدم زنان پیش میرفت در پاره اندیشه و علت ترس خود حکایت کرد:

( تا تمام )

بقیه صفحه ۱۹

## عمو و انیا

حرکات ساده دکتر آستورف جهان دیگری که بخوبی وجودش حس می گردد در جوش و خروش است ، که جوشش مذکور ، تماشاچی را بزودی بطرفش میکشاند . از لحن گفتگو و کلمات که وی از چشم دیدش به پرستار پسر حکایه مینماید . بخوبی می توان مهربان بودن روحش را درک کرد . وی به وظیفه اش عشق می ورزد و با تمام احساس قلبش بدان بستگی دارد . چه کسی میتواند نقش مذکور را بخوبی بازی کند ؟

کسیکه بازیگر و نمایش دهنده نقش مذکور است جز سرگی پندر چوک و شخصیت معروف قسینیا می که چندی قبل نقش اتلسلو آن را دیدیم ، موجود دیگر است .

او مانند تمام بازی های اعجاب انگیزش ، در اینجا هم تا سر حد اعجاز ، طوری که از یک هنرمند معروف توقع میرود ، با بازی عالی و پر احساسش شخصیت داستان را به نمایش می گذارد .

انجام

را بخود جلب میکنند .

روی یک ورقه کاغذ نمبر حساب پس انداز بانک خود را بیاد داشت کرده بود و به روی ورقه دو سه نوشته بود لزومی ندارد به دنبال من بگردید . شما نمی توانید مرا پیدا کنید .

دو همین موقع کلاوس و پترا به طرف اتوبان رفته سپس بطرف جنوب به مارکت هایدن فلیر میروند و آنگاه دو پارمیه طرف راست دور زده وارد جاده میشوند که از وسط مزارع می گذرد . آندو به روی سبزه ها انتظار میکنند و مطابق آخرین خواهش آنها جسد هر دوی شان در کنار هم در گویستان و بستر والد به خاک سپرده میشود .

چرا باید آنها می مردند ؟ توضیح این مطلب مشکل است . پروفیسر کالیفر نیانی بنام زایدن می گوید جوان ها هرگز نمیدانند که مرگ شان قطعی است و لہذا زندگی خود را با مقیاس غلطی ارزیابی میکنند .

بقیه صفحه ۳۷

## حادثه در نیمه شب

- توصیفات رادرفزوت راه داده بودی .  
- ادامه داده و گفت :  
- بیابامم فکر میکنم که ماتسیم داشتیم امروز تیش بازی کنیم .  
- لی خندیده و گفت :  
- همین طور است .

لی روی پایش ایستاده . اما همین که رویش را چرخداد و میخواست بته کلاب راترک گفته و سوی میدان تیش برود جوسوف را دید . جوسوف طوری معلوم میگردد که در حال جانها را دنبال کرده و از خیلی نزدیک مراب احوال آنباست .

اگر از گارتی میچرخید جوسوف را میدید و یا هنگامی که مشغول گردش و یا قدم زدن بود اگر سرش را چرخ میداد جوسوف را میدید که از دنبالی روان است . حالا مشغول بستن و بستن نمون تالا های انگور که تادیوار عقبی میدان تیش پیش رفته بود میشوند . اما در محقق جاسوسی و مراقبت از احوال آنها بود . آیا اونمیگوید از سخن های که آنها به همدیگر میگفتند چیز های بشنود ؟  
او با خود گفت :

- فراوانش کن لی . خیلی احمقانه است که درین باره فکر کنی . چه فرق میکند . باید بخود بطولانی که از این به بعد دواين باره فکر کنده و جوسوف را نادیده بگیری .  
او راکت تیش اش را گرفته و سوی میدان بهمرای برید لورود بدوین پرداخت . در همین لحظه بود که لی احساس کرد که داخل زوایای طویل تابستان گردیده است . روز های خوشی بود آنروز ها . این روز ها یکی بعد دیگری می آمد و بیهفته هابدل میگردد . آنچه زمان می گذشت از بعضی جهات طوری معلوم می گردید که هنوز هم از جایش حرکت نمیکند . هر روزیکه میگذاشت و روز دیگری جایش دمی گرفت از روزهای سابق فسرقت نداشت .

## عشق نافرجام

در آمد و سر انجام شاکرد یک نجار او میخواست همه کار ها را بشد در این اواخر خودش انجام دهد . ماهو یک هزار مارک در آمد داشت علاوه بر وی یک ماشین زنده شخصی در تهباب منزل خود کار کرده این مدرک نیز مبلغ اضافی خیلی به دست می آورد . او بدون سیر و صدابه زندگی خود ادامه میداد . به ورزش علاقه نداشت و در هیچ یک انجمن وفیدر - اسپونی شامل نبود اوقات فراغت را در در سبکو تیک های شسپا با بارفا به بئر نوشی سپری میکرد . پدرش میگوید : او همیشه وقت به منزل بسر می گشتست اما وقتی کلاوس با پیترا آشنا شد وضع تغییر کرد او این دختر موطلای گوشنی را پس از کرسمس سال ۱۹۷۲ در دسکو تیک ها مر هو (ه) شناخت ابتدا شبهای رخصتی را با رفیق اش میگذشتاند پیترا ی ۱۵ ساله در دهکده فورست که ۵ کیلومتر دورتر واقع بود زندگسی میکرد . در انجا با مادرش کمک می نمود مادر پیترا در منزل خود مردمان پیر را جای داده در مقابل در یافت پول از آنها پرستاری میکرد . در ماه جنوری کلاوس یک مو تر دستون رایبه قیمت ۶۷۰۰ مارک به اقساط خریداری کرد . شاید برای اینکه زود تر نزد پیترا باشد پدرش میگوید : کلاوس چنان به سرعت موتر می راند مثل آنکه شیطان او را پیش انداخته باشد .

لزومی ندارد بدنبال من بگردید شما نمی توانید مرا پیدا کنید .

بزودی روابط بین کلاوس و پیترا محکم گردید و کلاوس اغلب اوقات پیترا را با خود به منزل می آورد پیترا دختری محجوبی بود . کم حرف میزد مادر کلاوس راجع به پسرش میگوید : او یک پسر دوست داشتنی و حرف شنو بود برای خانواده کلاوس ثابت بود که آندو با هم ازدواج می کردند . نامزدی رسمی اندومیا نیست در روز بر گزاری سالگره پانزدهم همین سال تولد پیترا در ماه نوامبر اعلان شود . پدر ها و مادر ها موافق بودند کلاوس جوان از سا ختن یک عمارت شخصی برای خودش حرف میزد شبها وقتی در بستر می رفت مجله های مهندسی را مطالعه می کرد پدرش می گوید :

اما پدر کلاوس می گوید که جنگ و مشاجره در منزل هرگز صورت نگرفته او صرف به پسرش خاطر نشان کرد بود که نباید نا وقت به منزل بر گردد و بلکه باید یک زندگی منظم را اختیار نماید . آیا در پنجا کلیدی برای گشودن معمای قتل آن در دست می آید ؟

آیا پسر و دختر محبوب دفعتا دچار وحشت شده اند که مبادا که دگران باعث تخریب این دنیای رویایی شان خواهند شد .

والدین کلاوس می گویند : از کلماتیکه روز سه شنبه پیترا آنها و پسر شان رد و بدل شده کدام مفهومی به دست لیا مده و آنها برای دیدار خویشاوندان خود رفتند کلاوس بصورت ضمنی اظهار داشته بود منم خود را کم میکنم .

۴۵ دقیقه بعد کلاوس یونگر سوار موتر دستون خود میشود . برادرش فولکر که چهار سال نسبت به او جوانتر است روی کوچ نشسته سر گرم مطالعه بوده نمی بیند که یونگر تفنگ را با خود میبرد در حوالی ساعت ۲۲ یعنی در ساعت ۱۰ شب وقتی والدین کلاوس یونگر به منزل بر میگردد کلید در واژه منزل را که کلاوس با خود می داشت به روی میز آشپز خانه من بینته . کلید در موتر با دو ورقه نوشته شده نظر شان



## برگزیده الفریدهیچکال

تا عمل جرمی دیگری را ممکن سازد ؟ یا اینکه امکان دارد مطابق گزارش اوتام و واقع رخداد به اوتامدسیم این بازی بوجود آمده، کینه انتقام یا عمل مشابهی دیگر درین حواله دخیل خواهد بود ؟

دکتر شانه هایشرا تکان داد: رئیس اظهار نظریسازمشکل است . به اندازه ای این کلمات غمگینان پشت میز آشپزخانه نشسته به خانه پری فوریه پرداخت .

چندکتون به پشت افتاده بود و صورت مقتول به طرف سقف گراورداشت کپتان گلزون با حرکت سراسره کرد: دنیس ببینید شال یاروی کشی پیدا میشود که بروی جسد بیندازید .

دوست در همین لحظه چینی گلزون از اتاق خواب وارد مطبخ شد . او جوان و قشنگ بود اما یک مامور پولیس خیلی موفق و با تجربه و هم کمی پخته سال به نظری آمد آخراودختر دیومره بود .

چیتی صدا کرد : «هلویا! من باید یک جسد را لاشی کنم . نظرش به جسد به روی صحن مطبخ افتد و به آردیدن آن کسی از کیفیت جوانی را از کف داد: «هوم منظره خوبی نیست . قتل صورت گرفته ؟»

«گلزون تصدیق کرد: بلی قتل از بدترین نوع آن ...»

«در آنای که چینی گلزون لباس مقتول را بررسی میکرد . گلزون از خانه بیرون رفت تا در فضای آزاد کنج و کنار حویلی عمارت و از نزدیک ببیند عمارت بشکل یک بنگله کوچک اعمار شده بود . خیابانها با نچه منزل به ستایل مرغوبی کشیده شده یک سربلندی بشکل نیم دایره اعمار شده بود که موترا مقابل دروازه عمارت پیش میرفت و در عقب آن کاراژ قرار داشت . همچنان اطراف با عچه کناره های مقبول گرفته شده بود و موترا کمی جوزف ایلدرج در مقابل کاراژ ایستاده بود و دو دلم از کلکین برنده عقبی فاصله داشت در موترا هنوز دو پاکت نسواری رنگ پراخوراکه باپ موجود بود .

دنیس پولیس از طریق مدخل عقبی بطرف گلزون آمده گفت : رئیس هیچ نشان انگشتی به روی میله آهنی معلوم نشد . ولی میترسم که به روی رولک های میز هم اثری از نشان انگشت بدست نیاید . دنیس پنهانی خنده کرده ادامه داد: «گمان نمیکنم قاتل بر که از خود بجای گذاشته باشد .

«پیرمرد» به پاسخ گفت: اگر برای اثبات یک قتل نبود موجود نباید ماه میشد بلا تکلیف میانم وفات می کنیم .»

او ای کشیده بطرف برنده بر گشت : خوب حالا نوبت همسایه ها می رسد بصورت سیستماتیک باید از آنها کسب اطلاع نمود که آیا چیزی های بیگانه را دیده اند . مثلا کدام نماینده کدام آدم بی سوپانه یادست فروشی دوره گردی یا؟ و ما میخواستیم اطلاعاتی درباره ایلدرج هم جمع آوری کنیم من مایل بدانم اندوهی اوحقیقت دارد . طوریکه خودش جلوه میدهد . «وقتی آن دونه آشپزخانه برگشته دیدند که روی جسد را با چادری پوشیده بودند چینی گزارش داد: انگشتی از دواج وحلقه نامزدی را از انگشتان جسد بیرون کرده اند . غیر از آن کدام علامه و نشانه مخصوص غیر از آثار زخم که وجود داشت مشاهده نرسید . «دختر جان وقتی جسد را معاینه کردی آیا کدام حدسی یا تصور زنانه نداشتی ؟ آیا چیزی جالبی بنظرت نرسید .»

«منظور اینست که من درباره حقایق اظهار نشده اطراف آقای ایلدرج شک و تردید دارم . هوم مشکل است که گفته آید . بهر حال داستان او زیاد هم قابل تردید نیست و

کپتان دستباز را در چپ هانرو برده به اتاق کوچک خواب رفت . یک نفر از گروه کشافان که عکسبرداری را هم انجام داده بود، دوباره جبهه بودر مخصوصی و گردگیر را آماده ساخت اوسر شرا شور داده اظهار نمود:

«حتی یک لکه چربی هم دیده نمی شود و هیچکدام چاپ واضح هم موجود نیست صرف نیکی از نشان یک انگشت شصت به روی میز کنار چیرکت بدست آمده که غالباً نشان انگشت مقتول خواهد بود .»

متعابا دنیس آقای ایلدرج را به اتاق خواب آورد تا معلوم کند که چه واقع شده است . او در یک روز کمترین دستکول خاخش به جستجو پرداخت پول داخل دستکول مفقود شده همچنان مستولچه زیورات خانم به سرقت رفته بود .

دنیس پرسید: «شما زیورات خانم تا حالا بیمه کرده بودید ؟» این یک سوال همیشگی پولیس بود . ایلدرج جواب نفی داد: «اصلا ارزش بیمه کردن نداشت .»

«پیرمرد» با انگشت به کتابچه یاد داشت پهلوی تیلون اشاره کرد . بالای کتابچه نوشته شده بود : «ا جتماع همکاران روز سه شنبه ساعت ۴»

ایلدرج غمگین کرد: «خط های است آن با قاعده به روز دوشنبه مقابل کلیسا بهم میدهند .»

«شاید وقت ملاقاتها تغییر کرده است ؟»

«شما اطلاع دارید که چه وقت میگنست بخاتم شما تیلون شده باشد ؟»

«وقتی به اتاق خواب آمدم کوچکترین جنسی نزد من قائم نشد یقین داشته باشید که متوجه هیچ چیز نشدم .»

«شاید میدانید که تیلون رسید به چه درجه باره بوده ؟»

«ناقام»

بقیه صفحه ۹

## شاعری از دیار فرخی

این شاعر ضمن گفتگویش اظهار نموده که جمهوریت جوان امید واری فراوانی در دل فرد باشند گمان افغانستان بخصوصی عقاید محروم و تحت فشار ایجاد نموده است.

صبح سعادت دیدم ظلمت و ذلت گذشت  
مملکت آزاد شد روز فلاکت گذشت  
بند اسارت شکست کینه و غفلت گذشت  
مرهم کاف و سید هود خجالت گذشت  
صبح سعادت دیدم ظلمت و ذلت گذشت  
درد خجالت گذشت رحمت و صحت رسید  
ظلمت و ستم دور شد و عدالت رسید  
بغض و عداوت و کین دور شد و محبت رسید  
نقمة داؤد شد عشق و محبت رسید  
صبح سعادت دیدم ظلمت و ذلت گذشت  
عشق و محبت رسید نفرت را بود شد  
خالواخس این وطن سبز شد و عود شد  
بیرق جمهوریت آب شفا لطف کرد  
روح همه مردگان زنده و خوشد شد  
صبح سعادت دیدم ظلمت و ذلت گذشت  
زنده و خوشد شد زندگی از سر گرفت  
نشوونوی بزار سبز شد و بر گرفت  
غیرت او دو چنین بند اسارت برید  
شکر خدا را و من رو تق بهتر گرفت  
صبح سعادت دیدم ظلمت و ذلت گذشت

بقیه صفحه ۳۳

## درباره نویسنده...

که نویسنده عشق شدیدی نسبت به عناصر مردم ایران میدارد، دو چیز دیگر قابل تشخیص است و آن هومانیزم پراز پرایلم است و نوشته ساده از نظر ادبیات . خودیونکوف در میانه اش با پروفیسور کاراژا نجف میگوید : زبان ادبی که ما از آن استفاده میکنیم بیشتر از منطق احساس تابع منطق قواعد گرامریست .»

بهر حال نوشته های یونکوف پراز لطف و شیرینی است ، با واکاوی توستوین تورگنیف چخوف و نویسندگان بلغاری ایوان وازوف وایلین را مطالعه نموده طبعاً از آنها متأثر گردیده است . یونکوف گاهی شعر هم میگوید ، باییدن وضع رقت انگیز مردم، ظلم و ستم حکام منور، طبع حساسش بشور آمده با سرودن اشعاری قلب حساس خود را راحت می بخشد . همچنان از نقاشی سرشته داشت و گاهی به ترسیم مناظر زیبای می پرداخت.

بقیه صفحه ۳۸

## آهنگ شباوین

بر خورد مینما ؟ آیا حقیقت را میگویم یا اینکه روی آن پردم می افکنم ؟ .. باز ندگی نوین کاملاً انس گرفته ام و تسلیم از اطمینان ما لا سال است . روان مصنوب و خسته ام که سخت نیاز مند راحت بوده احساس آرامش میکند هفته ها و ماهها گذشت و من او در شهر قاهره هم نزدیک

بهم و هم دور از هم بسر بردیم . کم کم چنین می آید یقینم که این مصالحه بین من و او طول میکشد و بیش از اندازه لایم ادامه می یابد . این و سوسه در اغماق قلبم پدید آمده بود که میباید این همه خجالت

و وقار جوان ، نوعی اغراض و خسو یشتن داری باشد ، بنا بر آن علاقه شدیدی بکشش و خصومت پیشین احساس مینموم ، ولی شدت از اعتراف به آن و ظهور آن ممانعت بعمل می آورد م و خویشتر را مسود سرزنش قرار میدادم ، بدون تردید او نیز در قلب خود به چنین احساساتی برخورد ده اما خویشتر را سر زشت کرده بود .

این بار سنگین روزگار او هم بدوش او و هم بدوش من سنگینی میکرد . کرکتر او پس از آمدن

بقاهره کاملاً دگرگون گردیده بود . صبح وقت بکار میرفت و همینکه از کار فراغت می یافت مستقیماً بخانه بر میگشت و تافردا صبح از منزل خارج نمیکرد دید . اساساً جوانان همانند او برای این بخانه می آیند که لحظه ای بعد از آن بیرون روند ، خانه برای آنان حیثیت هویتی را دارد که بخاطر صرف غذا و گذراندن او آخر شب بدان پناه میبرند .

در قاهره و سایر عیش و نوشی که جوانان را می فریبد و من قبل از آنکه بقاهره قدم بگذارم راجع به آنها بسیار شنیده ام ، خیلی زیاد است . پس چرا این وسایل اغوا و فریب دامگیر این جوان نمیشود ؟

«ناقام»

ژوندون



## استاد سلیم عمر

## ورزشکاران لیسه عالی حبیبیه

بقیه صفحه ۱۵

خیلی افتخار میکنم زیرا از یک طرف بی نظمی های گذشته فراموش شاگردان شده و از جانب دیگر سویه دسی شاگردان روبه اوترا رفته و از جانب دیگر علاقمندی خویش رابه ورزش نشان میدهند که این همه مایه امید واری مایه آینده روشن متعلمین این لیسه میباشد.

بقیه صفحه ۴۴

## از پوست صورت تان

و قبل از خروج از خانه يك و رقه نازك كريم محافظه روی صوتان بعالید. تا آفتاب مستقیما به پوست نتابد، و هر روز صورت تان را صابو نزنید چون هوای خشک و صابون هر دو باعث میشوند که پوست رطوبت خود را از دست داده خشک و چین خوردگی پیدا کند برای پاک کردن پوست از کرم پاک کردن استفاده کنید مخصوصا شب قبل از خواب باید حتما پوست پاک شود.

اولین نازا حتی که لب ها دچار آن میشوند خشکی و ترک خوردگی است. به محض احساس ترک خوردگی، لب ها را با روغن بامیه یا روغن بادرنجبویه بزنید و این کار را هر روز سه بار تکرار کنید. این روغن ها را می توانید از داروخانه ها یا فروشگاه های لوازم بهداشتی بخرید.

«کبراوردک»

## از دنیا هر شخص

بدیدنش ر قسم. پیش از کشته شدنش هنگام پاک کردن تفنگ بود او بمن گفت: او خودش تمیذا ندکه چرا از يك چنین قاره فوق العاده زیبا بفقیر مدت به دور مانده است ما با هم بصورت عادی به شکار می رفتیم اما شکار های فوق العاده نمی بود.

پاتریک شکار را بحیث يك علاقه شدید پدرش میگرد و از آن چشم پوشیده است. اما يك وجه مشترک با پدرش اینست که او هم می گوید: از دنیا و مصاحبت مردم جهان هر شخصی میتواند به قدر کفایت بر خوردار شود. سپس باید کاری کند که به آن دلچسپی دارد و آن نگاه بگویند:

«دیگران را نیز باید موقع داد تا به این دنیا فکر کنند»

های مردم نیز تماس میکنند زیرا تا امروز ورزش در نزد مردم حیثیت جرتگانه اطفال را دارد و ورزشکاران نه تنها کلام حیثیت را دارا نمیشدند مورد توهین نیز قرار نمیگرفتند پس ما از ورزشکاران خویش چه توقعی داشته باشیم؟ اگر از این همه بگذریم مشکلات دیگری نیز داریم همه ورزشکاران مخصوصا ورزشکاران معارف است آنها علم موجودیت وقت کافی در حالیکه يك ورزشکار وسایل را در دسترس خویش ندارد مثلا نمیتواند در وقت معینه به

تمرین ادامه دهد از طرف دیگر نسبت نبودن سندیوم و جمنازیوم وقت بسیار کمی برای تمرین به ورزشکاران باقی می ماند. مثلا اگر محاسبه شود. در ظرف ۱۲ ماه در يك سال تنها دو ماه برای تمرین مساعد است زیرا باریکه در آخر ماه گورد توقف کرده و در آخر میزان باز هم آغاز میبا بدو اگر امتحانات را مدنظر بگیریم چهار ماه و اگر مدنظر بگیریم دو ماه

برای مشق و تمرین باقی میماند در حالیکه يك ورزشکار اگر يك هفته تمرین خود را توقف دهد نمیتواند حاکمیت خود را بسالای ورزش مورد نظر خویش حفظ نماید. در حالیکه در لیسه های مرکز تمرین شکل فوق را دارا است تورنمنت های بینا و بین رفتی که خود زمینه عقب افتادن ورزش را مساعد میسازد. علت عمده دیگر همان موضوع تشویق و تنگن ادارات مکاتب و حتی شاگردان معارف است که آرزو دارند باین هم باید حتما پرد نصیب شود در حالیکه نزد اشخاص حق بین بدو باخت کدام ارزش نداشته و بازی خسوب با ارزش میباشد.

در مسابقات که برگزار شده اکثر ا به اوقات رسید که بعد از چند مسابقه يك تیم درخشش خود را برخه نم کشیده و اوقات ساخته که اگر خود را بر این امتیاز ادامه بدهند بهترین تیم در مقابل تیم های خارج عرض اندام خواهند کرد.

در حالیکه گفتا و رفقای لیسه حبیبیه خیلی زیاد بود ماشه آژان را خدمت خوانندگان محترم تقدیم داشته و متباقی آنرا در موقع معرفی هر تیم آن تشریح خواهیم نمود.

در اخیر صحبت با ورزشکاران لیسه حبیبیه موقع میسر شد تا از درمعلمین سپورت لیسه مذکور نیز جویا شوم یکن از معلمین شاغلی عمر گل چنین اظهار داشت: از مدت چند سالی است به حیط معلم ورزش ایفا وظیفه میکنم این سوال خیل شده که آیا من معلم هستم و یا تویلدار زیرا تنها وظیفه خود را تا امروز این دانسته ام که لباس، توپ، بوت و غیره را نگهداری کرده و آنرا به شاگردان داده واپس آنرا تسلیم شوم در حالیکه وظیفه معلمین ورزش قیامان و درس دادن ورزش به طلاب و هم ملکت ساختن ورزشکاران به نواقص شان است نه تویلداری شاغلی عمر گل در حالیکه دیده میشد ازین ناحیه خیلی رنج میرد روبه طرف شاگردان کرده و اظهار داشت که تقریبا عده زیاد شاگردان در حالیکه میدانند بطور کرمج و غیره سامان و لوازم ورزشی در جمع من قید است بدون کدام اعتنا آنرا حیف میل نموده و آنرا به نوزکان خویش میدادند و در موقع پرسش میگفتند که معلم صاحب خجالت میکنم که آنرا بدست گرفته از خانه بیاورم در حالیکه همه ورزشکاران نزد من محترم هستند این که دوستانه را از ایشان گرفته آرزو میکنم مسئولیت خود را به جوانان از همین حالا و در مورد بسیار کوچک هم باشد درک نمایند.

در اخیر بازم مدیر لیسه دوم مجلس ما حاضر شده و احساسات خویش را در مقابل همه متعلمین لیسه اظهار داشته گفت: از اینک به رضایت کامل از همه شاگردان خویش دادم

تاجی که دانش ناچیز ما اجازه میداد و ما را در آغاز و انجام این عمل دشوار رهنمایی کرد ما باین نظر داشت حفظ اصالت ملی آهنگ های فولکلور افغانی سعی مقدور و با شجرت داده نگذاشتیم آهنگهای مردم افغانستان دستخوش حوادث گردد و آنها را چرم آوری مطابق به خواسته های عصر و زمان آرمونیزه. ثبت و به سمع شنوندگان رادیو افغانستان رسانیده تقدیم آرشیف نمودیم و در این راه رهنمایی و مساعی دا کتر عبد اللطف چلائی رئیس سابق رادیو افغانستان و تشویق مردم هندوستان خود را اسباب موفقیت خود میدانم و شما آقای هویدا که عمل نیک و ملی مارا يك عمل نادرست و انود کرده این صلاحیت را چه نمیکشیم؟

مالین اعدا دارند و این که تا روز قیامت آهنگ ساخته ما مورد قبول و تحمیل باشد. بلکه آهنگهای فولکلور که از غنای فرهنگ و ثقافت مردم است مطابق به خواسته های زمان فرق میکند و هر آهنگساز مطابق به مساعدت وقت با در نظر داشت حفظ اصالت آن بالایش آرمونی می گذارد.

باید متذکر شد آهنگ هائیرا که من به آن آرمونی گذاشته ام بسیار دقیق کار شده که هیچگونه تنقید فنی حتی دوشورفته ترین مملکت جهان به آنها وارد شده نمی تواند چه رسد به تنقید کسی که اصلا از علم موسیقی بیرون نداشته باشد. از تزلزل در طرز تفکر آقای هویدا و مصاحبه های ایشان چنین نتیجه گیری میشود که ایشان در مورد آهنگ های فولکلور يك عقده شخصی دارند که در مصاحبه خود نظریات ناوارد و دور از حقیقت را ابراز می دارند. دو خاتمه خواهشمند است استدرا به چیزیکه خارج جواک صلاحیت تان است ابراز نظر نکنید. با احترام

بقیه صفحه ۴۴

## کباب شامی

گوشت، پیازه، دنبه و گشنیز. ما شین شده را با بهیل، گلاب، نمک و مرچ سیاه مخلوط کرده به شکل کوفته های پهن در آورید و در بین دو خورد روغن سرخ کنید بعد کباب ها را از بین روغن خارج ساخته و پیاز حلقه شده را اندکی در روغن سرخ کنید و کبابها را در باره در آن بچینید.

آب بادنجان رومی یا (رب) با شور بای یخنی بالای کباب اضافه کنید. با نجان رومی با قیما نده را تکه تکه کرده بر روی آن بچینید و بالایش برگ گشنیز بپاشید و بگذارید که در آتش نرم و پخته شود و آب آن تقطیل یابد. اما نباید آب آن کاملاً خشک گردد.

کچا لو ها را طوری که میخواهید ریزه کنید و در روغن سرخ نمائید. وقتی که کباب شامی آماده شد در ظرف بکشید و اطراف آنرا با کچا لوی سرخ کرده و برگ گشنیز زینت دهید و بالای میز نان بگذازید و بصورت سالن صرف کنید.

من در موسیقی است و این هامورد تأیید تمام هنر متدان ما مورد تأیید تمام مردم افغانستان مورد تأیید حلقه های هنری فرهنگی ایران، مورد تأیید حلقه های هنری و کلتوری جمهوری های آسیای مرکزی اتحاد شوروی و آهنگسازان آنها. و تمام کسانی که بدنیای موسیقی خاورمیانه علاقه مند هستند واقع گردید.

این شک و تردید شما در اصالت آن قصه ملا نصرالدین و ناف زمین و باخاطر مجسم میسازد چون شما از ابراز دلایل علمی عاجز هستید. و در هر محکمه هنری که دلایل خود را ارائه می نمودید از اصالت آنها دفاع کرده متوانستیم. شما بایک طرز تفکر انتقادی آئمه آهنگ های زیبای فولکلور را یک از رادیو پیشی گردیده نادیده و ناشنیده گرفته تنها انگشت انتقاد بالای آهنگ نولک مرغ به لگو گذاشته اید. شما در مورد آهنگ اشاره نموده تان معلومات ندارید که آنرا در زمرة آهنگ های آرمونیزه شده فولکلور شما بریده و به آن تاخته اید.

آقای محترم آهنگ فوق يك داستان واقعی فولکلور است که در دهه بالی کوهستان بوقوع پیوسته و شاعر محلی به شیوه محلی آنرا ترتیب و فلام در مراسم خاص به شیوه خاص خانواده های محل آنرا می سرایند و اسباب خوشی میمانان شانرا فراهم میسازند. آهنگ مذکور را آنانی که با تمثیل آن بار اول از رادیو شنیدند. تحسین کردند و آفرین گفتند شما آنرا مورد انتقاد قرار داده اید.

و از اینک این پروژ یکی از آرزوهای دیرین تمام مردم افغانستان بود تا موسیقی اصیل افغانی ترویج یابد و ما که این عمل دشوار را آغاز و تقدیر و تشویق مردم هندوستان و تشنه گان موسیقی اصیل سبب جرت نمودیم. ما در انجام این عمل گردید. خلاف توقع ما و نظریات عمومی طرف تنقید شما واقع شدیم و به عقیده شما هنگامی اجرای این عمل مقدور بود که موسیقی دان های وزید و دانشمندان این عمل دشوار را آغاز میکردند.

آقای ظاهر هویدا: ملاحظه کنید که این حمله شما چقدر ظالمانه است ما که یک عمر در کنفرانس موسیقی دایر و انبیاات لیالت نمودیم. و شما حتی بدانش ما هم در مورد فن موسیقی شک دارید و حق مسلم ما را در مورد آرمونی کردن آهنگهای مبین ما را مسلب میدارید. خیر بر بصورت به عقیده شما ما در حال بیدانسی

## طفل وجداشدن از شیر

که غذای غیر مایع خود را صرف می کند بو تل شیر خود را می پالد، وقتی نو بت شیر بو تل فرا می رسد مشتاقانه آنرا دیده و بایک حمله آنرا از دستم می گیرد و وقتی شیر آنرا می خورد زمزمه می نماید و تا آخرین قطره آنرا صرف می نماید. ولی در مورد شیری بسیار به مشکوک بوده و حتی بعضی اوقات حتی به آن تماس نمی نماید و بعضا يك یا دو شب (جرعه) از پیا له شیر خورده و بعد با بی حوصلگی آنرا از پیش خود دور می کند.



## درد دل جوانان

بمن نامزد کردند و بدون اطلاع من مراسم شربینی خوری خپو چپ صورت گرفته بود من به این وصلت و ناوانا جوانمردی هرگز راضی نیستم زیرا این بکلی یک ظلم است و کسی هم که حس و عاطفه و مروت ندارد به اصطلاح انسان نیست.

هر چند در مراسم نامزدی و شربینی خوری و ارائه چند عیدی مخفی و تطبیق رسم و رواج های کهنه و بیش بامنصور \* ایم اما چون عروسی افتاده بالغ از چهل و پنج هزار افغانی متضرر شده ایم اما چون عروسی و بیوند به میل دل من نیست لذا از همه منصرف شده دو باره در مورد اخذ شربینی دختر دیگر تهیه لباس و غیره تبادل افکار نمودیم راه حلی وجود نداشت زیرا خواهرش بدون اینکه مرا دیده باشد و بامن شدیداً مخالف است چندی نگذشته بود که خبر خوش قانون ازدواج را شنیدم چراغ امید دو باره در قلبم درخشیدن گرفت به شنیدن این مژده پیر ارزش فکر میکردم که همه خار های موانع از سر را هم بر داشته خواهد شد متأسفانه در دنبال خبر دیگری شنیدم

بقیه صفحه ۱۳

## خارندویان ترافیک

که اگر چه این رهنمایی ها تا اندازه در بهتر شدن وضع ترافیک موثر است ولی اگر همه مردم بصورت درست از قوانین ترافیک با خبر شوند خیلی موثر خواهد بود روی همین منظور خارندویان ترافیک تجویز گرفته اند تا بعد ازین در مکاتب ابتدایی کنفرانس های درین مورد دایر نموده و اطفال را از کودکی با قوانین ترافیک آشنا ساخته مخصوصاً از عواقب وخیم سهل انگاری در جاده ها برای آنها چیر ها گفته و در مورد اینکه اطفال چه وقت و از کجا باید جاده های بزرگ را عبور کنند و هم موقعیکه به سرویس بالا یا از سرویس پایان میشوند و هم موقعیکه از یک ایستگاه تا ایستگاه دیگر میروند یا از خانه تا مکتب باید چه چیزها را مت نظر گیرند و هم چراغ های ترافیک و دهلیز های پیاده رو ها را به آنها فهماند و گفته خواهد شد که چه چیزها را مدنظر گیرند همچنان از طرف این گسروپ در صورت امکان علامات ترافیکی نقشه ر چاپ و بعد از آن برای شاگردان معارف توزیع خواهد شد که در موقع گشت و گذار آنها مدنظر گیرند

امیدوار هستم این خدمات ناچیز ما در راه بهتر شدن وضع ترافیک نه تنها در شهر کابل بلکه در سایر اسر کشور بهتر شده و از این ناحیه همه مشکلاتی که در سابق موجود بود و فعلا هم موجود داشت رو به کاهش گذاشته و بالا خره شکلی از بین بروند.

که هیچگاه باورم نمی آمد و حتی فکر هم نمیکردم اما در نامه آخرین که از او دریافتیم جملات متن یاز گراف که بیانگر احساسات در هم کوبیده شده او است نگاشته (ای خوش آن روز که عیدی میان من و تو نبود) خواندن این جمله کوتاه مرا بسیار ناراحت ساخت و ضمناً علاوه نموده بود امروز فامیلم میخواهند مرا به کسی دیگر بدهند و من مرگ رابه ایمن وصلت میدهم.

فکر کردم چراغ سعادتم شکسته و آرزو هام یکسان در دل خاک قیام گرفته زیرا میخواهند محبوب ام را به شخصی دیگری که او رضایت ندارد بدهند و با بفروشند پس اگر زندگی نیست مرگ چیست و کدام است و چه وقت به سراغ انسان می آید.

باهمه متضرر شدن ها و بخشودن آشیما و امتعه که آنها به هزار ها عنوان از ما گرفته بودند . خواستیم بانها تبادل نظر نموده در صورت رضایت به تهیه لباس و غیره ضروریات عروسی اقدام نمائیم ولی آنها لحو جانم دست رد بر سینه ما نهادند.

چون او تحمل این همه زنجیر و عذاب رانداشت و ندارد روزی او را به خالتی دیدم که حتی هیچ نشناختن که این حادثه خیلی ها برایم تحمل ناپذیر بود.

نویسنده: ل.

## پایرو و فلویت

به اروپا - جاپان - امریکا و شمالی و جنوبی را حتر و مستر یحتر سفر کنید.

**AEROFLOT**  
Soviet Airlines



ما شما را بیک سفر آرام از راه اتحاد شوروی دعوت میکنیم: اگر شما آرزو دارید از راه آسیا به اروپا و امریکا سفر کنید - ایرو فلویت شما را از کوتاه ترین راه بزرگترین فرصت از طریق مسکو، از کوسک، تا شکنندو یا باروفسکه به مقصد میرساند. ایرو فلویت از طریق کابل - تاشکند - مسکو هفته دو بار دارد.

شنبه پر واز ساعت یا زده قبل از ظهر. پنجشنبه پر واز ساعت یا زده قبل از ظهر. ایرو فلویت خط السیر منظم و راحت از مسکو، لنینگراد، کیف، مینسک، سوچی و سیمینرو پول به شهر بزرگ و معروف اروپا دارد.

ایرو فلویت پر واز های مستقیم از مسکو به نیویارک، واشنگتن مونتر یال و هاوانا داشته و اکنون ایرو فلویت شما را بیک خط السیر بزرگ و جدید بین القاره ای از مسکو - به تیکاتا توسط طیاره های مجهز و مستر یح ایلوشین ۶۲ دعوت میکند.

۴-۱ (۵۳۲)



## نایب‌الایروشن دلی...

آخرین پرششم از یناغلی ندرت این بود که آیا با شنیدن اعلامیه جان بخش جمهوریت از طریق امواج رادیو چه احساسی پشما دست داد؟

در همین جا بود که کمی در چهره اش علایم تأثر نمودار شد و گفت: فقط در زندگی یکبار متاثر می‌شده‌ام و آن وقتی بود که اعلامیه جمهوریت را از رادیو

ز دوش مردم نجیب افغانستان برداشته شد و مردم ما بعد از قرن ها و سالها دارای حقوق مساوی در کشور خود شدند.

اعلام جمهوریت بر ایمن یک خصوصیت دیگری نیز داشت و آن این بود که در رژیم گذشته در پهلوی هزاران موانع و مشکلاتی که برای تمام مردم این سرزمین خلق می‌شد طبقه نایبنا بیشتر باین موانع و مشکلات



### ساعات فراغت را به شنیدن موسیقی و مطالعه میگذرانم

شنیدم و افسوس نمودم که کاش چشم می‌داشتم و صحنه فداکاری و جانبازی جوانان غیور از دورا مشاهده می‌کردم.

وی گفت: «اعلام جمهوریت یک اعلامیه جان بخشی بود و با شنیدن آن احساس کردم که یک بار گرانی

دست و پا می‌کردم. زیرا این طبقه عاقل ترین و بیکاره ترین طبقه اجتماع را تشکیل می‌دادند و همیشه بار دوش جامعه بودند و همین امر باعث می‌شد که جامعه نسبت به آنها نظر خوبی نداشت با شد.

## اصلاح سروریش

بقیه صفحه ۲۳

مشتتری کم نیست. قیمت اصلاح یک سر دو نیم شلنگ (۲۲- افغانی) می‌باشد. کودکان نصف قیمت را می‌پردازند. اما در دوکان سلمانی باید بیشتر پرداخت.

بحال خودش در آمد یک سلمانی سر با زار می‌تواند یک خانوادها را از گر سنگی نجات دهد. در آمد پنج اصلاح سر و ده اصلاح ریش بر لیست که در روزهای نیک‌نصیب یک دلاک می‌شود و آن درست‌در روزهای که مامورین و مستخدمین معا شات شما را می‌گیرند، میسر می‌باشد. اما بصورت اوسط در آمد روزانه سلمانی‌های سر بازار بالغ بر چهار مارک یعنی هشتاد تا نود افغانی می‌باشد. بعضی از سلمانیها شکایت دارند که حتی از همین در آمد قلیل هم مجبورند، «چای پولی» به پولیسان هم بپردازند، زیرا این پولیسان موظف آنها را تهدید و تعقیب میکنند. در برابر محکمه آن سلمانی‌ها بی‌کی بدون

داشتن جواز کار می‌کنند، صد شلنگ (تقریباً ۹۰۰- افغانی) جریمه می‌شدند.

وقتی مقامات مربوط بنار والسی برای جمع کردن و مانع از فعالیت سلمانی‌ها به روی با زار با جدیت وارد عمل شدند، سلمانی‌ها توسط یک نماینده شان به جیمو کنیا تا رئیس دولت شکایت بردند و معین وزارت زراعت کنیا که به نام یندگی این گروه از یک ناحیه شهر تعیین شده بود، توانست موافقت نظر رئیس دولت راجلب کند. اما بعداً دختر جمو کنیا تا که سمت بنار و آل شهر نایروبی را دارد، پدرش را وادار ساخت تا کلیم کار و بار دلاکان سر بازار جمع شود.

اکنون سلمانی‌های سر با زار توافق کرده اند و می‌گویند اگر اجازه فعالیت برای آنها داده نشود، آنها جز گداپی و دزدی چاره نخواهند داشت.

## اظهار امتنان



بدینوسیله از یناغلی سید دوست متخصص تکنیکی از توپیدی وزیر اکبر خان روغتون که در قسمت معالجه و تدایوی این جانب صمیمانه انجام وظیفه کرده‌اند قلباً تشکر نموده و فقیهت بیشتر شان را در راه خدمت بمردم آرزو مینمایم.

نقیسه شاکر معلمه مکتب نصری بلخی



## چگونه میتوانیم...

يك خصوصیت انسان اینست كه هر چیزی را كه بیشتر بخواهند بصورت خود را به تنبلی سوق میدهند و از جانب دیگر کار اصلی ناتمام بجا می ماند . استدلال و عیب جویی در دیگران و چشم پوشی از عیوب و نارسایی خود از اشکال دیگر تفکر دفاعی بحساب میرود . وقتی شخص همه مجاسن مردم دیگر را نادیده گرفته ادعا کند كه او مثلا سخاوتمند ترین مرد محله میباشد این شخص در بنگونه طرز تفکر به پیش رفته است كه غیر از خود و خوشبختی خود درباره دیگران مفکوره هم ندارد . بر علاوه عوامل گفته شده وضع روح انسان خصوصا موجودیت هیجانات و عواطف در عطیه فکر کردن تأثیر زیادی وارد میکند چنانكه اگر انسان در حالت مایوسی پسر ببرد یا اینکه مغموم ، افسرده و یا مریض باشد در اینحال همه تفکر بدویك احساس عدم اعتماد و اطمینان دور میزند و حتی انسان خود را ازانجام کار های عادی و روز مره عاجز می پندارد حالانكه در حالات دیگر اینگونه حس عدم اعتماد بصورت قطع وجود ندارد و بهمین صورت در هنگام خشم انسان جز به ضرر رسانیدن بدیگر چیزی فکر کرده نمیتواند و وقتی احساس ترس دست دهد انسان جز راه گریز چیز دیگری را دیده نمیتواند در حالیکه راه او چاره ها بسیار زیاد میباشد .

يك عامل مهم دیگر كه فكر کردن و تصمیم گیری انسانرا تحت تأثیر می آورد همانا موجودیت مفکوره های قبلا درك شده است انسان وقتی به سن جوانی میرسد مفکوره ها و نظریات متعددی درباره امور مختلفه دارد كه بعضی از آنها شاید نادرست و محتاج به تحقیق بیشتر باشد اما برخی جوانان تحت تأثیر همان مفکوره بدون اینکه صحت و سقم آنها به طور قطع معلوم نمایند در باره موضوعات قضایاتهای میکنند كه اكثر انسان را به گرفتن تصمیم غلط میکشاند . بعضی از جوانان عادت دارند كه در گرفتن تصمیم بدون آنكه معلومات خود را در باره موضوع كامل سازند و خود را خوب آگاه گردانند فكري میکنند و تصمیماتی اخذ میدارند . جوانان طوریکه نباید

يك خصوصیت انسان اینست كه هر چیزی را كه بیشتر بخواهند بصورت خود را به تنبلی سوق میدهند و از جانب دیگر کار اصلی ناتمام بجا می ماند . استدلال و عیب جویی در دیگران و چشم پوشی از عیوب و نارسایی خود از اشکال دیگر تفکر دفاعی بحساب میرود . وقتی شخص همه مجاسن مردم دیگر را نادیده گرفته ادعا کند كه او مثلا سخاوتمند ترین مرد محله میباشد این شخص در بنگونه طرز تفکر به پیش رفته است كه غیر از خود و خوشبختی خود درباره دیگران مفکوره هم ندارد . بر علاوه عوامل گفته شده وضع روح انسان خصوصا موجودیت هیجانات و عواطف در عطیه فکر کردن تأثیر زیادی وارد میکند چنانكه اگر انسان در حالت مایوسی پسر ببرد یا اینکه مغموم ، افسرده و یا مریض باشد در اینحال همه تفکر بدویك احساس عدم اعتماد و اطمینان دور میزند و حتی انسان خود را ازانجام کار های عادی و روز مره عاجز می پندارد حالانكه در حالات دیگر اینگونه حس عدم اعتماد بصورت قطع وجود ندارد و بهمین صورت در هنگام خشم انسان جز به ضرر رسانیدن بدیگر چیزی فکر کرده نمیتواند و وقتی احساس ترس دست دهد انسان جز راه گریز چیز دیگری را دیده نمیتواند در حالیکه راه او چاره ها بسیار زیاد میباشد .

يك عامل مهم دیگر كه فكر کردن و تصمیم گیری انسانرا تحت تأثیر می آورد همانا موجودیت مفکوره های قبلا درك شده است انسان وقتی به سن جوانی میرسد مفکوره ها و نظریات متعددی درباره امور مختلفه دارد كه بعضی از آنها شاید نادرست و محتاج به تحقیق بیشتر باشد اما برخی جوانان تحت تأثیر همان مفکوره بدون اینکه صحت و سقم آنها به طور قطع معلوم نمایند در باره موضوعات قضایاتهای میکنند كه اكثر انسان را به گرفتن تصمیم غلط میکشاند . بعضی از جوانان عادت دارند كه در گرفتن تصمیم بدون آنكه معلومات خود را در باره موضوع كامل سازند و خود را خوب آگاه گردانند فكري میکنند و تصمیماتی اخذ میدارند . جوانان طوریکه نباید

بقیه صفحه ۴۹

## قهرمانان سیاه هنوز...

همه چیز را به نظر شك و تردید پس باین حساب باید پیوسته در بنگرند ، بهمین صورت آنان نباید وقت فکر کردن و تصمیم گرفتن همه آنقدر خوش باور هم باشند كنجكاوی این عوامل و انگیزه ها را در نظر داشت و باید همیشه وقت فکر کردن و تکمیل معلومات از خصوصیت های

خوب يك انسان عاقل و رسیده را بصورت درست انتخاب کرد چه است ممكن است خوش باوری بسیار ممكن است يك اشتباه كوچك در این زیاد بعضا بر علاوه آنكه مضر ثابت مورد نتایج و خیمی را ببار آورد . میشود انسان را خجل هم سازد .

امروز شعار مبارزه سیاه پوستان دگر اینست كه میگفتند (سیاه مقبول است) رئیسورفيلم (شافت) گاردن بارك حتی میخواهد فراموش كند كه روزی يك جنبش مسلم سیاه وجود داشته است .

مطالبه خود را پیش بر دند كه ۹۰ فیصد ستاف تخنیکي فیلمهای كه سیاه های تهیه می كنند باید تیگر باشند علاوه سناریوها را به يك انجمن سیاه پو ستان سپردند تا آنها سناریو ها و آثار را مرور كرده نظریه بدهند .

عكاس ۶۰ ساله مجله لایف امریکا اظهار نظر میدارد : کسانی كه میگفتند فیلم های سیاهان باید دارای اهداف سیاسی باشد ، فكر نا درستی داشته اند .

تولید كنندگان فیلم (سوپر فلاي) يك مبلغ پول از ناحیه در آمده خود به اكادمی فیلم سیاهان هار لم پر داخند .

هدف ازین همه تلاش اینست كه برای تهیه و چرخاندن فیلمهای سیاه پو ستان سرمایه فراهم سازند و به این ترتیب صنعت فیلمسازی سیاه پوستان را بوجود آورند . سیاهان به آینه ای ضرورت دارند كه در آن خود را ببینند و در آینده از طرف سفید پو ستان برای آنها مزاحمت ایجاد نشود .

بدین معنی كه سر نوشت مردان و زنان «افرو لوك» چه شد ؟ برادران و خواهران مهاجم در مبارزه نژادی مانند انجیلا دیوس و نویسنده سیاسی مثل الدریچ كلیفر چه نتیجه از كار شان گرفتند ؟ صدا های ایشان مانند شعار مای گوریلای های پاتر سیاه تکرار شده است ، تنها مبارزه سیاهان از طریق اشغال

برده سینما در يك سطح وسیع موفقانه پیش می رود چنانچه فیلم (شافت) مورد استقبال فراوان قرار گرفته تقریبا ۴۰ فیصد پول عاید این فیلمها از جیب سیاه پو ستان بر داخت شده است .

تولید كنندگان و رئیسور های سیاه پوست در صدد استند چنان فیلمهای تهیه كنند كه عاید فراوان داشته و در نتیجه امکان مالی برای تهیه فیلمهای بیشتری فراهم گردد .

به این ترتیب صنعت فیلمبرداری گرم تاکنون تحت اثر (باس) های سفید پوست اداره می شود به سیاهان طور کلی منتقل گردد . اما يك نطق سیاه پو ستان ناحیه هارلم نیو یارك ضربه دیگری بر سفید پو ستان وارد كرد و گفت :

حتی يك سال پیش هم امکان داشت فلمهای سیاه به روی صحنه بیاید . در عین زمان ساكنان سیاه پو پیت ناحیه هارلم توسط ساز مان (كانگرس تساوی حقوق نژادی)

ران اوئیل نویسنده سناریو و تولید كننده اصلی فیلم سوپر فلاي اکنون در صدد آنست تا يك فیلم دگر تهیه كند الكس هابی نویسنده بیو گرافی مالك رهبر جنبش بلیك مسلم نیز باران او نیل همكار ری دارد .

اکنون جو لیوس سناریو نویس سیاه پوست در صدد نوشتن سناریوی فیلمی میباشد بنام موشها همیشه خواب می بینند كه روزی گر به را تنبیه كنند .



## آل یاسر کیست؟

پیغمبر اسلام این وضع رفت آو شانه را دیده آنها را به توابع بزرگ بشارت داده میگفتند. ای خاندان یاسر شما صبر کنید که موعود تان جنت است باوجود اینگونه شکنجه و عذاب خاندان یاسر به اسلامشان پایدار مانده به عقیده واراده شان پایدار مانده چه آنها مطمئن بودند که دین اسلام دین حق است.

یاسر درین گرو دار وفات نموده خانمش «سمیه» در اثر حربه ابو چهل جام سهاست نوشید ووی نخستین شهید در اسلام بحساب میاید. کفار قریش عذاب شانرا به عمار شدت بخشیده به سینه اش سنگهای بزرگ را مایند ویک استخوانش را شکستند و در آب چاه غوطه دندند که نزدیک بود غرق شود ولی این همه شکنجه ها کو چترین اثری در ایمان و اسلامش وارد نکرده بعقیده اش ثابت مانده...

۱ - میارزه عمار در اسلام عمار درای سر گشت طو لانی است که همه آن مملو از قبر مانی وایثار در راه اسلام محسوب میشود اینک چندی از آن طور نمونه بیان میگردد.

۱- بخاطر حفظ دین دوبار هجرت نمود نخست زما نیکه پیغمبر اسلام به مسلمانان اجازه هجرت بخشیده دادند بخاطر اذیت کفار بدینا رفت و همچنین از نخستین مهاجرین بهدینته نیز بحساب میاید.

۲- در آبادی مسجد رسول خدا «ص» بهدینته منوره از صمیم قلب اشتراک نموده به شانه اش دوچند دیگران خشت حمل نموده حتی بعضی مردم گفتند که «عمار امروز خود را خواهد گشت» پیغمبر اسلام ازین گفتار وکی در اطلاع حاصل نموده ان



دامتياز خاوند:

دانیس نشراتی موسسه

مسوول مدیر:

حسین هلی

ددفتر تلیفون: ۲۶۸۴۹

دکور تلیفون ۳۱۶۵۱ (۲۳)

دچاپ مدیر: طو رانشاه شپیم

دارتباط او خبرنگارانو مدیر:

روستا باختری

فو تو را پور تر: مصطفی (نعیم)

عکاس: محمد ظاهر

پته: انصاری واپ

داشتراک بیه

به باندنیو هیوادو کنی ۲۴ دالر

دیوی گنی بیه ۱۲ افغانی

به کابل کنی ۴۵۰ افغانی

سرو شانه عمار بدست مبارک بلطف و نوازش خاک هایش را پاک نموده.

۳- عمار شرف صحبت رسول خدا «ص» را در زندگی بیشتر داشته از اخلاق عالی پیغمبر اسلام آموخت و بسیاری از احادیث نبوی را حفظ نمود.

۴- با پیغمبر اسلام در اکثری از غزوات چون بدر احد، خندق و تبوک اشتراک ورزیده تازمان وفات رسول خدا (ص) وفادار ماند.

«عمار دوعهد خلفای راشدین»

عمار بعد از وفات رسول خدا (ص) همچنان باخلاص و جهاد در راه اسلام وفادار بوده در عهد ابوبکر صدیق (رض) با فوج مسلمانان که علیه مسلمیه کذاب و مرتدین اسلام می جنگیدند سهم گرفت. همچنان در چنگت یمامه اشتراک نموده که بعضی از اصحاب جهاد و شجاعتش را درین روز چنین حکایت میکنند که عمار این یاسر را در روز یمامه بالای سنگی دیدیم که به آواز بلند می گفت ای گروه مسلمانان من عمار بن یاسر هستم بسوی من بیایید، ما بسوی آن میگریستیم و چنان حمله میکردیم مانند آن دیده نشده بود. حضرت عمر (رض) چون از صلق ایمان و اخلاص عمار به دین اسلام مطلع بود او را بحیث والی کوفه تعیین نمودند.

همچنان حضرت عثمان بن عفان (رض) ویرا از میان چهل نفر اصحاب جهت اطلاع خواهشات ملت انتخاب نمود تاوی حقایق را بخلیفه بازگوید و هموی از جمله آن عده اصحابی است که بمصر فرستاده شده اند.

هنگامیکه عمار به سن ۹۳ سالگی رسید جنگ (صفین) میان حضرت علی و حضرت معاویه (رض) درگرفت وی باوجود کلانی سن و کربولت درین جنگ اشتراک نموده بهرطرف جولان میکرد و چنگت جوانان و به جنگ تشویق می نمود و می گفت: جنت زیر سایه اطراف نیزه است امروز روز فیصله گشته بوده حضرت محمد (ص) و طرفدارش از حق دفاع میکنند.

وی درین جنگ آنقدر شجاعت نشان داد که جام سهاست را نوشید و این حادثه درسال ۳۷ هجری پیوست.

سیرت آل یاسر نزد مسلمانان به صبر و مجاهدت معروف بوده شدید ترین شکنجه و عذاب را در راه ایمان شان متحمل شدند ولی عقیده شانرا حفظ نموده کوچکترین خللی به اراده شان وارد نگردید.

همچنان شخصی یاسر به اخلاص دین و پابندی به عقیده اش معروف بوده بمبادی تعالیه پیغمبر (ص) در باوه اش فرمودند بعد ازین به این دوتن یعنی ابوبکر و عمر اقتدا نموده و روش عمار را انتخاب کنید.

کذا از سیرت وی واضح میشود که فاعل او خانواده بسایران توان بوده ادرش کتیز و بدش درد ضعیف بوده است باوجود آنهم موفق و منزلت شان در اسلام بالا رفته پیغمبر اسلام او را نیکو دانسته بخود قریب ساخته بجنت مرده داد.

همچنان خلفای راشدین ویرا دوست داشته اعتقاد کامل بیاو می نمودند و حتی حضرت عمر (رض) ویرا بهرتیبه ولایت رسانید. این خود دلیل بر آنست که دین اسلام دین مساوات و عدالت بوده باثروت، دارائی، فاعیل امتیازی قابل نبوده ایمان و عمل صالح را اساس امتیاز و فضیلت قرار میدهد چنانچه خداوند «ج» گفته است به تحقیق مکررترین و معزز ترین شما نزد خداوند پرهیزگار ترین شما است.

## باسکتهال نسوان...

تیم های معارف بخود زحمت داده خود را به تکنیک های جدید آشنا ساخته و با مسایل تازه تری به بازی های خود ادامه دهند و تمرین و مشق زیادتو کرده تا بتوانند در مقابل تیم های پوهنتون ایستادگی کند و در راه بهتر شدن شرایط برای تمرین بکوشند تا استعداد های درخشان شان تبارز نموده و از آن استفاده نماید و تیم های پوهنتون، نباید با قهرمانی درین تورنمنت مغرور شده و در دیگر تورنمنت ها شایستگی خود را از دست بدهند و همانطوریکه درین تورنمنت با قبول احترامات سرین زیادتو نموده در بازی های آینده بازمه کوشیده و نمرات بیشتری بدست بیاورند و بازی خود را نیز به وضع خوبی و بهتر بسازند.

در اخیر مسابقات این تورنمنت جوایزی که متشکل از سه کپ و چند مدال سپورتی بود به از طرف معاون پوهنتون به مسبختان آن داده شد.

کپ اول را تیم سرخ پوهنتون بدست آورد، کپ دوم را تیم آبی پوهنتون کماپی کرد و کپ سوم را تیم ج معارف حاصل نمود و همچنان به سینه های پنج نفر از اعضای هر سه تیم و سر تیم های الفوب مدال های ورزشی تعلیق گردید.

ب - ورزش دوست

## نامه به مدیر

هر فرد وطنخواه کشوده شده است کوشش ماین پاید باشد که تادرتام ساحه های حیاتی متکی بخود شویم و بدینوسیله به ارزو های جمهوریت جوان افغانستان جامه عمل پپوشم.

تجربه نشان داده که اکثر کشورهای که امروز صاحب دستگاہای بزرگ فلم گیری شده اند حتما زمانی را پیاد دارند که فلم تورییدی آنها نیز مانند امروز خریدار و علاقه مندند اشته است.

پس عقیده من بحیث یک فرد علاقمند باعتلا و پیشرفت کشور اینست ما که دمرحله خیلی ابتدائی تولید فلم قرار داریم یا ید مایوس نشویم و یا پشت کار و پیکار انداختن استعداد های جوان وطن در این راه به موفقیته و کامیابی های چشم گیری نایل آئیم.

عبدالرزاق از کار ته ۳

دولتی مطبعه



